هو

# سیاحت مسیحی

از این جهان بجهان آینده

که آنرا

پاطر صاحب قسیس نیکی دُنیایش

باستعانت

آقا حُسین قزوینی

در دار الخلافه طهران از اصل زبان انگلیسی بزبان پارسی

ترجمه نمود

در این جلد وضع حرکت شخص مسیحی و سفر پُرخطرش و رسیدن
اُو بسلامت بدولت مرغوب منکشف میگردد

مثلها را اجرا داشتیم قول هوشیع پیغمبر فصل (۱۲) آیه (۱۰)

# دیباچه

## کتاب سیاحت مسیحی

باسم اب ابن روح القدس

اوست خدای واحد مقدس ابدا و را خلایق چه از انسان و چه از فرشتگان
حمد و سپاس و ستایش کنند و او را اطاعت و عبادت نمایند و بعد بر
مطالعه کنندگان این کتاب مخفی نماند که مصنف این کتاب بنیان نام حلبی ساز
انگلیسی بوده است در دهی که بشهر لندن قریب شانزده فرسخ مسافت دارد
در سال هزار و ششصد و بیست و هشت مسیحی متولد شده و از خانوادهٔ
معروف نبوده والدین او فقیر بودند با وجود آن پسر خود در المکتب خانه



فرستادند تا خواندن و نوشتن را تعلیم گیرد و این بنیان نام در جوانی با اشخاص
بدنشسته براه بد افتاده دروغ میگفت و باعمال لغو مشغول بود و همه اوقات
اسم خدای را بدون احترام بزبان میراند و حال آنکه همه کس را لازمست
که احترام نام خدای را بدارد و بدون سبب و جهتی لازم اسم
او را بزبان نیاورد چنانکه بر لوح سنگی با انگشت قدرت نوشته
شده است ملاحظه نمایید در کتاب پنجم موسی سفر توریة مثنی فصل (۵)
آیهٔ (۱۱) و (۱۲) و بعد از آنکه زن خدا ترسی را هم که دختر مرد پرهیزکاری
بود گرفته آن عادت بد را ترک ننمود با وجود یکه سعی میکرد رفتارش را
بهتر از سابق سازد روزی بر این عادت بد گفتگوی بسیار نمود
یک زن بدنامی او را ملامت کرده ویرا گفت که بی حرمتی کردن تو نام
خدای را مرا میلرزاند قدرت داری همه جوانانی را که داخل در
مصاحبت تو شوند خراب سازی ملامت آن زن بر دل وی اثر کرده
آن عادت بد را ترک نموده شروع بدرد دین و خواندن کتاب
مقدس نمود وقتی که قریب به بیست و پنج سال داشت ایمان بمسیح آورد

بشراکت

بشراکت کلیسای مسیحی مقبول گردید بعد از مدتی جماعت وی را بواعظی
همان کلیسا انتخاب نمودند در انگلستان از برای همه فرق مسیحی بطور
که الحال آزادی است در آنوقت نبود وی را منع مینمودند که درمیان فرقهٔ
خود وعظ نماید چونکه بهیچ وجه راضی نشد از کاری که تکلیف دینی خود را
در آن میدانست دست بکشد او را دستگیر نموده بزندان انداختند
و تقریباً دوازده سال او را حبس کردند بعد از آن آزادی دینی شده
از زندان خلاصی یافت دیگربار مشغول وعظ گردید و مدت شانزده
سال هم مشغول وعظ بود که بعد وفات یافت این سیاحت مسیحی را
در زمانی که در زندان محبوس بود تصنیف نمود در این کتاب بیان
وقایع عمر و شخص مسیحی را در این جهان بمثابهٔ رؤیا بطور خوش
بیان مینماید و تعلیم میدهد و تسلی می بخشد اشخاصی را که میخواهند
حیات روحیهٔ خود را از کید شیطان سالم دارند و آنها را قوت میدهد
که متحمل امتحانات و زحماتی شوند که بر رفتار مسیحی متقی در این جهان بسته
شده است و هدایت مینماید که چگونه بعد از اشکالات این جهان بشهر



سماوی بسلامت میرسند و از اینجهت پرپند است و بقدر دویست سال است که
بطبع رسیده است در ابتدا مشهور نشده کم کم شهرت یافته مکرر آنرا بطبع
رسانیدند گمان چنانست که هیچ کتابی بغیر از کتاب مقدس مسیحی آنقدر
بطبع نرسیده باشد که این کتاب بطبع رسیده است و آنقدر هم بزبانهای
مختلفه ترجمه نشده است که این کتاب را ترجمه کرده اند و حال هم بزبان
فارسی ترجمه شد و مسئلت مترجم از خداوند آنست که این کتاب
سیاحت مسیحی بزبان فارسی هم بتوفیق خدا باعث تعلیم و برکات
اشخاص بسیار گردد
بمنه و توفیقه

# اعلان

مخفی نماناد تفسیر مطالب که بخط نسخ نوشته شده بعضی از تصنیفات
و بعضی از تألیفات خود مترجم است
و آیاتی که از کتاب مقدس ذکر شده اکثر آنرا بعینه نقل نمودیم ولی بعضی
از آنرا بجهة تطبیق فارسی بانگلیسی قدری تبدیل دادیم و علاماتی بجهة
کوتاه مطالب از توریه و انجیل در بعضی از جاها گذارده شده ملاحظه نمائید

هرگاه مطالعه کنندگان این کتاب با خود خیال نمایند و یا بگویند که آیات این کتاب را بهتر و یا مفصل‌تر و یا کمتر از این مترجم میتوانست ادا نماید که بزبان فارسی شیرین و خوشتر از این آید

در جواب

مترجم عرض مینماید که اولاً مراد این بوده که فارسی با انگلیسی مطابق باشد و ثانیاً بقدر امکان از زیاده و نقص کلمه و کلام احتراز جسته و مقصود کلی هم که فهمیدن مطلب باشد حاصل گردد لهذا بدین اوراق قلمی میشود امید از مطالعه کنندگان این کتاب دارم که بنظر مرحمت معذور و معفو دارند و پوشیده نماناد که این کتاب بعکس کتابهای انگلیسی واقع شده یعنی منقسم بفصول و بابها نگردیده ولی حواشی این گویا از برای پیدا کردن مطلب کافی باشد از این جهة اکثر از حواشی را در فهرستی ثبت نمودیم

آمین یا رب العالمین



# سیاحت مسیحی

وقتیکه در بیابان این جهان گردش می‌کردم اتفاقاً بمکانی که در آن غاری بود رسیدم و در آنجا برای خواب دراز شده خوابیدم و در رؤیا مرد ژنده پوشی را دیدم در مکانی که روی و منحرف از خانه‌اش بود ایستاده

مقصود از غار زندانی است که مصنف اصل کتاب چنانکه سابقاً مذکور گردید در او محبوس بوده در آنجا این کتاب سیاحت مسیحی را با چند جلد کتابهای دیگر تصنیف نمود

و مقصود از مرد ژنده پوش اینست که هر انسان گناهکار دارند گرچه بعضی از اعمالشان در نظر خوش آید با وجود آن در حضور خدا ناقص و مکروه اند چنانکه اشعیا پیغمبر در فصل ۶۴ آیه ۶ در تورات میفرماید که همگی

و کتابی در دست و بار سنگینی بر دوش داشت نگاه کرده دیدم
کتاب را باز نموده میخواند گریه میکرد و میلرزید و چون نمیتوانست
زیاد خودداری نماید با آواز حزین فریاد کرده میگفت چه کنم (ملاحظه در
اعمال حواریان باب ۲ آیه ۳۷ نمائید)

اعمال صداقت ما مثل لتهٔ حیض است

دوری از منحرف از خانه مقصود آنکه گناهکار وقتی که در بارهٔ نجات جان
خود بیدار شود می فهمد که باید همهٔ اموال و چیزهای خود را اجتناب
نماید و هر چیزی که او را از این مقصود باز دارد باید او را ترک کند
چنانکه در انجیل لوقا باب ۱۴ آیه ۳۳ میفرماید
مقصود از بار سنگین آنست که شخص چون از حالت گمشدهٔ خود بیدار
گردد اثر گناه و ترس از غضب خدا را در دل احساس میکند و از برای او
مثل بار سنگین است چنانکه در مزمور ۳۸ آیه ۴ داود میفرماید
مقصود از کتاب کتاب مقدس است که شخص از خواندن حالت گمراهی
خود را دریافت میکند و نیز نجات را از آن مییابد



پس با این حالت نجات اش رفته حتی المقدور خودداری نمود تا آنکه زن
و فرزندانش اندوه وی را نفهمند ولی نتوانست زیاد خاموش ماند
زیرا که اندوه وی افزوده میشد آخر الامر ضمیر خود را بزن و فرزندانش
آشکار کرد و بآنها باین طور گفتگو نمود که ای زن عزیزم و ای فرزندان
جگر گوشه کانم من که دوست عزیز شمایم بسبب باری که حملش
بر من بسیار سنگین است بهلاکت افتادم و علاوه بر این بنا بر خبر صحیح یقین
دارم که این شهر ما باتشی که از آسمان باید سوخته خواهد شد و در این حادثه
هولناک خودم با تو ای زنم و با شما ای اطفال شیرینم همه ما بزشتی

بلی شخص خطا کار در اوقاتی که ملتفت باعمال رذیله گردد در حقیقت در خوف و خطر
میکند این اعمال بنظرش مثل جامهٔ ژنده و نجس مینماید که پوشیده است در این
حین خود را مستعد هلاکت ابدی می بیند و خود را یعنی توجه خود را از خانه اش
یعنی از ذات و بدن و اطفال و از دوستانش بر میگرداند و متوجه بجانب شخص امینی میشود
و طلب مینماید دلیلی را که مراد را بیند لیکن کتاب مقدس است که بدلالت اینکتاب
هدایت میشود و حیوة ابدی و خلاص را تحصیل مینماید و از حالت کریه و فدای مینماید

ایرج نیا

هلاک خواهیم شد جز آنکه راه خلاصی یافته شود که بواسطهٔ آن نجات
یابیم (و هنوز از آن نمی‌بینیم) خویشان او بسبب این گفتگو بسیار حیران
گردیدند نه آنکه باور کردند که او هرچه باایشان میگوید راست است
ولی فکر کردند که ناخوشی جنون بر دماغ او عارض شده از این جهة
و جهة دیگر که شب نزدیک بود و نیز امیدوار بودند که خواب دماغ
او را ساکت میگرداند بزودی هرچه تمامتر او را بر رختخواب بردند

حال راه نجات او امید

بلی خاطر متنبه که تفکرات اعمالش عارض وی گردد همیشه در ایام انبیا و رسل
مخصوص در زمان خداوند ما عیسی مسیح بوده و دیده شده که هر کسی که نفرت
و دوری از ملاهی عالم دارد و با وجودی که مأنوس و مربوط با اهل ملاهی بود
ولی از عواقب امور ترسید و طلب فکر حال خود شده مردمان دیگر وی را متهم به
وسواس ضمیر میکنند میگویند که خیالاتش فاسد شده‌اند مخصوص خویشاوندان
نزدیک او گمان میکنند که جنون بر دماغ وی عارض گشته معالجات مختلفه
از برایش اختراع مینمایند تا آنکه قلب او را ساکت کرده‌اند برای او
حاضر میکنند اهل طرب و ملاهی را و دور میسازند او را از دوستان



ولی شب او در زحمت چون روزش بود و شب خود را در عوض
خوابیدن با آه کشیدن و اشک ریختن مصروف داشت چون صبح شد
خواستند که از حال او مطلع گردند ایشان از گفت بدتر بدتر و باز با ایشان شروع
گفتگو نمود آنها سخت دل میگردیدند و فکر میکردند که جنون او را برفتار زشت
و کج خلقی دور نمایند بعضی از اوقات او را استهزاء و بعضی از اوقات او را ملامت مینمودند
بعضی از اوقات او را تماماً ترک کرده بحال خود میگذاشتند بنابراین

دوای جسمانی
ناخوشی

حقیقی اخلاص کشش و منع مینمایند او را از کتابش ولی این شخص که
واقف بر خطایا و بزرگی شرور خود میباشد و قدرت بر تسکین اضطراب
خود ندارد بلکه آناً فآناً زیاد میگردد و قادر بر خلاص نفس خود نیست
اینحالت دل خویشاوندانش را سخت و قسی میگرداند و تولید دشمنی
کند عوض مرحمت بر او عذاب مینمایند و این شخص بجهت تخفیف عقدهٔ دل
خود شروع میکند و شکایت میکند دعا مینماید و قلبش را با دیدهٔ خود
آب یاری میکند تا آنکه بیاری خدا در قلبش تخم جوانه‌ای کاشته
شود و از آن امید دانه فرح آید را چیند

خود را بخلوتخانه پنهان نمود تا آنکه بجهة ایشان دعا نماید و افسوس خورد
و بجهة شقاوت خودش عزا دارد و نیز در مزارع بتنهائی گردش
میکرد بعضی از اوقات میخواند بعضی از اوقات دعا مینمود و بدین
روش چند روز بسر برد

زمانی که در مزارع گردش میکرد دیدم که در کتابش میخواند (چنانچه
عادت او بود) و بسیار تنگدل می شد و در حین خواندن بطور
سابق فریاد مینمود و میگفت چه باید کردن که رستگار شوم
(ملاحظه در اعمال حواریون باب ١٦ آیه ٣٠ و ٣١)

مژده دهنده

و نیز دیدم که نگاه باینطرف و آنطرف نموده گویا میخواست بدود ولی
ساکت ایستاد زیرا که (چنانچه فهمیدم) نمیدانست که بکدام راه برود
پس نگاه کردم مرد مژده دهنده نامی را دیدم که بطرف
او میرفت پرسید چرا گریه میکنی

---

مقصود از مژده دهندگان واعظانی است که مژده صلح را میآورند
کلام خدا گناه و خطر ما را آشکار مینماید و نیز آنکلام کافی است که د



جواب داد که ای آقا از کتابی که در دست دارم مفهیم محکومم که بمیرم و بعد
از آن بجزا رسم و در خود ملاحظه میکنم که راضی نیستم اولی را و قادر
نیستم دومی را که بجا آرم (ملاحظه در نامه عبریان باب ٩ آیه ٢٧ نمایید
ایضا کتاب ایوب فصل ١٦ آیه ٢١ و ٢٢ ایضا حزقیل فصل ٢٢ آیه ١٤)
پس مژده دهنده گفت چرا راضی نیستی که بمیری و حال آنکه حیوة دنیوی
بسته بمصیبتهای بسیار است آن مرد جواب داد زیرا که می ترسم این باری
که بر دوشم هست مرا پائین تر از قبر برد و به توفت افتم و ای آقا اگر
شایسته نیستم که بزندان روم شایسته نیستم نیز که بمحاکمه روم و از آنجا
بهلاکت رسم و فکر این چیزها سبب فریاد کردن من است

---

بادهٔ نجات ما را فهیم کرداند ملاحظه در نامه ثانی پولس که بتیموثیوس نوشته
نمائید باب ٣ آیه ١٥ ولی اکثر اوقات بتوسط واعظین و معلمین دینی
هم خداوند ما را دو وقتی که آگاه بخطر خود شد به راه صلح هدایت میفرماید
مقصود از توفت اولاً یکقطعه زمین از دره هنوم است که بزبان عبرانی
هنوم میخوانند که نزدیک اورشلیم در طرف جنوب واقع است و جهنم از اسم

پس مژده دهنده گفت اگر حال تو چنین است چرا ساکت ایستادی
جواب داد زیرا که نمیدانم بکجا روم پس او بیک طوماری از پوست
داد که در آن نوشته شده بود از غضب آینده بگریز (ملاحظه
در انجیل متی باب ۳ آیه ۷)

پس آنمرد آنرا خواند و بر مژده دهنده خیره خیره بدقت نگاه کنان
گفت بکجا بگریزم پس مژده دهنده با انگشتش بآن طرف مزرعهٔ بسیار
وسیع نشان داد و گفت در تنگی را که در آنجاست می بینید
(ملاحظه در انجیل متی باب ۷ آیه ۱۳ و ۱۴)

آنمرد گفت خیر پس او گفت نور درخشنده را که در آنجاست آیا
می بینید (ملاحظه در مزمور یکصد و نوزدهم آیه ۱۰۵ ایضاً نامه ثانی
پطرس باب ۱ آیه نوزدهم)

او گفت گمانم آنست که می بینم پس مژده دهنده گفت آن نور را در چشم

---

کی هنوز پوشیده شده است و در اینجا مراد از نور همان چشم است
ملاحظه در کتاب اشعیاء در فصل ۳۵ آیه ۳ ۳۰



خود نگاهدار و راست بآنجا رو و باین طور آن در را خواهی دید و
چون آنرا کوبیدی آنجا ترا آگاهی خواهند داد که چه باید بکنی

---

مقصود از در تنگ مسیح است چنانکه خودش در انجیل یوحنا میفرماید
من دروازه هستم بتوسط ایمان او در آن بروا باید وارد طریقه مسیح
کردید و آنانی که ایمان بر او آورند البته هدایت کرده میشوند
بلی خاطر متنبه در آنانی را قدرت ندارد در راه خلاصی را مشاهده نماید
زیرا که قلبش مضطرب است و دیگر آنکه گرچه تابش نور الهی بدفعات
دیده است یعنی بدیده است این شخص تازه مسیحی که روح القدس وارد
بر قلب او شده اولاً آنکه از در تنگ را که مژده دهنده باو اشاره میکند
قدرت ندارد که ملاحظه نماید ولی همانقدر میگوید که گمان میکنم که در روشنی
نوری را میبینم جهت این واضح است چونکه جستجو کنندگان راه راست از
تعالیم کتب الهیه موفق بدرجه راه نجات کردیدند و نظر کردند که رحمت
خدا عام است و ایمان بمسیح و شناختن او اصل توفیق است و این تازه
مسیحی سیاح بعد از ایامی بدان درجه خواهد رسید

پس در رؤیایم دیدم که آن مرد شروع بدویدن کرد و از در خانهٔ
خودش چندان زیاد دور نشده بود که زن و فرزندانش مطلع شدند
و در عقب او فریاد نمودند که مراجعت نماید ولی آنمرد انگشتهای خود را
بگوشش نهاده میدوید و فریاد میکرد حیوة حیوة حیوة ابدی و بعقب
خود نگاه نکرده بمیان دشت گریخت

خاطی متنبه طلب میکند از هلاک فرار را چون حالت و وارداتی براو
در این حین باعث زحمت و هلاکت او است و همچنین خویشاوندان نزدیک
او طلب میکنند از اهل عالم منع او را از فرار که این سیاح مسیحی فرار نکند
بهتر این بود که در گوش خود را گرفته احتجاجات دنیوی ایشان را نشنود
و مهربانی و محبت بر هم لابداً تفکر و حبت را ضعیف میکردند و خارجی هم
چون خلاصی خود را میخواهد احتجاجات ایشان بر قلبش خطور نمیکند
رغبت میل نمیکند که مراجعت نماید هر قدر الحاجات ایشان بر او کرده باشند
زیاد شود همانقدر سرعت فرار خارجی مسیحی زیاد میشود این است که
میدود و فرار میکند



فرار کنندگان از غضب آینده تماشاگاه جهانیان

ونیز همسایکان بیرون آمدند که دویدن وی را مشاهده نمایند
چون او میدوید بعضی او را استهزاء و بعضی او را تهدید میکردند
و بعضی از عقب او فریاد مینمودند که مراجعت نماید و در میان اشخاصی
که چنین میکردند دو نفر بودند که عزم کردند او را بجبر باز گردانند یکی را
خودرای و دیگری را سست رای نام بود در انوقت آنمرد قدر مسافتی را
از آنها طی نموده با وجود این عازم شدند که بعقب او روند و رفتند
در مدت قلیلی باو رسیدند پس آنمرد گفت ای همسایکان چرا آمدید گفتند

خودرای

سست رای

خودرای شخصی است که در راه خود مستقیم است و راضی نمیشود که با سنت
انکار بکشد سست رای عکس خودرای است چونکه دل و رای او نرم
است میل میکند که ظاهراً دین را درک کند و همراه مسیحی دوید لکن کسی
که در دین پیدا نمود اولاً همسایکان او میفهمند بعضی از ایشان
که دین را دریافتند او را استهزاء و بعضی او را تهدید میکنند
و بعضی از اولی الناس مینمایند که او را از خیال خودش باز
دارند و بعد از مدتی از این گفتگو و کارها دست میکشند

تا ترا ترغیب کنیم که همراه ما بازگشت نمائی او گفت هیچ چه این ممکن نیست
شما در شهر هلاکت ساکنید یعنی در مکانی که من هم در آن متولد شدم حال

شهر هلاکت کنایه از این عالم شریر است که محکوم بآتش است یعنی بآتش
سوختن خواهد شد و یا کنایه از حال خطاکار مجوج جبلی در همه
این عالم است و یا کنایه از حال غافلین از عواقب ابدی است که ایشان مستعد
از برای نار جهنم اند که در روز قضا این آتش هرگز خاموش نمیشود
این است حال خاطی متنبه فرار کننده از هلاک که راغب و مایل است
که باز دارد غیر خود را هم از خطا تا آنکه با او بطریق نجات رود و او را
با خود شریک نعمتهای الهی گرداند و آنکه یکی از نامهای الهی که بر
قلب انسان وارد میشود ظاهر شدن قلب است با اراده که آن اراده ثمرش
صلاح و مصلحت حال خلق است بلی مادامی که دوستی این عالم بود دل
شخص جا گرفت و مستولی گشت دیگر مصایب و براهین قدرت قانع
کردن انسان را از این عالم ندارد که دل شخص را قانع نمود طلب میراث
بهترین چیزها نماید این است که در این شهر میمانند



می بینم که چنین است و اگر در آنجا بمیرید یا من ترا از قبر بمکانی که با آتش
و گوگرد میسوزد زودتر پائین تر خواهید رفت ای همسایگان خوب
اکتفا کنید همراه من بیائید

خودرای گفت یعنی چه دوستان و اسباب آسایش خود را
ترک کرده با تو آئیم

مسیحی (چونکه اسم او همان است) گفت بلی زیرا که همه آنچه را
که ترک نمائید لایق برابری با قدر کوچکی از آن چیزها که می طلبم
و لذت آن را میجویم ندارد اگر همراه من بیائید و تمسک باین
جوئید آنچه که بمن میرسد در او شریک خواهید بود زیرا با آن
مکانی که میروم کفاف زیاده از آن است که بچیزی محتاج شویم
این مکان را ترک نموده بیائید و سخنهای مرا تجربه نمائید (ملاحظه در نامه دویم
باهل قرنتس باب ۴ آیه ۱۸ انجیل لوقا باب ۱۵ آیه ۱۷ نمائید)

خودرای گفت آن چیزها را که میجوئید و برای یافتن آنها همه چیزها را ترک نمائید چه میباشند

مسیحی گفت میراث بی فساد و نا آلوده و نا پژمرده را می جویم و آن در

آسمان گذارده شده است و در آنجا مالم است و کسانی که آنرا بدقت میجویند در وقت معین بآنها بخشیده خواهد شد اگر میخواهید بدانید بخوانید در کتابم (ملاحظه در نامهٔ اوّل پطرس باب (۱) آیه (۴) الی (۶) نمائید)

خودرای گفت آه دور کن کتاب خودرا آیا همراه ما مراجعت مینمائید یانه

دیگری گفت نمی آیم زیرا که دست خودرا بخیش نهاده ام

خودرای گفت پس ای سست رای همسایه من بیا بر گردیم و بدون او بخانه رویم گروهی ازین خودنمایان دماغ ناخوش هستند که بارهٔ وهم خودرا بنظر گرفته از هفت نفر آدمی که بتوانند سبب از برای رفتار گویند در چشم خود عاقل ترند

پس سست رای گفت فحش مده اگر آنچه که این مسیحی خوب میگوید راست است البته چیزهائیرا که او می طلبد بهتر است از آن چیزهائیکه ما و امیدواریم دلم بهمراه رفتن همسایه ام مایلست

دست خودرا بخیش نهاده ام مثل مشهور است و مقصود اینست که مشغول کار شدم چنانکه در انجیل لوقا باب ۹ آیهٔ ۶۲ نوشته شده که اگر کسی دست خودرا بر خیش گذاشته پس نگرد قابل ملکوت خدا نباشد



خودرای گفت یعنی چه ابلهان زیاد شدند اطاعت من نما و بر گرد که میداند این شخص دماغ ناخوش شمارا بکجا راه بری مینماید بر گرد و بر گرد عاقل باش

مسیحی گفت نه تو نیز با همسایهٔ خود سست رای بیا چیزهائی که درباره آنها گفتگو کردم موجودند و تحصیل آنها ممکن است و جلالهای بسیار هم غیر ازینها هستند اگر قول مرا باور نمیکنید در این کتاب بخوانید اگر راستی این کتاب را بخواهید بدانید که هرچه در آن نوشته شده صحیح است این است که آن کسی که این کتاب را فرستاده بتوسط خون خود آنرا ثابت گردانیده است

سست رای گفت خوب ای خودرای همسایه الحال شروع برسیدن بمقصود میکنم و قصد کردم که همراه این مرد خوب بروم و قرعهٔ خود را با او اندازم اما ای مصاحب خوب من آیا راه این جای مرغوب را میدانی

کسی که در انظار مردم احمق نکوید در امر خلاص و ایمان و دین بعیسی مسیح حکیم و دانا نمیکردد زیرا که بعضی از مردمان شخص سالک سیاح را ابله و احمق مینامند (ملاحظه در نامهٔ اول باهل قرنتس باب ۱ آیهٔ ۱۸ و باب ۴ آیهٔ ۱۰ الی ۲۳ نمائید)

کوشش نمودن مسیحی و خودرائی بجهت ربودن رفیق سست رای

راضی شدن مسیحی که با خودرائی برود

مسیحی گفت از مردی که بشارت دهنده است مأمور شده‌ام بدر
تنگی که در جلو ما هست بشتابم که در آنجا تعلیمات درباره راه خواهیم یافت
سست رای گفت پس ای همسایه خوب روان شویم بعد با همدیگر
رفتند

خود رای طعن زنان میرود

خود رای گفت من بمکان خود بازگشت خواهم کرد و مصاحب چنین اشخاص
خیال باطل نخواهم شد

پس در رؤیایم دیدم که چون خود رای بازگشت نمود مسیحی و سست رای
صحبت کنان بر دشت میرفتند و ابتدای گفتگوی ایشان چنین بود

صحبت نمودن مسیحی با سست رای

مسیحی گفت ای سست رای همسایه من احوال شما چطور است خشنودم
که شما بآمدن همراه من راغب شدید هرگاه خود رای آنقدر حس
میکرد آنچه را که من احساس کردم از قدرتها و تهدیدات آنچه که الحال
نامرئیست هرآینه باین آسانی از ما بعقب نمی‌افتاد

سست رای گفت ای مسیحی همسایه من چون در اینجا دو نفر هستیم
و بس پیش از این مرا آگاهی ده آن مکان که بآن میرویم در آن چه چیز هست



ولذت آنها چگونه است

مسیحی گفت در ضمیرم آنچیزها را بهتر میتوانم تصور کنم از اینکه بزبان
تقریر نمایم ولی چون شما بدانستن مائلید درباره آنها در کتابم هم خوانده

چیزهای الهی خارج از بیان

سست رای گفت آیا فکر می نمائید که کتاب شما در حقیقت راست است

مسیحی گفت بلی یقیناً زیرا که این کتاب را کسی فرستاده است که دروغ
گفتن او محال است (ملاحظه در نامه تیتس باب (۱) آیه (۲) نمائید)

سست رای گفت خوب گفتی آنچیزها چه اند

مسیحی گفت آنجا سلطنتی است بی انتها که مسکون است و حیوة ابدیست
که بما داده میشود تا آنکه در آن ملکوت تا ابد ساکن شویم

سست رای گفت خوب گفتی و غیر از این چیست

مسیحی گفت در آنجا تاجهای جلال است که بما داده میشود لباسهائیست که ما را
چون آفتاب در گنبد افلاک مارا امید رخشانند (ملاحظه در نامه ۲ تیموثیوس باب (۴)
آیه ۸ مکاشفات یوحنا باب ۲۲ آیه ۵ انجیل متی باب ۱۳ آیه ۴۳ نمائید)

سست رای گفت این بسیار خوش است و غیر از این چیست

مسیح گفت در آنجا دیگر هیچ گریه و اندوه نخواهد بود زیرا که شخصی که مالک این مکانست هر اشک را از چشمهای ما محو خواهد نمود (ملاحظه در مکاشفات باب ۷ آیه ۱۶ و ایضاً باب ۲۱ آیه ۴)

راستی گفت در آنجا ما را مصاحبت با چه خواهد بود

مسیح گفت در آنجا با سرافین و کروبین مخلوقاتی که چشمان شما از نظر کردن خیره مینماید خواهیم بود و در آنجا هزاران هزار اشخاصی را که قبل از ما بآنجا رفتند ملاقات خواهیم نمود و هیچیک از آنها ضرر رساننده نیستند بلکه محبت و مقدس اند و هر یک در حضور خدا میخرامند و در حضورش مقبول ابدی شده می‌باشند مختصر پیرانی با تاجهای زرین و باکرات مقدسه با بربطهای زرین در آنجا خواهیم دید و اشخاصی را که بجهت محبتی که بخداوند آن مکان ورزیده بودند از دست اهل جهان قطعه قطعه شده و در شعله‌ها سوخته و طعمه وحشیان گردیده و در دریا غرق شده در آنجا ملاقات خواهیم نمود و همه آنها سالم و بجامه ابدی ملبس اند

(ملاحظه نمائید اشعیا فصل ۶ آیه ۲ نامه اول به تسلنیقیان باب ۴ آیه ۱۶ و ۱۷ مکاشفات باب ۴ آیه ۴ ایضاً باب ۱۴ آیه ۱ الی ۵ یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۵ نامه ۲ باهل قرنتس باب ۵ آیه ۲ الی ۴



راستی گفت شنیدن اینچیزها باعث اشد سرور است که ترحیت دل شخص حاصل شود لذت اینچیزها را میشود دریافت کرد چگونه بهره‌مند آن شویم

مسیح گفت خداوند حکمران آن دولت در این کتاب آنرا نوشته است و مقصودش این است هر گاه حقیقةً بدارائی آن راضی شویم مفت آنرا بما عطا خواهد فرمود (اشعیا فصل ۵۵ آیه ۱ الی ۸ یوحنا باب ۶ آیه ۳۷ ایضاً باب ۷ آیه ۳۷ مکاشفات باب ۲۱ آیه ۶ و ۷ و باب ۲۲ آیه ۱۷)

راستی گفت خوب ای مصاحب نیک من خوشنودم درباره این چیزها که بشنوم پا قدری تندتر از این رویم

مسیح گفت از جهة باری که بر دوش من است با آن سرعت که خواستی نمی‌توانم رفت

بعضی از اشخاص که ملتفت بشر خطیه خود نیستند و خباثت قلب خود را نمیدانند گاهی از اوقات میشود که غیرت و حمیت آن اشخاص بیشتر از شخص مسیحی محبوب باشد زیرا که در قلب آنها حزن و اضطراب نیست لکن مسیحی بجهت خطایائی که سابقاً از او صادر شده بود مضطرب است

پس در رؤیایم دیدم همانا که این گفتگوها را بانجام رسانیدند بنزدیک باتلاق بسیار پر گلی که در میان دشت بود رسیدند ناگاه غفلةً هر دو به باتلاق افتادند و اسم آن باتلاق نا امیدی بود لهذا مدّتی در گل می غلطیدند و بسیار گل آلوده شدند مسیحی از جهة باری که بر دوشش داشت شروع بفرو رفتن در گل نمود

باتلاق نا امیدی

باتلاق نا امیدی کنایه از ترسهائی است که قطع میکند همهٔ امیدها را از نجات و شکهائی است که متوقّف میگرداند ما را در حالت مأیوسی و شک نیست که این از جهت نداشتن ذات و از جهت خیالات فاسده قلوب ما است و از جهت میل طبیعت ما است بر فساد و دور داشتن خود ما است از کلام الهی و دروغ پنداشتن وعدهای صدق خدا است مخفی نباشد همهٔ اینها که ذکر شد شکنندگان راستی و یقین و خلوص ایمان است پس از اینکلمات معلوم میشود که اقرار بلسان که ما مسیحی هستیم کفایت نمیکند بلکه ثبات استقامت و صبر لازم است زیرا اول مشقّتی که بر سست رای رسید



پس سست رای گفت آه مسیحی همسایه حال در کجا هستید

مسیحی گفت حقیقةً نمیدانم

سست رای ازین سخن شروع بتغیر کردن نمود و از روی غضب بمصاحبش گفت آیا این است آن سعادتی که درباره اش در اینمدت گفتگو داشتی اگر در اول حرکت با چنین بدبختی روی دهد از حال تا آخر سفر منتظر چه خواهیم بود کاش ازین باتلاق جان بدر برم بدون شما من مالک آن مکان خوش شوید چون این را گفت یکدو جهد و

خاموشی حرارت عزم او بود خیال فی الجمله که عارض او شد عزم مرا تمام گردید زیرا که بقدر حرارت سابق خود ایمانی داشت بمحض خیالات ایمان هم مرد این است که رجوع بشهر هلاکت که وطن اصلی او بود کرد ولی چون مسیحی متوسّل بکلام الهی بود و از عیسی مسیح میخواست که او را کمک بخشد لهذا از خانهٔ خود فرار کرد و دور بر آمد از باتلاق که رو بسمت آن در تنگ بود بیرون آمد و بکمک نام که عنایات از نعمت مسیحا است رسید او را سبب قدرت از غرقاب هلاکت رهانید

شدید نمود و خودش را بآنطرف باتلاق که سمت خانهٔ خود بود از گل
بیرون کشید پس راه خود را پیش گرفته رفت مسیحی دیگر او را ندید

پس مسیحی در باتلاق نا امیدی تنهائی ماند و سعی داشت بآن طرف
باتلاق که غیر سمت خانهٔ خودش و نزدیک بطرف در تنگ بود برسد چنین سعی
میکرد ولی بجهة باری که بر دوشش بود نمیتوانست بیرون آید اما در رؤیا دیدم مردی که

با وجودیکه مسیحی در زحمت است باز سعی مینماید که از خانه خود دورتر رود

کمک نام داشت بسوی او آمد از او پرسید در اینجا چه میکنی

کمک

مسیحی گفت ای آقا از مردی که مسمّی بمژده دهنده بود مأمور شدم
که باین راه آیم و مرا نیز بدری که در آنجا است دلالت نمود تا آنکه
از غضب آینده خلاصی یابم و چون باین طرف می آمدم باینجا افتادم

کمک گفت چرا به پلّه‌ها قدم خود نگاه نکردی

وعدها

مسیحی گفت آنقدر ترس بر من غالب گردید که براه نزدیکتر فرار
کردم و در این باتلاق افتادم

پس او گفت دستت را بمن بده پس دستش را داد و آنکس ویرا از
باتلاق بیرون کشیده بر زمین محکمی نهاد و باو امر کرد که براه خود برود

در بیرون آوردن کمک مسیحی را از باتلاق



پس بسوی آن شخص که مسیحی را بیرون آورده بود قدم زدم و گفتم ای آقا
راه از شهر هلاکت بآن در تنگ از اینجا عبور میکند پس چون است که این قطعه
زمین تعمیر نشده است تا آنکه مسافرین بیشتر با اطمینان زیاد بسوی آن
روند مرا گفت این باتلاق پر از گل چنین جائی است که تعمیرش ممکن
نیست گودی است که کف و ناپاکی که بالالتزام بگناه بسته شده است

سبب بدی این زمین

بسوی آن متّصلاً جاری است از این جهة است که به باتلاق نا امیدی
موسوم شده است زیرا که چون گناهکار درباره حالت گم شدهٔ خود
بیدار گردد لابدّ در دل او ترسها و شکها و افکار مضطرب عارض
میشود همهٔ اینها جمع شده در این گودی فرو می نشیند سبب بدی
این زمین این است

پادشاه خوشنود نیست که این زمین چنین بد بماند عمله جات او
بمباشری مهندسین اعلیحضرت بیشتر از هزار و ششصد سال است
که در این قطعه زمین مشغول بوده اند شاید که تعمیر شود بلی
آگاهم که این زمین نه کمتر از بیست هزار بار کش بلکه ملیانها از

بقیمت

تعلیمات شافیه زالمعیده است که در همه فصول از همه امکنه ممالک
پادشاه آورده شده که شاید تعمیر شود (وآنانیکه عالمند میگویند
که تعلیمات شافیه از برای محکم کردن این زمین بهترین مصالحست)
باز باتلاق ناامیدی است و هر قدر هم که بتوانند کار کنند
چنین خواهد ماند

راست است که بفرمایش شریعت دهنده بعضی از پلهای محکم خوب
درمیان این باتلاق قرار داده شده است ولی در زمانی که این مکان
فضلات خود را بسیار قی میکند چنانکه در انقلاب هوا میکند این
پلها باشکال دیده میشود و هرگاه هم دیده شود از جهة دوران
سر خود اشخاصی که در آن میروند از راه منحرف میشوند و بعد گل
آلوده میکردند باوجودیکه آن پلها موجود است ولی بعد از
آنیکه وارد در شدند آن طرفش زمین خوب است

پس در رویایم دیدم که در اینوقت سست رای بخانه خود رسیده
بود و همسایگان وی بجهة دیدن او آمدند بعضی از آنها اورا بجهة



مراجعتش مرد عاقل خواندند و بعضی بجهة بخطر انداختن خودش را باسیحی
ابله خواندند بعضی دیگر بجهة نامردیش ویرا استهزا می کردند و میگفتند
هرگاه چون تو شروع برفتن در خطر میکردیم هر آینه آنقدر پست
نمیشدیم که از جهة ورود چند اشکال از راه برگردیم لهذا سست رای
درمیان ایشان با خجالت نشسته بود آخر الامر که قدری خاطرجمعی
حاصل نمود همه ایشان گفتگوی خود را تبدیل نموده شروع باستهزاء
مسیحی فقیر در عقب او نمودند درباره سست رای همین قدر است
که ذکر شد

چون مسیحی تنهائی روان بود از دور کسیرا مشاهده نمود که عبور را
از مزرعه بجهة استقبال وی می آید اتفاقا تلاقی ایشان در وقتی که
راه از یکدیگر بریده میشد بود اسم آن صاحب که ویرا ملاقات نمود مستر
عاقل مرد دنیوی بود و مسکنش در بلدی که او را بصیرت جسمانی میخواندند
بلد بسیار بزرگی نزدیک بآن مکانی که مسیحی از آن بیرون آمده بود
بود پس این مرد مسیحی را ملاقات کرده قدری خبر هم درباره

او داشت (زیرا که مسیحی در شهر هلاکت بسیار مشهور بود نه در آن بلد و بس که در آن ساکن بود بلکه در بعضی امکنهٔ دیگر هم دربارهٔ حرکت او عموماً گفتگو داشتند) چون مستر عاقل مرد دنیوی از مشاهدهٔ رفتار مشکل و از شنیدن آه و نالهای او و امثال آنها گمان کرد که مسیحی است شروع بقدری صحبت با او نمود

گفتگوی مستر عاقل مرد دنیوی با مسیحی

مستر عاقل مرد دنیوی گفت حالا ای مصاحب خوب چگونه است احوال تو باین طور بزیر بار بکجا میروی

مستر عاقل مرد دنیوی کنایه از شخصی است که هم دنیا و هم خدا را میخواهد یعنی لذات دنیوی و عبادت الهی را باهم میخواهد جامهٔ دینداری بر خود می پوشد ولی راضی نیست لذات دنیوی را بجهت عبادت الهی ترک کند خیال میکند که تقرب جستن بخدا همان حفظ آداب ظاهره است مسکن او در بلد بصیرت جسمانی است که نزدیک شهر هلاکت است زیرا که چون حکمت دنیوی بر دین شخص غالب آید در فنا و شریری که از او اشکار شود قرین بخطر است اینطور دین دارد در جهان بسیار است لهذا میگویند مسکن او در بلد بسیار بزرگ است



مسیحی گفت البته بطوری زیر بارم که گمان میکنم هیچ مخلوق فقیری سنگین تر ازین باری که دارم هرگز نداشته است چون از من میپرسید که بکجا میروی بشما آگاهی دهم ای آقا بدر تنگی که در جلو ما است میروم زیرا که مخبر شدم که مرا در آنجا بطریقی راه نمائی خواهند کرد که در آنجا خلاصی از بار سنگینم خواهم یافت

مستر عاقل مرد دنیوی گفت آیا زن و فرزندان داری

مسیحی گفت بلی دارم ولی آنقدر زیر بارم که آن خشنودی را که سابق از ایشان داشتم حال نمیتوانم دریافت نمایم گویا مثل کسی میباشم که زن و اولادی نداشته باشد (ملاحظه در نامهٔ (۱) باهل قرنتس باب ۷ آیهٔ ۲۹ نمائید)

مستر عاقل مرد دنیوی گفت هرگاه تو را سخنی بمصلحت گویم از من می شنوی

مسیحی گفت اگر خوب است می شنوم زیرا که مصلحت خوب محتاجم

پند مستر عاقل مرد دنیوی بمسیحی

مستر عاقل مرد دنیوی گفت پس ترا پند میدهم که بسرعت تمام خود را از بارت خلاص گردانی زیرا که تا وقتیکه از بارت خلاص نشوی

آسوده خاطر نخواهی شد و نیز نیکوئیهای برکاتی که خدا بر تو عطا
فرموده است الی آن زمان نمیتوانی دریافت کنی و تعیش نمائی
مسیحی گفت آنچه را که میجویم همین است یعنی خلاصی از بار سنگینم را
می طلبم ولی خودم آنرا نمیتوانم بردارم و نیز در دولت ما شخصی نیست
که بتواند این بار را از دوشم بردارد لهذا باین راه میروم چنانکه
بشما آگاهی دادم تا آنکه از بارم خلاصی یابم
مستر عاقل مرد دنیوی گفت آن کس که ترا امر نمود از برای خلاصی
از بارت که بدین راه روی که بود
مسیحی گفت مردی بود در نظرم بسیار بزرگ و محترم اسم او
که در خاطرم میباشد مژده دهنده است
مستر عاقل مرد دنیوی گفت از جهة این پندش لعنت بر او باد

پسندیدن مستر عاقل مرد دنیوی پند مژده دهنده را

در دنیا راهی خطرناکتر و زحمت دارتر ازین راهی که شما را بآن
راه رهبری نموده است نیست هرگاه مصلحتش را اطاعت نمائی
خواهید یافت که چنین است چنانکه می فهمم الان بپاره از آن رسیده اید



زیرا که می بینم چرکی باتلاق ناامیدی در تو پدید است ولی آن باتلاق
ابتداء غمهائیست که بر روندگان اینراه وارد میشود از تو پیرترم
از من بشنو در این راهی که میروی احتمال خستگی و درد و گرسنگی
و خطرها و برهنگی و شمشیر و شیرها و اژدها و تاریکی مختصر امر مرگ را هم
در بر دارد و چیزهای دیگر را هم می بینی و این چیزها از گواهیهای
بسیار ثابت شده است و یقیناً صحیح است آیا سزاوار است کسی
خود را غفلةً بسبب مرد ناشناسی بهلاکت اندازد

حالت دل شخص تائب مسیحی

مسیحی گفت ای آقا این باری که بر دوش دارم از همه این
چیزها که ذکر گردید مرا هولناکتر است در صورتیکه خلاصی از بارم
یابم آنچه را که در راه ملاقات نمایم بحساب نمی شمارم
مستر عاقل مرد دنیوی گفت در اول چگونه این بار بشما
وارد شد
مسیحی گفت از خواندن این کتابی که در دست من است
مستر عاقل مرد دنیوی گفت چنین فکر کردم و بر تو واقع

نپسندیدن مستر عاقل مرد دنیوی دقت در خواندن کتاب مقدس را ۱۵

شده است واقعه که بر دومان ضعیف دیگر همان واقعه وارد شده است

که آنها دست بچیزهائیکه فوق طاقت خودشان است زده ناگاه

باضطرابهائی مثل تو می افتد که آن اضطرابها اشخاص را نه نامرد میزند

و بس چنانچه میفهمم اضطرابهایت ترا نامرد نموده است بلکه اینها را

از برای تحصیل نمودن آنچه را که نمیدانند بخطرهای مأیوسی می

اندازد

مسیحی گفت آنچه را که بخواهم تحصیل نمایم میدانم که آن آسوده کی

از بار سنگینم است

مستر عاقل مرد دنیوی گفت خوب ولی چرا آسودگی را

در این راهی که بچندین خطرها بسته شده است میجوئی مخصوصاً

چون (هرگاه تحمل شنیدن از من میداشتی) میتوانستم ترا

به تحصیل نمودن آنچه را که میخواهی بدون خطرهائی که در این راه

خود را با آن خواهی انداخت راهبری نمایم بلی چاره در دست است

علاوه بر این میگویم در عوض آن خطرها سلامتی و دوستی

واطمینان



و اطمینان بسیار را دریافت خواهی نمود

مسیحی گفت استدعا آنکه این سر را بجهة من آشکار فرمائید

مستر عاقل مرد دنیوی گفت در دهی که در آنجا است (که اورا

قریهٔ اخلاق مینامند) شخص نجیبی که مسمی بمتشرع است مسکن دارد

مرد بسیار عاقلیست و مرد بسیار نیکنام است سلیقه آن دارد

که کمک بخشد مردمانیرا که چنین باری که بر دوش داری از دوش

آنها بردارد بلی آگاهم بسیار احسانها باین طور نموده است

قریهٔ اخلاق

قریهٔ اخلاق کنایه از گروه بسیار است که در میان طوایف بسبب کتاب الهام الهی قدری از روشنائی را دریافته اند و از گناهان خجلت افزای خود دست کشیده بتکالیف پسندیده مشغول میشوند ولی در دل اینها محبت حقیقی بخدا و همسایگان خود نیست در این قریه متشرع نام ساکن است اسم او چنین است نه اینکه او بشریعت خدا رفتار میکنند بلکه از جهة اطاعت ناقص خود بجزئی از شریعتی که کاتبان و فریسیان مشروع میدانند که آنرا بدقت بعمل میاورد و اعتماد دارد

متواضع

علاوه براین سلیقه آزادارد که آنهائیرا که بجهة بارشان قدری از جنون در دماغ ایشانست شفا بخشد بسوی او چنانچه گفتم میتوانی بروی و فوراً کمک یابی وخانه او ازینجا بقدر کمتر از یک میل مسافت دارد هرگاه خودش در خانه نباشد پسری دارد جوانمرد خوشکل که اسم او متواضع است آن پسر هم قابلیت همان کار را مثل پدر نجیب خودش دارد میگویم در آنجا میتوانی از بارت مستخلص شوی و هرگاه مایل مراجعت بمسکن سابق خودت نباشی (چنانکه حقیقة آنرا از برای تو نمیخواهم) میتوانی بفرستی زن و فرزندانت باین ده نزد تو آیند والحال در آنجا خانهای خالی است یکی از آنها را با جاره مناسبی میتوانی بگیری و مایهٔ معاش در آنجا ارزان و خوب است و آنچه زندگانیت را

متواضع کنایه از شخصی است که خود و دیگران را ترغیب مینماید که رفتار انسانیت خوش بکار آورد و میپندارد که اشخاص را که از عذاب آینده محفوظ دارد و وارث آنها را در آسمان ثابت نماید



گمراه شدن مسیحی بتوسط گفتگوی مستر عاقل مرد دنیوی

کوه سینی

بیشتر خوش میسازد خاطر جمعی است که در میان همسایهای امین و باقاعده و با اعتبار زیست خواهی کرد

مسیحی در این حین قدری ایستاد اما مدتی نکشید که مصلحت خود را در این قرار داد که هرگاه آنچه را که این شخص نجیب گفته است صحیح باشد مرا مستقیم تر راه این است که پند ویرا قبول کنم و بعد دگر بار با او باین قسم گفتگو نمود

مسیحی گفت ای آقا راه خانه این مرد امین کدام است

مستر عاقل مرد دنیوی گفت آیا تل بلند که در آنجاست می‌بینی

مسیحی گفت خوب می بینم

مستر عاقل مرد دنیوی گفت باید از آن تل رد شوی و خانه اول که بآن رسی از آن اوست

مراد از کوه سینی شریعت مشهور است که در آنجا خدا واندان شریعت را بنبی اسرائیل فرمود هرگاه کسی بخواهد به اخلاق رود این کوه یعنی این شریعت در راه اوست چنانچه مسیحی ترسید که مبادا بر سرش افتد

پس مسیحی از راه خود منحرف گردید تا آنکه از برای کمک یافتن نجات
متشرع رود ولی چون تل نزدیک شد بنظرش آنقدر بلند آمد و نیز آن
طرف تل که سمت راه است آنقدر آویخته و بر بالای راه بود که مسیحی از
پیشتر رفتن از جای خود از خطر ترسید که مبادا تل بر سرش افتد لهذا
آنجا ساکت ایستاد و ندانست چه کند و نیز بنظرش میرسید که در این
حین بارش سنگین تر از سابق و زیاده از آنچه است که در راه بود و نیز
برقهای آتشین از تل بیرون می آمد و باعث آن می شد که مسیحی از
سوخته شدن ترسناک گردد (سفر خروج فصل ۱۹ آیه ۱۶
الی ۱۸ و نامهٔ بعبریان باب ۱۲ آیه ۲۱) لهذا در انجا از
ترس عرق کرده میلرزید و در این حین از جهة قبول کردن
مصلحت مستر عاقل مرد دنیوی شروع به پشیمان شدن نمود

همچنان کسی که دعای خود را بان شریعت مقدسه مقابله
نماید از خطر خود می ترسد و خائف می گردد که مبادا
عذابهای آن شریعت بر او افتد.



و هماندم مژده دهنده را دید که از برای استقبال وی می آید چون
او را دید از شرمندگی رنگش شروع بسرخ شدن نمود پس مژده دهنده
اندک اندک با و نزدیکتر گردیده بسوی او رسید و با چهره سخت و مهیب
بر او نگریست و باین طور شروع بمحاجه با مسیحی نمود
مژده دهنده گفت ای مسیحی در اینجا چه میکنی مسیحی باین کلام
ندانست چه جواب دهد لهذا در آنوقت پیش روی وی خاموش ایستاد
پس مژده دهنده دیگر بار گفت آیا آن مردی که او را فریاد کنان در بیرون
دیوارهای شهر هلاکت یافتم تو آن نیستی
مسیحی گفت ای آقای عزیز آن مرد منم
مژده دهنده گفت آیا ترا راهبری بآن در تنگ ننمودم
مسیحی گفت بلی ای آقای عزیز
مژده دهنده گفت چگونه بزودی از آن راه منحرف گشتی که
الحال از راه بیرون هستی
مسیحی گفت هماندم که از باتلاق ناامیدی عبور نمودم مرد بیخبری را

ملاقات کردم که مرا ترغیب نمود براینکه در دهی که در جلو
ما است آدمی را که به برداشتن بارم قادر است توانم
یافت

مژده دهنده گفت آن شخص که بود

مسیحی گفت ظاهرش مرد نجیبی بود و با من گفتگوی
بسیار نمود آخر الامر مرا مطیع خود گردانید پس باینجا آمدم
ولی چون این تل را ملاحظه کردم و دیدم که آن قدر بر سرم
آویزان است فوراً ایستادم که مبادا بر سرم افتد

مژده دهنده گفت آن مرد نجیب بشما چه گفت

مسیحی گفت از من پرسید بکجا میروی او را آگاهی دادم

مژده دهنده گفت پس از آن چه گفت

مسیحی گفت از من پرسید آیا عیال داری او را آگاهی
دادم ولی او را گفتم از باری که بر دوش دارم آنقدر در
زیر بارم که از آنها خشنودی مثل سابق را نمی توانم یافت





مژده دهنده گفت پس از آن چه گفت

مسیحی گفت مرا امر کرد که بسرعت از بارم خلاصی یابم من او را آگاهی
دادم که آنچه را که میجویم آسودگی است و گفتم از این جهت بسوی آن دری که آنجا است
میروم تا آنکه راه بهتری زیاد را یابم که چگونه بآن مکان خلاصی رسم
پس او گفت ترا براه بهتر و کوتاه تر نشان میدهم و این راه چنین اشکالاتی
که مرا ای آقا بر آن راه نهاد دیده نشده است و نیز مرا گفت که این راه
ترا بخانه مرد نجیبی که سلیقه برداشتن چنین بارها را دارد خواهد رسانید
لهذا از او باور کردم و از آن راه منحرف شدم باین راه وارد گردیدم
شاید که بزودی از بارم خلاص شوم ولی چون باین مکان رسیدم
و چیزهائی چنانکه هست مشاهده کردم از خوف خطر چنانکه گفتم
ایستادم والحال نمیدانم که چه کنم

مژده دهنده گفت قدری ساکت بایست تا آنکه کلام خدا را بتو نشان
دهم پس او لرزان ایستاد و بعد مژده دهنده گفت هوشیار باش
که از صرف زننده خود را اعراض ننمائی زنهار که چون آنان که خود را

از کسی که بر زمین حکم میفرمود دور داشتند رستگار نشدند هر گاه ما
هم خود را از آنکه از آسمان تکلم میفرماید دور نمائیم بطریق اولی رستگار
نخواهیم شد و علاوه بر این گفت که عادل از ایمان زنده خواهد بود
و اگر کسی متنفر باشد من از او دل خوش نخواهم بود (نامه بعبریان
باب ۱۲) آیه ۲۵ و ایضاً باب ۱۰) آیه ۳۸) و این سخنها را
بجهة نصیحت او بکار برد و گفت تو آن مرد هستی که بسوی شقاوت
دوان هستی تو شروع برد کردن مصلحت خدای تعالی و شروع بکشیدن
پا پس از راه سلامت بعقب نموده بحدی که نزدیکست بخطر
هلاکت خود افتی

پس مسیحی چون مرده بپای او افتاد و فریاد نموده گفت وای بر من
که هلاک شدم و بدیدن این واقعه مژده دهنده ویرا بدست راست
گرفت و گفت هر نوع گناهان و کفر از انسان آمرزیده خواهد شد
بی ایمان مشو بلکه ایمان دار باش پس مسیحی قدری بحال آمده ولرزان
چون سابق پیش روی مژده دهنده ایستاد



شناسانیدن مژده دهنده مسیحی عاقل مرد دنیوی را

پس مژده دهنده دیگر بار متکلم شده گفت بدان چیزهائیکه ترا آگاهی
میدهم نهایت دقت را بجای آر الآن بتو نشان میدهم آنکه ترا
فریب داده است کیست و آن شخص هم که این کس ترا بسوی او فرستاده کیست
بلی آنکس که ترا ملاقات نمود مستر عاقل مرد دنیوی است حقیقةً چنین
نامیده شده یک سببش این است که اندیشهٔ او از تعلیمات این
جهان است و بس (لهذا همیشه بکلیسیائی که در بلد اخلاقیست میرود)
وجه دیگر این است که تعلیمات دنیویرا بیشتر دوست دارد زیرا
که او را بهتر از صلیب خلاصی میدهد و چون او را سرشت جسمانیست
لهذا در جستجوی آنست که راههای مرا با وجودیکه مستقیم است
کج سازد در مصلحت این مرد سه چیز است که کلیتاً باید آنها را
مکروه داری

۱) آنکه ترا از راه منحرف گردانید

۲) آنکه کوشش نمود که صلیب را مبغوض تو گرداند

۳) آنکه پایهایت را براهی نهاده است که مرگ را بر تو مسلط میسازد

اولاً باید این را مکروه داری که ترا از راه منحرف گردانید بلی این را هم
باید مکروه داری که بآن راضی شدی زیرا که رفتار تو همانست که
کسی از جهة مصلحت یکشخص عاقل مرد دنیوی ترک مصلحت خدا را
نماید و خدا ایتعالی میفرماید که جهد کنید از در تنگ داخل شوید
یعنی بآن دری که ترا می فرستم زیرا که تخت و یابندگان آن
در یکه ترا بزندگانی میرساند کم اند (انجیل لوقا باب ۱۳ آیه ۲۴
و متی باب ۷ آیه ۱۳ و ۱۴) این شخص شریر ترا از آن در تنگ
کوچک و از راهی که بآن میرسد بدرجه منحرف گردانیده که
نزدیکست بهلاکت رسی لهذا این را مبغوض دار که ترا از راه
منحرف گردانیده است و خود ترا از جهة شنیدن حرف او مکروه
دار

ثانیاً باید این را مکروه داری که کوشش نموده است که صلیب را مبغوض
تو گرداند زیرا که باید آنرا بر خزائن مصر ترجیح دهی علاوه بر این سلطان
ذوالجلال ترا آگاهی داده است هر کس خواهد نفس خود را نجات دهد





هلاکش خواهد نمود و آنکس که پیروی او نماید و پدر و مادر و زن و
فرزندان و برادران و خواهران بلکه جان خود را دشمن ندارد [ص ۳]
شاگرد او نمیتواند بود بنابراین میگوئیم که اگر کسی کوشش نماید
که ترا ترغیب نماید بچیزی که باعث مرگ تو شود و حال آنکه آن
کسی که حقیقت فرموده بدون همان چیز حیات ابدی را نمیتوانی
یافت چنین تعلیم را باید مکروه داری

ثالثاً باید آنرا مبغوض داری که پا بهایت را براهی نهاده است
که مرگ را بر تو متسلط میسازد و در این خصوص باید تفکر نمائی آنکس
که این شخص ترا بسوی او فرستاده کیست و نیز آنکس چه قدر مستعد است
بر آنکه ترا از بارت خلاصی دهد
آنکس که برای آسودگی بسوی او فرستاده شده بود مشرع نام

ص ۳ این آیه در انجیل لوقا باب ۱۴ آیه ۲۶ مرقوم است مقصود از دشمن
داشتن پدر و مادر و غیره بلکه جان خود نه آنست که شخص باید آنها را
کینه ورزد بلکه غرض آنست که آنها را نسبت بمسیح و بحیات ابدی

پسر کنیز نیست که حال موجود است و با فرزندانش در بندگی است
(نامهٔ بکلتیان باب ۴ آیهٔ ۲۱ الی ۲۷) وسرّاً آن کنیز این
کوه سینئی است که ترسیدی بر سرت افتد پس حال اگر او و فرزندانش
در حالت بندگی هستند چگونه میتوانی انتظار آن کشی که از آنها
آزاد گردی لهذا این شخص متشرع نام قادر نیست که ترا از بارت
آزاد سازد هرگز آدمی بتوسّط او از بارش خلاص نگردیده است
و احتمال هم نمیرود که گاهی یک کس هم بتوسّط او از بارش
مستخلص گردد از اعمال شرعی نمیتوانید عدالت را یابید
زیرا که بتوسّط اعمال شرعی هیچ آدم زنده از بارش نمیتواند
خلاص گردد لهذا متشرع عاقل مرد دنیوی شخص غریبی است

کمتر محبّت ورزد چنانکه در انجیل متّی باب (۱۰) آیهٔ ۳۷ فرموده
هر آنکو پدر یا مادر را زیاده از من دوست دارد مستحق
من نیست و هر آنکو پسر و یا دختر را زیاده از من مهر ورزد قابل من
نباشد و ایضا ملاحظه در انجیل مرقس باب ۸ آیه ۳۴ و ۳۵ و نامهٔ عبریان
باب ۱۱ آیه ۲۵ و ۲۶



و متشرّع گول زننت و نسبت به پرستش متواضع نام با وجودیکه چند
روست ریاکار است و بس و نمیتواند ترا کمک دهد از من باور کن در
همه صداهائیکه از همه این مردمان البته شنیده اید هیچ چیزی نیست
جز آنکه قصد دارند بتوسّط منحرف گردانیدن از راهی که ترا بر آن نهاده
بودم از نجاتت ترا فریب دهند پس از این مژده دهنده از برای تو
آنچه گفته بود بسوی آسمان فریاد نمود و همان‌دم از کوهی که زیر آن مسیحی
فقیر ایستاده بود صداها و آتش بیرون آمد و باعث آن شد که
مویهای تن مسیحی راست گردد و سخنان از کوه باین طور تلفظ گردید
که کسانی که مقیّد باعمال شرعیند مورد لعنت میباشند زانجا که
نوشته شده است ملعون باد هر کس که ثابت نباشد در تمامی
نوشتهای شریعت تا آنکه همه را بجا بیاورد (نامهٔ بکلتیان
باب ۳ آیهٔ ۱۰)
پس در اینوقت مسیحی منتظر هیچ چیزی غیر از مرگ نبود و شروع
بفریاد کردن با آواز حزین نمود بحدّی که لعنت مینمود زمانی را که در

الکتر

آن مستر عاقل مرد دنیوی را ملاقات کرده بود و خود را نیز از جهة شنیدن
مصلحت وی هزار بار ابله میخواند و نیز بسیار شرمنده گردید از
تفکر آنکه دلایل این شخص نخیب که از جسم صادر شده بود و بس آنقدر
بر او غلبه نماید و باعث آن شود که راه مستقیم را ترک کند و بعد بار
دیگر بمژده دهنده از قرار ذیل عرض کرد

سوال نمودن مسیحی که آیا میتوانم بخشیده شوم

مسیحی گفت ای آقا چه فکر می کنید آیا قدری امید هست و آیا
الآن میتوانم مراجعت کنم و بسوی در تنگ روم از جهة اینکه
که کردم مرا رد نخواهند کرد و مرا شرمنده از آنجا نخواهند راند
پشیمانم که مصلحت این شخص را استماع نمودم آیا ممکن که گناهم
آمرزیده شود

تسلی دادن مژده دهنده ویرا

پس مژده دهنده گفت که گناهت بسیار بزرگست زیرا که در این
گناه دو بدی کرده راهی را که خوب بود ترک نمودی و در راههای
منع شده قدم زدی لیکن مردی که در دم در تنگ است ترا
قبول خواهد کرد زیرا که او خیرخواه انسان است و گفت باید





مخصوصاً احتیاط کنید که بار دیگر از راه منحرف نشوی مبادا
راه هلاکم کنی چونکه نزدیکست غضبش افروخته شود (مزمور ۲
آیه ۱۲)

پس مسیحی خود را مستعد مراجعت نمود بعد از آنکه مژده دهنده
او را بوسید و با وی یک تبسمی نمود و گفت خدا همراه شما باد پس مسیحی
بسرعت روان گردید و با هیچکس در راه سخن نگفت و اگر کسی از
او پرسش مینمود بر آنها التفات جواب نمینمود مثل کسی که همیشه
اوقات در زمین منع شده قدم زند میرفت و هیچ وجه خود را
سالم نمیتوانست بشمارد تا آنکه بار دیگر براهی که آنرا از جهة
پیروی نمودن مصلحت مستر عاقل مرد دنیوی ترک نموده بود
وارد شد بعد از آن مدت زمانی مسیحی بدر رسید در
بالای آن در نوشته شده بود که بکوبید از برای
شما گشوده خواهد شد لهذا پیشتر از یکدفعه کوبید
(متی باب ۷ آیه ۸) و گفت



رسیدن مسیحی بدر تنگ



بود آیا که در بسته برای من زار

بکشایند برخ بار دگر از اسرار

گرچه نالایق و یاغی و پشیمان هستم

چکنم گر نهد در راه بمن آن دلدار

اندرین وقت بدین حال چو این در دیدم

شکر باید بنمایم همه دم بر غفار

گر کند رحم بمن یار و درم بگشاید

بجز از حمد الهی نکنم من تکرار

آخر الامر مرد با وقار را که مسمّی بخیرخواه بود دیدم که بدم در آمده پرسید کیست اینجا و از کجا آمده چه میخواهی

مسیحی گفت اینجا است یک شخص فقیر گناه کار بار دار که از شهر هلاکت آمده است و بکوه صهیون میرود تا آنکه از غضب آینده خلاصی یابد بنابر این آقا چون مرا آگاهی داده اند

خیرخواه کنایه از خیرخواهی و مرحمت خداوند است که فرموده آنکس که بنزد من میاید من هرگز او را بیرون نخواهم کرد

خیرخواه

که راه بآنجا از این در میگذرد میخواهم بدانم که رضی هستید از این در داخل شوم یا نه

او گفت بجان و دل راضیم همان دم در را باز نمود

از برای گناه کاران دل شکسته در را باز خواهند نمود

همان وقتی که مسیحی قدم بدر نهاد مرد دیگری وی را بسرعت باندرون کشید

پس مسیحی گفت سبب این چیست آنمرد دیگر او را آگاهی داد که بقدر مسافت

کمی از این در یک قصر محکمی ساخته شده است که بعلزبوب رئیس آنست و او و کسانیکه

با او هستند بآیندگان بسوی این در از آنجا تیر میاندازند شاید قبل از ورود باین در بمیرند

حسد بردن شیطان بر اشخاصی که وارد در تنگ میگردند

پس مسیحی گفت خشنودم و میلرزم پس چون وارد گردید آن دیگر که در دم در بود از او پرسید

آنکه ترا بانجا نشان داد که بود

وارد شدن مسیحی بدر بخوشنودی و لرز

مسیحی گفت مژده دهنده مرا امر کرد که بانجا بیایم و در را بکوبم چنانکه کردم و او گفت

ای آقا شما آنچه را که باید کرد مرا از آن آگاهی خواهید داد

گفتگوی خیرخواه با مسیحی

بعلزبول و یا بعلزبوب اسم روح پلیدی است که یهودیان او را حاکم ارواح شریر

میدانستند چنانکه در انجیل متی باب ۱۲ آیه ۲۴ معلوم میگردد

که نوشته شده است ملک جنها هست و مثل شیطان است و اشخاصی را

که میخواهند بمسیح ایمان آورند و داخل راه نجاة گردند او مزاحم میشود

خیرخواه

خیرخواه گفت در گشاده در پیش روی تو نهاده شده است هیچکس را قدرت بستن آن نیست

مسیحی گفت حال شروع بدرویدن حاصل خطرهای خودیم

خیرخواه گفت چونست که تنها آمدید

مسیحی گفت زیرا که هیچیک از همسایهای من خطرهای خود را بطوریکه من دیدم ندیدند

خیرخواه گفت آیا کسی از آمدن شما مطلع شد

مسیحی گفت بلی در ابتدا زن و فرزندانم مرا دیدند و بعقب من فریاد کردند که برگرد
و نیز از همسایهایم بعضی ایستاده گریه کنان بعقب من فریاد میکردند که برگرد ولی
انگشت خود را بگوشهایم نهادم و چنین براه خود روان گردیدم

خیرخواه گفت اما از آنها هیچکس شما را پیروی نمود که برای ترغیب نماید

مسیحی گفت بلی هم خودرای و هم سست رای ولی چون دیدند
که بر من غالب نشدند خودرای طعن زنان مراجعت نمود اما سست
رای یکقدری راه با من آمد

خیرخواه گفت چرا تا اینجا همراه نیامد

مسیحی گفت حقیقة باهمدیگر آمدیم تا بباتلاق ناامیدی رسیدیم



و ناگهان بآن افتادیم آنوقت سست رای همسایه من بیدل و متزلزل
شد و بیش از آن بخطر انداختن خود راضی نشد لهذا از آن سمتی که طرف
خانهٔ خودش بود بیرون آمده مرا گفت که آن دولت خوش را بدون
من تصرف نما پس او براه خود رفت و من براه خود آمدم او بعقب
خودرای و من باین در

شخص بزودی میتواند خود را باسمان برساند ولی بتنهائی رود

پس خیرخواه گفت آه ای مرد فقیر آیا جلال سماوی را آنقدر کوچک
میشمارد و چنین میداند که تصرف آن شایستگی تحمل خطر چندین
اشکالات را ندارد

شکایت کردن مسیحی از خودش در حضور دربان

پس مسیحی گفت درباره سست رای آنچه حقیقت است گفته ام و اگر
دربارهٔ خودم نیز آنچه را که حقیقت است بگویم معلوم میشود که در میان
من و او هم بهتری و برتری نیست راستست که او بخانهٔ خود مراجعت
نمود ولی من نیز از راه منحرف شدم و براه مرگ روان گردیدم
و بتوسط دلایل جسمانی آن شخص مرد دنیوی بسوی آن راغب شدم

خیرخواه گفت عجب آیا او بشما برخورد و او میخواست که شما

آلوده گردا

آسودگی را از دست مستر متشرع بیابید پس هردو آنها گول زنند و پس
آیا مصلحت او را قبول کردید

مسیح گفت بلی قبول کردم بحدیکه جرئت کردم از برای یافتن
مستر متشرع رفتم تا وقتی که فکر کردم آن کوهی که در پهلوی خانهٔ
او واقع است بر سرم میافتد از این جهة مجبوراً در آنجا
ایستادم

خیرخواه گفت آنکوه باعث مرگ بسیار اشخاص شده است
و نیز باعث مرگ بسیار اشخاص دیگر خواهد شد خوبست که شما از کوفته شدن از
آن کوه خلاص شدید

مسیح گفت هرگاه مژده دهنده بار دیگر مرا در وقتیکه در اندوههایم
متفکر بودم بخوش بختی ملاقات نمینمود حقیقةً نمیدانم در آنجا
بر من چه وارد میگردید بلی از رحمت خدا بود که بار دیگر مرا
ملاقات نمود و گرنه هرگز باینجا نمیرسیدم حقیقةً بیشتر شایسته ام
که بتوسط آن کوه مرگ را یابم از اینکه گفتگو کنان باینطور در حضور





خداوند بایستم ولی چنین شخصی که هستم الحال آمده ام عجب این چه
توفیقی است که شامل حال من شده که با وجود آن باینجا داخل
و وارد شدم

خیرخواه گفت نسبت بهیچکس ایراد نمیکنیم با وجود آنکه همه چیز را
که قبل از آمدن باینجا کرده باشند و بهیچوجه بیرون انداخته نخواهند
شد (انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۳۷) و از این جهة ای
مسیحی خوب همراه من قدری بیا تا ترا تعلیم میدهم در بارهٔ راهی
که باید بآن بروی در جلوت نگاه کن آیا این راه تنگ را میبینی
آنست آن راهی که بواسطهٔ مشایخ و پیغمبران و مسیح و حواریانش
ساخته شده است آنقدر راه راست است گویا بسطر آرا آراسته شده است
این است راهی که باید بآن بروی

مسیح گفت آیا هیچ کجیها و پیچ و خمها که بتوسط آن شخص غریب
راه خود را گم کند این راه ندارد

خیرخواه گفت بلی راههای بسیار هستند که از بالا باین راه منجرند

مسیحی تسلی یافتن محد داوهد شدن

مسیحی توسید که مباد در اداه خود را گم کنند

که آنها کج و وسیعند ولی راه مستقیم را از راههای غلط باین طور
میتوانی امتیاز دهی که راه مستقیم راست و تنگ است
پس در رؤیایم دیدم که مسیحی دیگر بار از او پرسید که آیا از برای
برداشتن این باری که بر دوش من است نمیتوانید کمک دهید
زیرا که تا بآنوقت از آن بار خلاصی نیافته بود و نیز بهیچوجه بدون کمک
آنرا نمیتوانست بردارد
ویرا گفت نسبت ببارت در تحمّل آن راضی شو تا بمکان خلاصی برسی
زیرا که در آنجا بخودی خود از دوشت خواهد افتاد
پس مسیحی شروع به بستن کمر و حاضر ساختن خود را از برای سفر نمود
و بعد آن شخص دیگر او را آگاهی داد که چون تو قدری مسافتی از در بگذری
نمائی بخانه شخص مفسّر نامی خواهی رسید در خانه او را بکوب که او
بشما چیزهای ممتاز نشان خواهد داد پس مسیحی دوستش را وداع کرده
دوستش ویرا گفت خدا همراه شما باد.
پس مسیحی روان شد تا بخانه مفسّر رسید که در آنجا در را مکرّراً

خسته شدن مسیحی از بارش

خلاصی از جرم و بار گناه بتوسط الاتبوع [sic] مرگ و خون مسیح

رسیدن مسیحی بخانه مفسّر





کوبید آخر الامر کسی بعقب در آمده پرسید کیست
مسیحی گفت ای آقا یک مسافری هستم و یک شخصی که بصاحب
خوب این خانه آشنا بود مرا امر نمود که از برای منفعت خودم
بدینجا آیم لهذا میخواهم با صاحب خانه گفتگو کنم
پس آنشخص صاحب خانه را خبر کرده بعد از مدّت قلیلی بسوی
مسیحی آمد و از او پرسید که چه میخواهید
مسیحی گفت ای آقا شخصی هستم که از شهر هلاکت آمده ام
بکوه صیّون میروم و آنمردیکه بر سر این راه مقیم است مرا آگاهی
داد که اگر اینجا آیم شما مرا چیزهای ممتاز یعنی چنین چیزهائی که
از برای من در سفر ممدّ گردند نشان خواهید داد

مفسّر کنایه از روح القدس است که شخص ایمان دار را بتوسّط
تلاوت و شنیدن کلام مقدّس و تأمّل و تفکّر در آنچه نوشته
شده است و دعا نمودن باعمال راست موافق آن کلام در چیزهای
الهی آگاه و فهیم میگرداند

مهمان شدن او

منور شدن

دیدن مسیحی تصویر [illegible]

[illegible] تصویر

پس مفسر گفت داخل شو آنچه ترا مفید است نشان میدهم پس بنوکرش گفت
که شمع را روشن نما و بمسیحی گفت از عقب او برو و بعد مسیحی را باطاق
خاصی برد و بنوکرش گفت که در را باز کن چون باز کرد مسیحی تصویر
شخص بسیار با وقاریرا دید که بدیوار آویخته شده بود و هیئت آن
تصویر چنین بود که چشمهایش بسوی آسمان بلند شده و بهترین کتابها
در دستش و شریعت حقیقی بر لبهایش نوشته شده دنیا را بعقب
گذارده ایستاده گویا از مردمان استدعا می نماید و تاج طلائی بر سرش
آویخته شده بود

پس مسیحی گفت مقصود از این چیست

مقصود از تصویر

مفسر گفت مردی که تصویرش این است یکی از هزار است میتواند
فرزندانی تولید نماید و با فرزندان در درد زه باشد (ملاحظه در
نامه اول باهل قرنتس باب ۴ آیه ۱۵ (نامه بگلتیان باب ۴ آیه ۱۹)
وچون متولد شدند میتواند آنها را شیر دهد و چون دیدی
که چشمهایش را بسوی آسمان بلند دارد و بهترین کتابها در دستش





وشریعت حقیقی بر لبهای او نوشته شده مقصودش این است که
بتو نشان دهد که فهمانیدن و روشن نمودن چیزهای تاریک
شغل اوست چنانچه می بینی ایستاده گویا از مردمان استدعا مینماید
وچون می بینی که دنیا بعقب او انداخته شده و تاجی بر سرش
آویخته مقصودش آن است که بتو نشان دهد که چون او از جهة
دوستیئی که بخدمت آقایش دارد چیزهائی را که حال موجودند
بحساب نمیآورد و حقیر میشمارد یقین است که در جهان آینده
از برای مزدش جلال را خواهد داشت مفسر گفت این تصویر را

سبب نمودار کردن این تصویر اولا

در ابتدا بشما نشان دادم جهتش این است آنمردیکه تصویرش را
دیدی مردی است که خداوند آن مکانی که بسوی آن میروی
او را مقرر فرموده است که ترا در همه مکانهای مشکل که تو آنها را
در راه خود ملاقات نمائی بلد راه تو باشد لهذا آنچه را که نشان
داده ام احتیاط خوب کن و آنچه را دیدهٔ در ضمیرت نگاهدار مبادا
در سفرت با بعضی که ادعای رهنمائی راه راست از برای تو

مهمان خانه پر گرد

نماید که راه آنها بمرگ میرسد ملاقات نمائی

پس دستش را گرفته او را بمهمانخانهٔ بسیار وسیعی برد که گرد زیادی بر آن نشسته بود زیرا که هرگز جاروب نشده بود بعد از آنکه مسیحی مدت قلیلی آنرا ملاحظه نمود مفسر آدمی را خواند که مهمانخانه را جاروب کند و چون او شروع بجاروب کردن نمود آنقدر گرد برخواست نزدیک آن بود که مسیحی از آن خفه گردد پس مفسر بباکره که نزدیک ایستاده بود فرمود که آب اینجا بیاور و باطاق بپاش و چون باکره آنرا بجا آورد جاروب کردن و پاک نمودن اطاق بخوبی میشد

پس مسیحی گفت مقصود ازین چیست

مقصود از مهمان خانه

مفسر جواب داده گفت این مهمانخانه پر گرد دل مردیست که هرگز بوساطت توفیق شیرین انجیل مقدس نگردیده است و آن گرد گناه اصلی و فسادهای باطنی اوست که تمام آدم را نجس گردانیده است و آن شخصی که در اول شروع





بجاروب کردن نمود شریعت است و آنکه آب آورد و پاشید مژدهٔ انجیل است حال چنانچه دیدی هماندم که شخص اول شروع بجاروب کردن نمود چنان گرد برخواست که او نتوانست اطاق را پاک نماید و نزدیک آن بود که تو خفه گردی مقصود آنست که ترا آگاه سازد که شریعت بخودی خود دل شخص را از گناه پاک نمیسازد بلکه گناه را زنده میکند و بآن قوت میدهد و در روح آنرا می افزاید چونکه گناه را آشکارا میکند و آنرا نهی مینماید زیرا که شریعت بشخص قوت غلبه بر گناه را نمیدهد (ملاحظه در نامهٔ باهل روم باب ۵ آیه ۲۰ ایضاً باب هفتم ۷ آیه ۷) الی ۱۱ (نامهٔ اول باهل قرنتس باب ۱۵ آیه ۵۵)

دیگر چنانچه دیدی که باکره اطاق را آب پاشید و بعد از آن پاک کردن بخوبی میشد مقصود آن است که ترا آگاه سازد که چون مژدهٔ انجیل با تاثیرات شیرین نفیس خود داخل دل کسی گردد گناه در آنوقت شکسته و مغلوب میشود که روح بتوسط ایمان

آوردن بآن مژده پاک میگردد و ازین جهة از برای مسکن سلطان
ذوالجلال شایسته میشود بهمان طوری است که ملاحظه نمودی که باکره
بتوسط پاشیدن آب بهفت طاق گرد را خوابانید (ملاحظه انجیل
یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۱ الی ۲۳) ایضا باب ۱۵) آیه ۳) اعمال حواریان
باب ۱۵) آیه ۹)

پس در رؤیایم دیدم که مفسر دستش را گرفته با طاق کوچکی برد که
در آنجا دو بچه کوچک هر یک در صندلی خود نشسته بودند
اسم بزرگتر غضب و دیگری صبر بود بنظر چنین میرسید که

نمودار شدن غضب و صبر

غضب بچه بسیار بی قناعتی بود ولی صبر بسیار ساکت بود پس مسیحی
پرسید سبب بیقناعتی غضب چیست مفسر در جواب گفت که آقای
آنها میخواهد از برای بهترین چیزهای خود تا ابتدای سال آینده
تأمل کند ولی غضب میخواهد الحال همه را داشته باشد ولی صبر
بتأمل راضی است

در خواستن غضب در این الحال بهترین چیزها را و راضی بودن صبر بتأمل

پس دیدم که کسی نزدیک غضب آمد و کیسه از چیزهای قیمتی آورده



بپاهای او ریخت و غضب آنها را بدست گرفته از آنها خوشحال گردید
و بر صبر استهزا نموده میخندید اما مدت قلیلی ملاحظه نمودم که او همه را
برباد داده بغیر از ژنده ها هیچ چیز از او باقی نماند

غضب برباد دادن بزودی چیزهای خود را

پس مسیحی بمفسر گفت این واقعه را بیش از این از جهة من
تفسیر نما
پس او گفت این دو کودک دو مثلند غضب مثل مردمان این جهانست
و صبر مثل مردمان جهان آینده زیرا چنانچه در اینجا می بینی که غضب
همه را حال یعنی امسال یعنی در این جهان میخواهد داشته باشد
همچنین مردمان این جهانند که باید چیزهای خوب خود را الحال
داشته باشند تا سال آینده یعنی تا دنیای آینده از برای قسمت
خوب خود نمیتوانند تأمل نمایند مثل مشهور است که یک مرغ در
چنگ بهتر از دو مرغ در بوته است و قدرت این مثل در نزد

ترجیح دادن دنیا را [illegible] که در دست

ایشان از همه گواهیهای الهی درباره نیکوئی دنیای آینده بیشتر است
ولی چنانچه دیدی بزودی همه را برباد داد و از برای خودش [illegible]

قلیلی هیچ چیز غیر از ژندها باقی نبود همچنان بر چنین مردمان
در آخر این جهان واقع خواهد شد

پس مسیحی گفت حال می بینم که از چند سبب صبر عاقل‌تر است
اولاً آنکه از برای بهترین چیزها تأمل میکند دوم آنکه جلال چیزهای خود
خواهد داشت در وقتیکه آن دیگری بجز ژندها چیزی را نخواهد
داشت

عاقل‌تر بودن صبر

مفسر گفت بلی میتوانید سبب دیگر هم گوئید یعنی جلال آخرت هرگز مندرس
نمیشود ولی چیزهای این جهان ناگهان تمام میشود از این جهة است
که غضب اگر چه چیزهای خوب را در اول تصرف نموده آنقدر سبب
از برای خندیدن بر صبر نداشت که بگوید که صبر سبب از برای خندیدن
بر غضب خواهد داشت چونکه بهترین چیزها او در آخر خواهد رسید
چه آخری بجای اولی باید بایستد زیرا که آخری باید بیاید و بجای
اولی بنشیند ولی آخری بهیچ چیز جا نمیدهد زیرا که بعد از او
چیزی نمی آید بنابراین آنکه قسمت خود را اول دارد باید زمانی

چیزهای آخری ماندنی اند





او را متصرف کند ولی آنکه قسمت خود را آخر دارد آن را دائماً دارد
لهذا درباره صاحب مکنتی چنین گفته شده است که در ایام حیاتت
چیزهای خوب را بخود صرف نمودی و همچنین بود ایلعازر را بلاها
پس او حال در تسلی و تو در عذاب (لوقا باب ۱۶ آیه ۱۹
الی ۳۱)

صاحب مکنتی که چیزهای خود را اول ...

مسیحی گفت فهمیدم که تأمل نمودن از برای چیزهای آینده بهتر است
از طمع نمودن برای آن چیزهائی که حال موجودند
مفسر گفت راست میگوئید از آنجا که مرئیات زمانی است و نامرئیها
جاودانی (نامه دوم باهل قرنتس باب (۴) آیه (۱۸) با وجودیکه
چنین است ولی چیزهای حاضر و اشتهای جسمی ما آنقدر همسایه
نزدیک یکدیگر اند و نیز چیزهای آینده و حس جسمانی با یکدیگر آنقدر
اجنبی اند که آن دو تای اول بزودی بدوستی می افتند و در میان
دو تای دوم دوری میماند

چیزهای اولین نمایشی هستند و لیکن

پس در رؤیایم دیدم که مفسر دست مسیحی را گرفته او را بمکانی برد که

سوختن آتش پهلوی دیوار

در آنجا آتشی در پهلوی دیوار میسوخت و شخصی نزدیک ایستاده
متصل بر آن آتش آب بسیار میپاشید که آنرا خاموش گرداند ولی
آتش بلندتر و مشتعل‌تر میگردید

مقصود ازان

پس مسیحی گفت مقصود ازین چیست
مفسر در جواب گفت این آتش کار توفیق است که در دل ایجاد
آورده میشود آنکه آب بر آن می‌پاشد که آنرا خاموش و معدوم
گرداند ابلیس است ولی چون دیدی که با وجود آن آتش بلندتر
و مشتعل‌تر میگردید سبب آنرا خواهی دانست پس او را به پشت آن
دیوار برد و در آنجا شخصی را دید که ظرف روغنی در دست دارد
و از آن متصلاً (ولی پنهانی) با آتش میریخت
پس مسیحی گفت مقصود ازین چیست
مفسر در جواب گفت این مسیح است که متصلاً بروغن توفیق
خود عملیرا که الآن در دل شخص ابتدا شده برپا نگاه میدارد و
بتوسط این عمل جانهای اهالی خود را موفق مینماید گرچه ابلیس هم





کمال کوشش را بر ضد آن عمل بکند و چونکه دیدی شخصی در پشت دیوار
ایستاده که آتش را برپا نگاهدارد اینست که ترا تعلیم میدهد که
مشکلست از برای اشخاصی که امتحان شده اند ببینند
که چگونه این کار توفیق در جان برپا نگاه داشته
شده است

عمارت مرتفع

و نیز دیدم که مفسر بار دیگر دست ویرا گرفته بمکان خوشی برد
که در آنجا یکعمارت مرتفع بنائی شده که صورتاً قشنگ بود و بدیدن
آن مسیحی بسیار خوشحال گردید و بر بام آن بعضی اشخاص را
که لباس آنها تماماً از طلا بود ملاحظه نمود
پس مسیحی گفت آیا میتوانیم بآنجا رویم
پس مفسر او را راهبری بسوی در آن عمارت نمود و در جلو
در گروهی بزرگ از مردمان ایستاده بودند که گویا خواهش و
آرزوی آن داشتند که داخل شوند ولی جرأت نمیکردند و نیز
بمسافت قلیلی از آن در آدمی در پهلوی میزی نشسته کتاب

وقلمدانی درجلوش بود تا آنکه اسامی داخل شوندکان را
ثبت نماید

ونیز مسیحی دید که درمیان در بسیار آدمهای مسلح شده
ایستاده بودند تا آنکه در را محافظت نمایند وقصد آنها آن بود
که باشخاصیکه بخواهند داخل شوند حتی المقدور زحمت و
ضرری برسانند دراین وقت مسیحی قدری حیران شد
چون همهٔ مردمان آن کروه ازترس آدمهای مسلح شده
بعقب میرفتند آخر الامر مسیحی مردیرا باچهرهٔ بسیار
قوی دید که بسوی آن آدمی که ازبرای نوشتن اسامی درانجا
بود آمد وکفت ای آقا اسم مرا ثبت کن وچون اسم اورا
ثبت نمود مسیحی دید که آن آدم شمشیر خودرا کشیده وکلهٔ خود
برسرش نهاده بسوی آن در باستقبال مردمان مسلح شده
میدوید وآنها هم بقوت زیادی براو حمله نمودند اما آن مرد
بهیچوجه بیدل نکردید وشروع نمود به بریدن وپاره کردن

مرد شجاع





بشدت هرچه تمامتر وپس ازآنی که زخم بسیار برداشت وزد
باآنانیکه سعی مینمودند که اورا بیرون نکاهدارند ازمیان همهٔ آنها بوسیلهٔ
زدن وبریدن راه خودرا باز نموده بسوی عمارت بزور شتافت
همانندم ازآنانی که دردرون عمارت یعنی ازاشخاصی که بربام میخرامیدند
آواز خوشی شنیده شد که می کفتند

کفت داخل شو وشو داخل بکیر تو جمال
آنچه باشد زاید برتو رسد از اجلال

پس داخل شده بآن جائیکه ایشان داشتند ملبس کردید پس مسیحی تبسم نموده
کفت کمانم آنست که مقصود ازاین را البته میدانم
مسیحی کفت الحال بکذار که ازاینجا بروم مفسر کفت نه تامل
کن تا ترا قدری بیشتر ازاین نشان دهم بعد ازآن براه خود روان
خواهی شد پس بار دیکر دست اورا کرفته باطاق بسیار تاریک برد
که درانجا یک آدمی درمیان قفس آهنی نشسته بود
وآن صورتا بسیار غمکین بنظر میآید دست بسته چشمانش بزمین
نکران نشسته آه می کشید کویا نزدیک بود دلش کنده شود پس مسیحی

مأیوس مثل قفس آهن

گفت مقصود از این چیست همانوقت مفسّر بمسیحی امر نمود که با آن آدم
گفتگو نماید

پس مسیحی باو گفت تو چه هستی او در جواب گفت آنچه گاهی
نبودم حال هستم

مسیحی گفت گاهی چه بودی

آن آدم گفت گاهی صورتاً مؤمن بودم که در چشم خود و در چشم
دیگران هم خوش و رعنا می آمدم بگمان خودم گاهی امیّد
بشهر سماوی خوب بود و در آن حین نیز از تفکّری که بآنجا
خواهم رسید سروری داشتم (لوقا باب ۸ آیهٔ
۱۳)

مسیحی گفت خوب الحال چه هستی

آن آدم گفت الحال شخص مأیوسی هستم و در یأس چون در میان
این قفس آهنی حبس شده ام بیرون نمیتوانم رفت وای
الحال بیرون نمیتوانم رفت





مسیحی گفت چگونه باینحالت افتادی

آن آدم گفت بیدار و هوشیار بودن را ترک نموده عنان را
بگردن شهوت افکندم برخلاف روشنائی کلام و احسان
خدا گناه ورزیدم و روح القدس را رنجانیدم که رفته است
و ابلیس را برانگیختم که نزد من آمده است و خداوند را بغضب
آوردم که مرا واگذاشته است و دلم را بقدر سخت گردانیدم
که توبه نمیتوانم کرد

پس مسیحی بمفسّر گفت آیا از برای چنین شخصی هیچ امیدی نیست

مفسّر گفت از او بپرس

پس مسیحی گفت آیا هیچ امیدی برای شما نیست و آیا باید
شما در این قفس آهنین تا ابد نگاهداشته شوید

آن آدم گفت نه هیچ امیدی نیست

مسیحی گفت چرا ابن المبارک بسیار رحیم است

آنمرد گفت او را بسبب گناهان خود باز صلیب کرده ام

وشخصیت و عدالت او را محقر شمرده ام و خونش را نامقدس

پنداشتم لهذا خود را از همهٔ وعده ها خارج داشته ام و الحال

از برای من هیچ چیز سوای تهدیدات باقی نیست یعنی

تهدیدات هولناک و تهدیدات متیقن دربارهٔ دیوان یقین

و غیرت آتشین که مرا چون مخاصم فرو خواهد گرفت (لوقا

باب ۱۹) آیه ۲ ۱۴ نامه بعبریان باب ۶) آیه ۴) الی

و ایضا باب ۱۰) آیه ۲۹)

مسیحی گفت از برای چه خود را باین حالت انداخته اید

آن آدم گفت از برای لذتها و شهوتها و منفعتهای این جهان

بود که در تعیش آنها بخودم وعدهٔ خوشحالی بسیار دادم

ولی الحال هر یک از آن چیزها چون کرم آتشین مرا میگزد

و می جاید

مسیحی گفت آیا الحال نمیتوانی بازگشت و توبه نمائی

آن آدم گفت خدا توبه نمودن را از من سلب کرده کلامش





مرا هیچ دلیر نمیکند که ایمان آورم بلی و خودش مرا در این قفس آهنین

حبس فرموده است همه مردمانی که در این جهانند نمیتوانند مرا خلاص

نمایند ای ابد ای ابد اندوهی که باید آنرا در ابد ملاقات نمایم چگونه

با آن کشتی گیری کنم

پس مفسر گفت مصیبت این آدم را در خاطر داشته باش بگذار از برای

تو عبرت ابدی گردد

مسیحی گفت خوب این هولناک است خدا مرا کمک فرماید که بیدار

و هوشیار شوم و دعا نمایم که از باعث مصیبت این آدم اجتناب نمایم

ای آقا الآن وقت نیامده است که براه خود روان شوم

مفسر گفت تأمل کن تا یک چیز دیگر بتو نشان دهم پس از آن براه خود

روان خواهی شد

پس بار دیگر دست مسیحی را گرفته او را باطاق خوابگاه برد که در آنجا شخصی

از رخت خواب برمیخواست و در حین پوشیدن رختهایش تکان میخورد

و میلرزید پس مسیحی گفت این مرد چرا باین طور میلرزد پس مفسر

لرزیدن شخصی که از خواب برمیخیزد

باین مرد

بآن مرد امر نمود که بسبب لرزیدن را تسبیح پایان نما
پس آن مرد شروع نموده گفت در این شب وقتی که خواب بودم
رؤیائی دیدم که اینک آسمانها رفته رفته بسیار تاریک گردید
و نیز رعد و برق بطور بسیار هولناک میزد که مرا در غم عظیمی انداخت
پس در رؤیایم ببالا نگاه کرده دیدم که ابرها بسرعت زیاد از قاعده
عمومی حرکت مینمودند همان دم صدای بزرگی از صوری شنیدم
و نیز دیدم مردی را که برابر نشسته هزاران از اهل آسمان بدور
آن مرد متابعین بودند همهٔ آنها در آتش شعله ور بودند آسمانها
هم در شعلهٔ سوزان بودند پس آوازی را شنیدم که گفت ای مردگان
برخیزید و بدیوان آئید و همان دم سنگها شکافته شدند و قبرها
گشاده گردیدند و مردگانی که در آنجا بودند بیرون آمدند بعضی
از آنها بسیار مسرور و ببالا می نگریستند و بعضی جویان
بودند که خود را در زیر کوهها پنهان نمایند پس دیدم آن مردی که
برابر نشسته بود کتابی را باز نموده امر کرد که نزدیکی کنند ولی از سبب شعله

در بیان خواب دیدن که باعث [illegible] بود





شدیدی که در جلوش کشیده بیرون میآمد مسافت مناسبی میان او و ایشان
بود بطور مسافتی که در میان قاضی و محبوسین در دیوانخانه قرار میدهند
و نیز دیدم که برای اتباع آن مردیکه برابر نشسته بود امر شد که کلکها و کاه و خس
و گزلها جمع کرده در دریاچه سوزنده بیندازند همان دم گودی پایان
نزدیک آنجائی که ایستاده بودم گشاده شد که از دهان آن گود دود
و پارچهای آتش بطور وافر با صداهای مکروه بیرون میآمد و بهمان
اشخاص نیز گفته شد که گندم مرا در انبار جمع کنید و همان دم دیدم
که اشخاص بسیاری را گرفته در میان ابرها برده شدند ولی من از آنها
باز ماندم و نیز جویای آن بودم که خود را پنهان نمایم ولی نتوانستم
پنهان شوم زیرا که آن مردی که برابر نشسته چشمان خود را بر من
دوخته بود و نیز گناهانم بخاطرم میآمد و عقل و روحانیم مرا از هر
طرف ملامت مینمود در این وقت از خواب بیدار شدم (ملاحظه
یوحنا باب ۵) آیهٔ ۲۸ ۲۹ (نامه اول بأهل قرنتس باب ۱۵) آیهٔ ۵۱
الی ۵۸ (و نامهٔ دویم به تسلنیقیان باب ۱) آیهٔ ۷ الی ۱۰) و نامه یهودا

آیهٔ ۱۴ و ۱۵ (مکاشفات یوحنا باب ۳ ) آیهٔ ۱۱ ) الی ۱۵ (دانیال فصل ۷ ) آیهٔ ۹ و ۱۰ (انجیل متی باب ۳ ) آیه ۱۲ ) نامه اول به تسلنیقیان باب ۴ ) آیه ۱۳ ) الی ۱۸ ) نامه باهل روم باب ۲ ) آیهٔ ۱۴ و ۱۵ )

مسیحی گفت آنچه شما را از دیدن این رؤیا ترسناک گردانید چه بود

آن مرد گفت گمان میکردم که روز دیوان رسیده است و برای آن حاضر نیستیم ولی آنچه مرا بیشتر می ترسانید این بود که فرشتگان چند نفر را جمع نموده آنها را بالا بردند و مرا واگذاشتند و نیز گودال جهنم همانجا که ایستاده بودم دهان خود را گشوده بود و عقل روحانیم نیز مرا اذیت مینمود و فکر میکردم که قاضی همیشه چشمش را بمن دوخته است

عقل روحانی در اینجا ترجمه از لفظ (کانشنس) زبان انگلیسی است که این لفظ بسیار استعمال میشود و ما میگوئیم که کانشنس قوه ایست در انسان که تمیز بد و خوب میدهد و خوب را می پسندد و شخص را مایل آن می گرداند و بد را مکروه دارد و شخص را متنفر از آن مینماید



و غضب در چهرهٔ او پدیدار است

پس مفسر بمسیحی گفت آیا دربارهٔ همهٔ این چیزها تفکر نمودهٔ

مسیحی گفت بلی و اینها مرا در امید و ترس نهاده

مفسر گفت خوب همهٔ اینچیزها را در خاطرت نگاه دار تا آنکه مثل نیشی باشند که بپهلوهای تو فرو رود و ترا براهی که باید بر آن روی هدایت نمایند پس مسیحی شروع به بستن کمر و حاضر کردن خود را از برای سفر نمود پس مفسر گفت ای مسیحی خوب تسلی دهنده همیشه اوقات با تو باد تا آنکه ترا در راهی که بشهر میرسد هدایت فرماید پس مسیحی

وقتی که شخص عمل خوب نماید این قوه او را خوشحال میسازد و چون عمل بد کند او را پشیمان می کرداند و بسیار لازم است که این قوه از کلام خدا منور گردد تا آنکه امتیازش مطابق کلام الهی شود والا امتیازش مطابق خیالات انسانی خواهد بود و در این صورت شخص خیال میکند که ارادهٔ خدا را بعمل آورده است ولی حقیقة بخلاف آن رفتار نموده است

براه خود روان شده میگفت

اندر این جای شدم وارد و گشتم بورود
آنچه نادر بد و با فایده از رب ودود

هرچه را در طلبش بودم و بد مقصودم
که مرا ساخت چه خوش محکم و علمم بفزود

گشت لازم که کنم فکر تفکر زچه رو
که بمن از چه سبب حمله نمودند زجود

ای مفسر ز تو ممنونم و دایم مشکور
حمدها گویم از این بعد بالحان سرود

پس در رؤیایم دیدم آن جاده که مسیحی باید از آن برود در طرفین او دیواری که اسم او نجات است کشیده شده بود (اشعیا فصل ۲۶ آیهٔ ۱) پس بالای این راه مسیحی باردار میدوید ولی دویدنش از جهة باری که بر دوشش داشت بدون اشکال زیاد نبود باینطور میدوید تا بمکانیکه قدری سربالا بود رسید و در آنجا یک



صلیبی استوار نموده بودند که قدری پائین تر از آن در دره یک مقبره بود پس در رؤیایم دیدم همانندم که مسیحی بآن صلیب رسید بار از دوششن باز شده از پشت او افتاد و شروع بغلطیدن نمود همانطور مغلطید تا بدهان

وقتی که گناهکار بدل شکسته ایمان بمسیح آورد در آنوقت داخل راه نجات میگردد اما مدتی گناه سابق او بروی بار اثر دارد و گناه مثل بار سنگین است در دوش او چون بکمک کردن تسلی دهنده که روح القدس است آن شخص نظر بر صلیب میکند و درست میفهمد که مرگ مسیح به جهة گناه وی بوده است و بتوسط قربان نمودن خود او کفاره کاملا به عمل آورده است در این وقت که این مطلب را آشکارا فهمید همانندم از بارش مستخلص میشود این است که بار از دوشش افتاد و بمقبره مسیح فرو رفت و نیز در اینوقت میفهمد پاره از دوستی عظیم خدا را بالنسبة بگناهکاران و قباحت گناه را و بزرگی شریعت الهی را و رحمت عظیم مسیح را که خودش را باین طریق قربانی نمود تا آنکه خدا بعدل خود بتواند شخصی را که ایمان بمسیح آورده عادل شمارد در یافت مینماید و نیز می فهمد که

آن مقبره رسید و در آن افتاد و آن بار را دیگر ندیدم
پس مسیحی خشنود و شاد گردید و با دل خوش گفت که آسوده گی را بتوسط
غمش و حیوة را بتوسط مرگش بمن بخشیده است پس مدت قلیلی از
برای نگاه کردن و تعجب نمودن ساکت ایستاد زیرا که او را بسیار
عجیب بود که نظر کردن بآن صلیب ویرا از بارش خلاص کرد اند
لهذا نگاه کرد و مکرر انگاه کرد تا وقتی که اشکها از چشمهای سر او بر رخسارش
جاری گردید در حینیکه گریه کنان و نگاه کنان ایستاده بود سه
درخشنده بسوی او آمدند و او را سلام کردند و گفتند سلام بر تو
باد اولی او را گفت که گناهان تو آمرزیده شد دومی ژندهایش را
برداشت و او را بجامهٔ دیگر ملبس نمود سیمی نشانی در پیشانی او نهاد
و طومار مهرداری باو داد و او را امر نمود که هنگام دویدن بر آن

خدا ما را وقتیکه از جرم و بار خود آزاد سازد مثل اشخاصی هستیم که از جهت سرور خود میجهند

نجات از مسیح باو مفت عطا شده و از برای او کفایت کافی است و باین
قربانی که کفاده گناه اوست اعتماد نموده در آن وقت استراحت
و اطمینان و تسلی در دل او پیدا میشود





بنگرد و بدروازهٔ سماوی رسیده آنرا بدهد و بعد آنها براه
خود روان گردیدند (مرقس باب ۲ آیه ۵) زکریا فصل ۳ آیه ۴ افسیان
باب ۱ آیه ۱۳) پس مسیحی از جهة سرور خود سه دفعه جستن نموده
و براه خود روان شده میگفت

خدا دانسته شخص مسیحی ملحم و فهمیده که خدا دل او را مسرور میکند وجودی که تنها میتواند با آواز

با دل خسته رسیدم به صلیب از ره دور
بار افتاد ز دوش من و در گور بگور
این چه جائیست که دل شاد شد و اندوه رفت
وین چه جائیست که باید بشوم من مسرور
رشته بگسیخت ز بار من و از دوش افتاد
اول عیش و نشاط آمد و هنگام شکور
ایکه گردیده مبارک ز تو این قبر و صلیب
از تو این قبر مبارک شد و آن دار سرور
از برای من سرگشته تو شرمنده شدی
من شرمنده چسازم بسیرت آن غیور

پس در رؤیایم دیدم که باین طور روان شده بدره رسید که در آنجا

قدری بیرون از راه سه شخص را که بخواب سنگین افتاده بودند دید که

زنجیرها در پای ایشان بسته شده اسم یکی ساده و دیگری تنبل و سومی

گستاخ بود

ساده
تنبل
گستاخ

پس مسیحی آنها را با این حالت خوابیده دید و بسوی آنها رفت شاید آنها را

بیدار نماید و زیاد نمود شما مثل آنانید که بر سر دگل کشتی خوابیده اید

زیرا که در زیر شما دریای مرده ایست که آن بحری بی پایان است لهذا بیدار

شوید و از اینجا آئید و نیز راضی شوید که در بارهٔ برداشتن زنجیرها بشما

کمک خواهم کرد و نیز آنها را آگاهی داد که اگر آن شخصی که چون شیر غران

گردش میکند بطرف شما آید البته نخجیر دندانش خواهید شد (

امثال سلیمان فصل ۲۳) آیه ۳۴) نامهٔ اول پطرس باب ۵

آیه ۸) همان دم برا و نگریستند و شروع بجواب باین طور نمودند

همراه خدا
چشمان
کشتی را نگشاید
نصیحت را
و سودی ندارد

ساده گفت هیچ خطری نمی بینم تنبل گفت قدری خواب گستاخ گفت

هر ظرفی باید به ته خود ایستد و بعد بار دیگر آنها بجهة خواب دراز

شدند



شدند و مسیحی براه خود روان گردید

از تفکر نمودن بر اینکه مردمان در چنین خطری که واقع هستند

احسان کسی را که کمک مفت بآنها تکلیف کرد یعنی ایشانرا بیدار نمود

و مصلحت داد و کمکی از برای برداشتن زنجیرهای ایشان بآنها

تکلیف کرد آنقدر این احسانرا حقیر شمارند از این تفکر پریشان

شد در وقتی که از این جهات پریشان بود و آدمیرا ملاحظه نمود

که بمثل غلطیدن از بالای دیواری که بدست چپ راه تنگ واقع بود

میآمدند و بسوی مسیحی بسرعت رسیدند یکیرا اسم متزهد

متزهد
ظاهری
و ریا

ظاهری و دیگریرا ریا نام بود چنانکه گفتم ایشان بسوی مسیحی

نزدیکی نمودند و او با ایشان مشغول صحبت گردید

گفتگوی
مسیحی با
آنها

مسیحی گفت ای صاحبان بخچپ از کجا آمده اید و بکجا میروید

متزهد ظاهری و ریا گفتند در زمین جلال باطل متولد شدیم و از

برای ثنا بطرف کوه صیتون میرویم

صیتون اولا اسم کوهی بوده که در طرف جنوبی شهر اورشلیم واقع شده

مسیحی گفتم ۱

مسیح گفت چرا از آن دری که ابتداء راه است داخل نشدید آیا نمیدانید
که نوشته شده است هر کس که از در در نمیآید بلکه از طرف دیگر بالا میرود
دزد و راه‌زن است (یوحنا باب ۱۰ آیهٔ ۱)
ایشان گفتند تمام هموطنیان ما رفتن از آن در را که داخل آن شوند
مسافتی عظیم شمرده اند لهذا قاعدهٔ عمومی آنها این است که آن راه را
کوتاه سازند و از بالای دیوار آیند بطوریکه ما آمده ایم
مسیح گفت آیا خداوند آن شهری که قصد ما بسوی آنست چنین رفتار
مخالف بر ارادهٔ ملهم خود در خطا و تجاوز نخواهد شمرد
ایشان گفتند در این خصوص خود را درد سر ندهید زیرا که از برای آنچه که

---

که بنا ان سلیمان بیت المقدس را بنا نمود ثانیا باصطلاح کتاب مقدس
مقصود از صیون بعضی از اوقات شهر اورشلیم است و
بعضی از اوقات مراد عبادت کنندگان خدای حقیقی بوده و لی
الحال مسیحیان چون بیت المقدس حقیقی در آسمان است مراد از صیون را
هم آسمان میدانند در اینجا مقصود همان آسمان است



کرده ایم قاعده داریم و هر گاه لازم شود گواهی بر شهادت آن در مدت
بیشتر از هزار سال میتوانیم بیاوریم
مسیح گفت آیا عمل شما نزد قاضی ثابت میشود
ایشان او را گفتند چونکه این قاعده بیشتر از هزار سال است که برپا شده است
بدون شک در حضور قاضی که طرف گیری نکند عمل ما مثل عمل شرعی مقبول
خواهد گردید علاوه بر این گفتند که اگر وارد راه شویم چه با این طور چه با آن
طور داخل شدن چه تفاوتی دارد اگر در راه هستیم هستیم تو که در راه
هستی از قراریکه می فهمیم از در داخل شده و ما نیز در راه هستیم از بالا
دیوار بمثل غلطیدن آمدیم الحال حالت تو در چه چیز از ما
بهتر است
مسیح گفت من بقانون آقایم رفتار میکنم شما بتوهمات خام خود
رفتار مینمائید الحال در نزد خداوند راه از دزدان شمرده شده اید
لهذا شک دارم که در آخر راه از مردمان درست باشید شما بخودی خود
بدون امر او وارد راه شده اید و بخودی خود بدون مرحمت او خارج

اشخاصی که از دیوار دیگران بشد مانند کسانی میکنند که از دیوار و افکار خود سند دارند

خواهید شد

باین سخن و حرف ایشان اوراکم جواب دادند ولی ورا گفتند که بخودت نگاه

کن پس دیدم هر یک از ایشان براه خود روان شدند بدون اینکه

باهم صحبت زیاد نمایند جز اینکه این دو مرد مسیحی را گفتند که نسبت

بشریعتها و سنن شک نداریم که بعقل روحانی خود آنها را بعمل

میآوریم چنانکه شما آنها را بعمل میآورید و گفتند از این جهة تفاوتی در

میان خودمان و تو نمی بینیم جز جبّهٔ که بر دوشت داری و آنرا چنانکه گمان

میکنیم بعضی از همسایهایت بجهة پوشیدن شرمندگی از برهنگیت

بتو دادند

مسیح گفت شما بتوسط شریعتها و سنن نجات نخواهید یافت

(ملاحظه در نامهٔ بگلتیان باب ۲ آیه ۱۶) زیرا که از در وارد نشدید

و درباره این جبّهٔ که بر دوشم هست خداوند آن مکانی که بآن میروم

بمن بخشیده است و چنانکه گفتید آنرا بخشید تا آنکه برهنگی خود را بآن چیزی

بپوشم و آنرا علامت احسان بخود می شمارم زیرا که قبل از آن جز ژنده ها

دو تسلی یافتن مسیحی از جهة پوشیدن جبّهٔ خداوند خود



نداشتم و علاوه بر این مادامیکه راهی هستم خود را باین طور تسلی

میدهم و تفکر مینمایم البته وقتی که بدروازهٔ شهر رسم خداوند آن

مرا از جهة احسان خود خواهد شناخت زیرا که جبّهٔ او را بر دوش

خود دارم جبّهٔ است در روزیکه ژنده هایم را برداشت بمن مفت بخشید

و علاوه بر این نشانی در پیشانی خود دارم گویا شما آنرا ملاحظه نکردید

که یکی از دوستان خاص خداوند در روزیکه بار از دوشم افتاد

در آنوقت آنرا در پیشانیم نهاد و علاوه بر این بشما میگویم در آنوقت

یک طومار مهرداری بمن بخشیده شد که از خواندن مادامی که

در راه هستم تسلی یابم و نیز مامور شدم که اینرا بدروازهٔ سماوی

رد کنم و این علامتی است که یقیناً بعد از آنکه دادم داخل میشوم

و شک ندارم که شما همهٔ این چیزها را ندارید و از جهتی که از در

داخل نشدید آنها را ندارید

او را باین سخنها جواب ندادند ولی بیکدیگر نگاه کرده میخندیدند

پس دیدم که همهٔ آنها روان شدند ولی مسیحی از جلو میرفت گفتگوی

دو تسلی مسیحی از جهة نشان و طومارش

گفتگوی مسیحی با خودش

جز با خودش نداشت بعضی از اوقات آه می کشید بعضی از اوقات در تسلی بود و نیز مزامیر را که یکی از اشخاص درخشنده با او داده بود میخواند و بتوسط آن رفع خستگی مینمود

رسیدن به کوه اشکال

پس دیدم همه آنها روانه شده بدامنه کوهی که مسمی باشکال بود رسیدند و در پای آن چشمه بود و در همانجا غیر از آن راه راست که از دربان میرسد دو راه دیگری بود یکی از آن راهها مائل بطرف چپ و دیگری مائل بطرف راست پای کوه بود ولی راه تنگ راست بالای کوه میرفت و اسم بالا رفتن کوه اشکال بود در آن حین مسیحی بسر چشمه رفته از برای رفع خستگی از آن چشمه آشامید بعد شروع ببالا رفتن آن کوه نموده گفت

گرچه این کوه بلند است و رهش هست دراز
میل دارم که باشکال روم سوی فراز
گرچه صعبست ره مشکل و پرپیچ و خم است
من دلیرانه در این راه مصد عجز و نیاز





خوف و بیم نبود هیچ غلط من نروم
قبله اینست قدم میزنم از بهر نماز
راه پیمودن مشکل به زاسان غلط
زانکه این ره بحقیقت رسد آن ره بمجاز
چون رسیدم بمقامی که مرا بُد مقصود
میکنم حمد خداوند خودم با آواز

انحراف از راه خطر

و آن دو شخص دیگر هم بپای کوه رسیدند ولی چون دیدند که کوه سر بالا و بلند است و دو راه دیگر هم از برای رفتن هست چون گمان کردند شاید این دو راه به پشت کوه براهی که مسیحی بر آن میرفت برخورد لهذا قصد خود را بر آن قرار دادند که از آن دو راه روند اسم یکی از آن راهها خطر و دیگری هلاکت بود پس یکی از آن دو شخص راه خطر را پیش گرفته که آن راه او را بجنگل بزرگی راهبری نمود و دیگری راه هلاکت را پیش گرفته رفت که آن او را به بیابان وسیعی پر از کوههای تاریک راهبری نمود که در آنجا لغزیده افتاد و دیگر

برنخواست

پس بعقب مسیحی نگریستم تا بالا رفتن کوهش را مشاهده نمایم فهمیدم
که از دویدن باهسته رفتن افتاد و بعد بچهار دست و پا میرفت
زیرا که آن مکان بسیار سر بالا بود قریب نصف راه تا سر کوه یک
داربست خوشی واقع شده بود که خداوند آن کوه آنرا از برای
رفع درماندگی مسافرین خسته شده برپا نموده بود پس مسیحی باینجا
رسیده از برای استراحت خود در آنجا نشسته طومار خود را
از بغل بیرون کشیده از برای تسلی خود آنرا میخواند و نیز در آن وقت
جبهٔ را یعنی لباسی را که چون نزد صلیب ایستاده باو بخشیده شده بود
مجدداً ملاحظه نمود باین طور مدتی خود را خوش داشت آخر الامر بخواب
خفیفی افتاد بعد خوابش سنگین شد که آن خواب ویرا تا قریب شب
در آن مکان نگاه داشت و در خواب طومار از دستش افتاد در
حینی که خوابیده بود شخصی نزد او آمده او را بیدار نمود و گفت
ای کاهل بسوی مورچه رو و راههای او را دیده دانا شو

خواب کننده ضرر رساننده است

[illegible]





(امثال سلیمان فصل ۶ آیهٔ ۶) همانَدم مسیحی برخاسته بسرعت
راه خود شتافت و تا بسر کوه بسرعت رفت
در آنوقت که مسیحی بسر کوه رسید دو شخص را دید که بسرعت میدویدند
یکی ترسنده و دیگری غلط اعتماد بود مسیحی آنها را گفت ای آقایان
که شما بطرف غلط میدوید و سبب آن چیست ترسنده جواب داد
که ما بشهر صیون میرفتیم بالای اینمکان مشکل رسیدیم و نیز
گفت هرچه پیشتر میرفتیم خطر را بیشتر ملاقات مینمودیم از اینجهة
برگشته مراجعت می‌کنیم
غلط اعتماد گفت بلی زیرا که قدری پیش در جلو ما یک جفت شیر دراز
شده اند درین راه آیا خوابیده و یا بیدار باشند نمیدانیم
ولی فکری دیگر نتوانستیم کرد جز آنکه هرگاه بجای دست رس ایشان
رسیم ما را فوراً پاره پاره خواهند کرد
پس مسیحی گفت شما مرا میترسانید بکجا بگریزم که سالم مانم اگر بوطن
خود مراجعت نمایم آن از برای آتش و گوگرد آماده است یقیناً

ملاقات مسیحی غلط اعتماد و ترسنده را

در اینجا

در آنجا هلاک خواهم شد اگر بتوانم بشهر سماوی برسم یقین دارم در آنجا
سالم خواهم ماند باید رفتن بخطر را قبول کنم و در برگشتن جز مرگ هیچ چیز
نیست و در پیش رفتن ترس مرگ و بعد از آن حیوة ابدی است در هر صورت
پیش خواهم رفت پس فلطا اعتماد و ترسنده بپایین کوه رسیدند و مسیحی
براه خود روان گردیده و مجدداً در بارهٔ آنچه از این دو مرد شنیده بود
تفکر کرده از برای طوماری که در بغلش بود دست برد تا آنکه
برآورده بخواند و تسلی یابد دست برده ولی آنرا نیافت پس مسیحی در
اندوه عظیم بود و نمیدانست که چه کند زیرا که بآن چیزیکه سابقاً او را
آسوده مینمود و باید در شهر سماوی تذکرهٔ او گردد و بتوسط آن
داخل شود محتاج بود لهذا در اینجا بسیار مضطرب گردید و نداشت که چه
کند آخر الامر بخاطرش رسید در آن دارستی که در نصف کوه واقع
شده در آنجا خوابیده است پس بزانو در افتاده از خدا درخواست نمود
که آن کار ابلهانه را که کرده بود عفو نماید و او را بیامرزد و بعد از آن
برای جستن طومارش مراجعت نمود ولی که قدرت دارد غم و اندوه

بیرون کردن مسیحی ترس را از خودش

فهمیدن مسیحی گم شدن طومارش

مضطرب شدن از جهة طوماری



دل مسیحی را در همه راه مراجعتش بطور کافی بیان نماید بعضی از
اوقات آه می کشید بعضی از اوقات میگریست و اکثر اوقات خود را
ملامت مینمود از جهة آنکه آنقدر ابله بود در مکانیکه از برای رفع
خستگی او برپا شده بود بخواب رود باین طور مراجعت نموده باین
طرف و آن طرف بدقت در همه راهی که میرفت نگاه میکرد شاید
طومار خود را که در سفرش مکرّرا باعث تسلی او بود پیدا بیابد باین طور میرفت
تا بار دیگر بدیدن دارستی که در آن نشسته و خوابیده بود رسید
ولی نظر کردن بآن بجهة بخاطر آوردن بار دیگر گناه خود را که خوابیدهٔ
بود غم وی را تجدید نمود بنابراین در این وقت روانه شده از برای
خوابی که گناه بود زاری نموده میگفت آه مرد مستمندم که در روز
بخوابم و در میان اشکال بخوابم آنقدر جسم خود را واگذارم که مکان
استراحتی را که خداوند کوه آنرا مختص آسودگی ارواح حاجیان
برپا نموده است من آن مکان را از برای آسودگی جسم خود بکار برم
و چه قدر قدمهای بیهوده زنم همین طور بر اسرائیل واقع شد زیرا

نادم بودن مسیحی از جهة خوابش

که را فهم

که از جهة گناه خود بار دیگر آنها از راه دریای حسرت بعقب فرستاده شدند
آن قدمهائیرا که ممکن بود آنها را بشادی زنم هر گاه خواب را که گناه بود
نمیکردم حال باید همان قدمها را بغم زنم اگر خواب نمیرفتم
در اینوقت چه قدر ترقی در راه خود مینمودم و قدمهائیرا که لازم بود
یکدفعه زنم حال باید آنرا سه دفعه زنم بلی حال احتمال میرود که تاریکی
شب هم مرا فرو گیرد زیرا که روز نزدیک تمام شدن است ای کاش
که نخوابیده بودم

در اینوقت بار دیگر بآن مکان داربست رسید در آنجا زمانی نشست
و گریه کرد آخر الامر (چنانکه خواست خدا بود) با این حالت بزیر
تخت نشستنگاه نگاه کرد طومار خود را در آنجا یافت و آنرا بسرعت
و لرزان گرفته در بغلش نهاد که قدرت دارد شادی مسیحی را
در اینوقت که طومار خود را بار دیگر بدست آورده بیان نماید زیرا
که این طومار خاطر جمعی حیوة او و قبول شدن وی در بندر
مرغوب است لهذا آنرا در بغلش نهاده شکر خدا را نمود از آنکه

یافتن مسیحی طومار خود را





چشم ویرا بجائی که طومارش در آنجا بود انداخت با شادی و اشکهای
شوق بسفر خود روان گردید و باقی راه را تا بسر کوه چه قدر باسانی
طی نمود ولی پیش از آنکه مسیحی بآنجا رسد آفتاب غروب کرده و
این غروب نمودن آفتاب باعث آن شد که بار دیگر خواب بیجای
خود را یاد آورد بار دیگر شروع بتعزیت خود باین طور نمود ای
تو که خواب گناه بودی از جهة تو احتمال میرود که تاریکی مرا فرو
گیرد باید بدون آفتاب قدم زنم باید تاریکی راه قدمهای مرا
مستور نماید باید از جهة خواب گناه هم صدای مخلوقات محزون را
بشنوم در اینوقت نیز حکایتی را که غلط اعتماد و ترسنده از آنرا
در باره چگونگی ترسناک گردیدن آنها از شیران با وگفته بودند
بیاد آورد پس مسیحی بار دیگر بخود گفت این حیوانات در شب از برای
نخچیر گردش میکنند و اگر مرا در تاریکی ملاقات نمایند چگونه از ایشان
فرار کنم و چگونه از دریدن و پاره پاره شدن از دست آنها خلاص
گردم پس مسیحی براه خود میرفت و مادامی که بجهة بدبختی خود زار



عمارت وجیهه



عمارت وجیهه

بنمود چشمانش را بلند کرده دید در جلو خود یک عمارت بسیار مرتفعی را که اسم آن وجیهه بود و در پهلوی همان جاده واقع شده بود دید

پس در رؤیایم دیدم که مسیحی سرعت نموده پیش میرفت تا آنکه هر گاه میسّر شود آنجا منزل کند قدر زیادی از راه را طی نکرده بود که بقدر یک تیر پرتاب بمنزل دربان مسافت داشت داخل راه بسیار تنگی شد در وقتی که میرفت بدقّت تمام نگاه میکرد دو شیر را در راه دید و فکر کرد که الحال خطرهائی را که غلط اعتماد و ترسنده را بعقب رانده بودند می‌بینم (شیران بزنجیر بسته شده بودند ولی مسیحی زنجیر آنها را ندید) پس ترسان شده فکر نمود که خود نیز بعقب آن دو شخص مراجعت نماید زیرا که فکر کرد که در جلو او جز مرگ هیچ چیز دیگر نیست ولی دربان درِ خانه که اسم او پاسبان بود چون فهمید که مسیحی ایستاده است و گویا میخواهد مراجعت نماید باو فریاد نموده گفت آیا قدرت تو اینقدر کم است از شیرها مترس زیرا که بزنجیر

پاسبان

بسته شده اند و از برای تجربهٔ ایمان داران و از برای انکشاف بی ایمانان در آنجا گذارده شده اند در وسط راه خود را نگاه دار هیچ ضرری بتو نخواهد رسید

پس دیدم مسیحی از ترس شیران لرزان روان شده ولی بهدایت دربان احتیاط خوب بعمل میاورد و غرش شیران را می شنید ولی آنها او را ضرری نرسانیدند پس دستک زده روان شد تا رسید بدریکه دربان در او بود پس مسیحی بدربان گفت ای آقا این چه خانه است آیا میشود امشب در اینجا منزل کنم دربان جواب داده گفت که این خانه از خداوندکوه بنائی شده است و آن را برای استراحت و سلامتی حاجیان بنا نموده است دربان از او پرسید که از کجا آمدهٔ و بکجا میروی

مسیحی گفت از شهر هلاکت آمده ام و بکوه صیّون میروم و چون الحال آفتاب غروب نموده است آرزو مندم هرگاه میسّر شود امشب اینجا منزل کنم

دربان گفت اسم شما چیست

مسیحی گفت الحال اسم من مسیحی است ولی در ابتداء اسم من بی توفیق بود و از نسل یافثم که خدا آنها را ترغیب مینماید که در چادرهای سام ساکن شوند (سفر تکوین فصل ۹) آیهٔ ۲۷)

دربان گفت چه واقع شد که شما باینجا اینقدر دیر رسیدید حال آفتاب غروب نموده است

مسیحی گفت باینجا زودتر میرسیدم امّا آه مرد مستمندم در دامنهٔ وسط کوه خوابیدم بلی با وجود آن هرگاه تذکرهٔ خود را گم نمیکردم باینجا زودتر میرسیدم و بدون تذکره تا بسر کوه آمدم در آنوقت جستجو نموده آنرا نیافتم مجبور بودم که با غم و اندوه بآن مکانی که در آنجا خوابیده بودم مراجعت نمایم چون اورا در آنجا یافتم باینجا رسیدم

دربان گفت خوب یکی از باکره های اینجا را خواهم خواند هرگاه گفتگوی شما را پسندد بروفق قانونهای این خانه شما را نزد باقی عیال خواهد برد پس دربان که پاسبان بود زنگ را زده که از درب خانه یک باکرهٔ





زیبای با وقاری که اسم او ممیزه بود بیرون آمده پرسید که باعث خواندن من چیست

دربان جواب داده گفت این مرد از شهر هلاکت آمده بکوه صهیون سفر میکند چون خسته شده و تاریکی شب او را فرو گرفته از من پرسید که آیا میشود در اینجا منزل کنم لهذا او را گفتم که ترا میخوانم بروفق قانون خانه بعد از صحبت با او بطوری که در نظرت خوش است رفتار خواهی نمود

پس از آن از مسیحی پرسید که از کجا آمده و بکجا میروی مسیحی او را آگاهی داد و نیز از او پرسید که چگونه وارد راه شده مسیحی او را آگاهی داد پس از او پرسید که در راه چه دیده و چه چیز را ملاقات نمودی او را آگاهی داد آخر الامر اسم او را پرسید او گفت اسمم مسیحی است از آن جهتی که فهمیدم این خانه از برای استراحت و سلامتی حاجیان از جانب خداوند کوه بنائی شده از این جهت بیشتر آرزومندم که در اینجا امشب منزل نمایم ممیزه تبسّم نموده اشک در حلقهٔ چشمش پدیدار گشت

وبعد از زمان قلیلی گفت دو سه نفر دیگر از اهل بیت را بیرون خواهم
خواند پس بطرف در دویده مدبره متقیه و محبت را بیرون خواند
و آنها قدری صحبت دیگر که با او داشتند او را نزد باقی عیال آوردند
و بسیاری از آنها او را در آستانه خانه ملاقات نموده گفتند داخل
شو ای کسی که از خداوند مبارکی این خانه مخصوصاً از برای مهمانداری
چنین حاجیان از جانب خداوند کوه بنائی شده است
پس مسیحی سر خود را بزیر انداخته در عقب آنها بدرون خانه
میرفت چون داخل شد و نشست او را چیز آشامیدنی دادند و قرار
در میان آنها چنین شد تا شام حاضر شود بعضی از آنها با مسیحی
گفتگوی مخصوص از برای غنیمت شمردن وقت نمایند تا آنکه
بهتر وقت را غنیمت شمارند مقرر داشتند که مدبره و متقیه و
محبت با او صحبت نمایند و باینطور شروع نمودند

گفتگوی متقیه با مسیحی

متقیه گفت ای مسیحی خوب چون آنقدر دوستدار شما بودیم و
امشب شما را بخانه خود قبول نمودیم بیا درباره همه چیزهائی که در



سیاحت خود بر شما گذشته گفتگو نمائیم شاید بواسطه این گفتگوها
خود را بهتر سازیم
مسیحی گفت بجان و دل راضیم و خوشنودم از اینکه شما چنین
خیال خوشی دارید

در اینکه چگونه مسیحی از وطن خود رانده شد

متقیه گفت آنچه شما را در اول محرک رفتار حج شد چه بود
مسیحی گفت از ولایت وطن خود بجهت صدای هولناکی که بگوشهای من رسید
بیرون رانده شدم یعنی صدائی که مفهومش این بود که هرگاه در آن
مکانیکه بودم بمانم هلاکتی که چاره آن ممکن نیست دوچار
من خواهد شد
متقیه گفت چه شد که از وطن خود باین راه آمدید

در اینکه چگونه داخل راه صهیون گردید

مسیحی گفت خواست خدا چنین بود و از آن جهتی که در زیر بیمهای هلاکت
بودم نمیدانستم بکجا روم اتفاقاً مردیکه اسمش مژده دهنده بود در وقتیکه
لرزان و گریان بودم نزد من آمد و مرا بسوی آن در تنگ هدایت نمود و بدون
هدایت او هرگز آن را نمی یافتم و مرا در راهی نهاد که مرا راست بانخانه رساننده است

متقیه گفت آیا از خانهٔ مفسر نیامدید

مسیحی گفت بلی آمدم و در آنجا چیزهائی دیده ام که مادامی که زنده ام آنها در خاطرم خواهند ماند مخصوصاً سه چیز یعنی چگونه مسیح عمل توفیق را در دل شخص برضد شیطان برپا نگاه میدارد و چگونه آن شخص بسبب گناهانش خود را از امیدهای رحمت خدا خارج نموده بود و نیز رویای آن کسی که در خواب دیده بود که روز قیامت رسیده است

متقیه گفت عجب آیا شما بیان رویای او را از خودش شنیدید

مسیحی گفت بلی شنیدم در نظرم رویای هولناکی بود در وقتی که آنرا بیان میکرد دلم را آزرده مینمود با وجود آن خشنودم که آنرا شنیدم

متقیه گفت آیا همه آن چیزی را که در خانهٔ مفسر دیدید همین بود

مسیحی گفت نه مرا بمکانیکه در آنجا یک عمارت مرتفعی بود برده نشان داد که چگونه اهالی آنجا بلباس زرین ملبس بودند و چگونه مرد دلیری آمده در میان مردمان مسلح که بر در ایستاده بودند و میخواستند او را

دیگر آنچه را که در راه دیده است





از داخل شدن منع نمایند راه خود را بریده و چگونه اهل خانه او را امر نمودند که داخل شود و جلال ابدی را تحصیل نماید بنظرم این چیزها دلم را بیحال میساخت در خانهٔ آن مرد خوب یکسال تمام میخواستم بمانم ولی دانستم که پیشتر باید روم

متقیه گفت چه چیز غیر از اینها در راه دیدی

مسیحی گفت آیا در بارهٔ آنچه دیده ام پرسش مینمائید قدر قلیلی که راه رفتم چون تصور نمودم شخصی را که بر دار آویخته شده و خون از او جاری بود دیدم همان نظر کردن بر او سبب شد که بار از دوشم افتاد و در نظرم چیز عجیبی بود زیرا که چنین چیزی قبل از این هرگز ندیده بودم بلی وقتی که در آنجا ایستاده بالا نگران بودم (زیرا که در آنوقت از نگاه کردن نتوانستم بگذرم) سه شخص درخشنده بسوی من آمدند یکی از آنها شهادت داد که گناهت آمرزیده شد و دیگری ژنده هایم را بر داشته این جبهٔ حاشیه دار را که می بینید بمن بخشید و سیمی نشانی را که در پیشانی من ملاحظه مینمائید نهاد و این طومار مهمور را بمن داد (همانم

از آن غلش بیرون کشید)

متقیه گفت آیا پیش از این چیزی ندیدید

مسیحی گفت چیزهائی که ذکر آنها را نمودم بهترین چیزها بودند ولی بعضی از چیزهای دیگر را هم دیدم یعنی سه آدم که اسم آنها ساده و تنبل و گستاخ بود در وقت آمدنم این سه را ملاقات نمودم که قدری از راه منحرف شده زنجیر در پاهای ایشان و دراز کشیده خوابیده بودند ولی آیا گمان دارید که توانستم ایشان را بیدار کنم و نیز متشرع ظاهری و ریا را دیدم که بطور غلطیدن از بالای دیوار آمدند و ادعا مینمودند که بصهیون میرویم ولی آنها زودی گم شدند بطوریکه خودم آنها را آگاهی دادم ولی رنجیده شدند که از من باور کنند و آمدن بالای این کوه را از همه این چیزها کار سختی یافتم و چنان سخت بود که از دهان شیران بگذرم و حقیقةً هرگاه دربان آنمرد خوب دم در ایستاده حاضر نمیبود نمیدانم بلکه بعد از همه اینها مراجعت مینمودم ولی شکر خدای را مینمایم که اینجا هستم و شما را شکر میکنم که مرا پذیرفتید



گفتگوی مدبره با مسیحی

پس بخاطر مدبره خوش آمد که از او چند سؤالی نماید و از او جواب خواست

مدبره گفت آیا درباره آن وطنی که از آنجا بیرون آمدید گاهی از اوقات فکر نمی نمائید

افکار مسیحی درباره وطن خود

مسیحی گفت بلی فکر میکنم ولی با شرمندگی و اکراه بسیار حقیقةً هرگاه مقصد من آن وطنی بود که از آن بیرون آمدم هر آینه قدرت رجعت بآنجا را داشتم ولکن شایق وطن بهترین بودم یعنی وطن آسمانی را

مدبره گفت آیا از چیزهائی که در آنوقت با آنها مشغول بودید الحال همراه خود نیاوردید

سعی مسیحی از تصورات جسمانی

مسیحی گفت بلی آوردم ولی بسیار برخلاف خواهش من هستند مخصوصاً تصورات باطنی جسمانی من که همه همسوطنان من و نیز خودم از آنها خوشحال بوده ایم والحال همه آن چیزها باعث غم من گشته اند

جهاد مسیحی

هرگاه در کارهای خود مختار میبودم هرگز اختیار نمیکردم که بار دیگر از بابت آنها فکر نمایم ولی چون میخواهم که آنچه بهتر است بعمل آرم

بدتر است در نزد من حاضر است (نامه باهل روم باب ۷ آیه ۲۱)

مدبره گفت آیا آن چیزهائی که بعضی از اوقات باعث اضطراب شما میشدند در اوقات دیگر بنظر شما نمی آیند که مغلوب شما گردیده باشند

مسیحی گفت بلی کمی از اوقات و آن ساعاتی است که در آن این چیزها مغلوب من هستند چون طلا عزیز میشمارم

اینها ساعات است که مسیحی طلا عزیز می شمارد

مدبره گفت سببی را که بتوسط آن اضطرابات شما در بعضی از اوقات بنظر میآیند که گویا مغلوب شمائید آیا میتوانید بنظر آورید

مسیحی گفت بلی میتوانم باین طور که چون فکر مینمایم درباره آن چیزی که در نزد صلیب دیدم او باعث مغلوب گردانیدن آن چیزها است و چون بجبه حاشیه دار خود نظر میکنم او نیز باعث مغلوب گردانیدن آنها است وچون بطوماری که در بغلم دارم نظر میکنم او نیز باعث مغلوب گردانیدنشان است وچون افکارم درباره آن مکانی که بآن میروم گرم میشود او نیز باعث مغلوب گردانیدن آن چیزها است

در اینکه مسیحی چگونه بر خلاف فسادها خود قدرت پیدا نموده

مدبره گفت چیزی که شما را آنقدر مایل برفتن کوه صهیون گردانیده است



چیست

مسیحی گفت این است که امیدوارم در آنجا آنرا که بدار آویخته و جان داده بود زنده ببینم و امیدوارم در آنجا از همه چیزهائی که تا بامروز باعث زحمت من شده اند خلاص شوم میگویند در آنجا مرگ نیست و در آنجا با مصاحبانی که بهتر می پسندم ساکن خواهم شد حقیقت را بشما میگویم مسیح را دوست دارم زیرا که بتوسط او از بارم خلاص گردیدم و از ناخوشی باطنی خود خسته ام کاشکی در مکانی که بار دیگر نمی مردم و با مصاحبانی که متصلا قدوس قدوس قدوس میگویند میبودم

جهة میل مسیحی بصهیون

پس محبت مسیحی را گفت آیا عیال و زن دارید

گفتگوی محبت با مسیحی

مسیحی گفت زن و چهار بچه کوچک دارم

محبت گفت چرا ایشان را همراه خود نیاوردید

پس مسیحی گریه کرده گفت چه قدر راضی بودم که آنها را با خود بیاورم ولی همه آنها کلیتاً بر ضد حج رفتن من بودند

محبت مسیحی بزن و فرزندانش

محبت گفت ولی میبایست شما با آنها گفتگو نمائید و سعی کنید که خطر عقب

می گفتند دور مینمائی از خودت بخاطر ما چیزهائی را که از آنها ضرری
نمی بینیم بلی فکر میکنم که میتوانم بگویم که اگر در من چیزی را میدیدید
که مزاحم آنها میشود همان احتیاط عظیم من دربارهٔ گناه نکردن بخدا
و یا ضرر رسانیدن بهمسایه ام بود

محبت گفت البته قائن با برادر خود از آز و کینه ورزید که افعالش
قبیح بود و از برادرش نیکو هرگاه زن و فرزندانت از این جهة
رنجیده شدند و بی میلی خود را نسبت بچیزهای خوب باین طور
ظاهر ساختند تو از خون آنها بری شدی و جانت را مستخلص نمودی
(نامهٔ اوّل یوحنا باب ۳) آیه ۱۲) حزقیل فصل ۳) آیه ۱۹)

و در رؤیایم دیدم باین طور صحبت کنان با همدیگر نشستند تا حاضر شدن
شام و چون شام حاضر گردید از برای خوردن نشستند و سفره از
پروارها و از شراب بسیار مصفّی آراسته شده و همهٔ گفتگو
سر سفرهٔ ایشان دربارهٔ خداوند کوه بود یعنی دربارهٔ آنچه را که بعمل
آورده و چرا آنرا بجا آورده و از چه جهة آن خانه را ساخته بود

وی بودن مبرّی از خون آنها

که در سفره مسیح حاضر است

گفتگوی آنها در سر شام



از گفتار ایشان دانستم که آن شخص مرد جنگی بسیار بزرگی بوده که صاحب
اختیار مرگ گشته است ولی آنرا بدون خطر زیاد ننموده است و این سبب
بود که او را بیشتر دوست بدارم (نامهٔ بعبریان باب ۲) آیه ۱۴)
مسیح گفت چنانکه گفتند و نیز اعتقادم همان است آنرا بدون
ریختن خون زیاد خود ننموده است و آنچه جلال توفیقش را در همهٔ اعمالش
ظاهر میسازد این است که همه آنرا از سبب دوستی خالص نسبت بوطن
خود نموده است و علاوه بر آن بعضی از اهل بیت بودند که می گفتند
که بعد از مردنش در صلیب با او بوده ایم و گفتگو کرده ایم و آنها
شهادت داده اند که از لبهای او شنیده اند که او چنان حاجیان
فقیر را دوست دارد که مثل او از مشرق تا مغرب یافت
نمیشود

و علاوه بر این نمونهٔ آنچه را که گفتند دادند و آن این است که جلال را
از خود کنده بود تا آنکه این کار را از جهة فقرا نماید و از او شنیدند که می
گفته است به تنهائی در کوه صیّون ساکن نخواهم شد و علاوه بر این گفتند

که او بسیار از حاجیان را امیر نموده است و حال آنکه کدام متولد شده بودند
و جای اصلی آنها در مزبله بوده است (کتاب اول شموئیل فصل ۲
آیه ۸ ) مزمور ۱۱۳ آیهٔ ۷)

همچنین با یکدیگر صحبت نمودند تا بسیاری از شب گذشت بعد از آنکه
بخداوند از برای محافظت خود را سپردند یعنی خدا را حافظ خود قرار
دادند برای استراحت رفتند و حاجی را در اطاق خوابگاه که بالاخانهٔ
وسیعی بود و پنجرهٔ رو بمطلع آفتاب داشت گذاشتند و اسم آن اطاق
سلام بود در آنجا تا طلوع صبح خوابید و در آن وقت بیدار شده
سرود میخواند و میگفت

خوابگاه مسیحی

| |
|---|
| خوش منزل با صفا است اینجا |
| گویا نظر خدا است اینجا |
| صحن و در و بام این عمارت |
| از یمن و لای اوست برپا |
| منزلکه حاجیان حق است |



| |
|---|
| کاورده مرا خدا با عجب |
| رفع گنه از خدا بخواهم |
| آن وقت روم بسوی بالا |
| یعنی بسوی آسمان معنی |
| جائی که مسیح ماست آنجا |

پس در صبح همه آنها برخاستند و بعد از قدری گفتگوی دیگر آنها او را گفتند که از
آن مکان بیرون نرود تا عجایبات آنجا را باو نشان بدهند اول او را
بکتابخانه بردند که در آنجا ثبتهای بسیار قدیم را باو نشان دادند و خاطر نشان
رؤیای خود را بخاطر میآورم در آن ثبتها نسب نامهٔ خداوند آن گوه را
باو نمودند که او فرزند صاحب روزهای قدیم بوده و تولدا و از ازل
بوده است و در آنها نیز اعمالیرا که بجا آورده است و اسامی چندین صد
اشخاصیرا که بخدمتکاری قبول فرموده ثبت شده است و نیز در آنجا
ثبت شده که چگونه آنها را در مسکنهائی که نه از طول ایام و نه از فساد
طبیعت خراب میشوند نهاده است

پس قدری از اعمال شایسته که بعضی از خدمتکاران او بجا آورده بودند
از برای وی خواندند که چگونه آنها بر ممالک غلبه نموده و به نیکوکرداری
پرداخته و آخذ وعدها کردیدند و دهن شیرانرا بستند و شدت
آتش را خاموش نمودند و از دمهای شمشیر رستکار شدند و از ضعف
بقوت رسیدند و در جنگ دلیر شدند و لشکر بیگانگانرا منهدم
ساختند (نامه بعبریان باب ۱۱) آیه ۳۳ و ۳۴)

پس در ثبت دیگر از آن ثبتها که در آن خانه بود خواندند در آن ظاهر
بود که چگونه خداوند از ایشان راضی است همه کسرا اگر چه در زمان
گذشته نسبت بشخص و باعمال او بحرمتی زیادی هم کرده اند
بتوفیق خود قبول فرماید و در آنجا نیز چند تاریخ دیگر درباره بسیار
چیزهای نامی دیگر بود که مسیح همه آنها را ملاحظه نمود یعنی
چیزهای قدیم و تازه و اقوال پیغمبران و اخبار قبل از وقوع درباره
چیزهائیکه از برای تهدید و تعجب دشمنان است و هم برای
تسلی و تسکین حاجیان که تقینا تحمیل خواهند شد مسیحی انهارا



ملاحظه نمود

روز دیگر او را بجبه خانه بردند که در آنجا هر نوع اسبابی مثل شمشیر و سپر
و کلاه خود و چهار آینه و همه دعاها و کفشهائی که هرگز پاره نخواهند شد
که خداوند آنها را از برای حاجیان حاضر نموده بود باو نشان دادند
و این اسباب از برای مسلح گردانیدن اشخاص بسیاری اگر چه آنها بقدر
عدد ستارگان آسمان هم باشند از برای خدمتگذاری خداوند شایان
کافی بود

و نیز بعضی اسباب را که چند نفر از خدمتکاران خداوند بواسطه
آن اسباب اعمال عجیبی را که بجا آورده بودند باو نشان دادند
مثلا عصای موسی و طوق تماق و میخی که با آنها یاعیل سیسرا را کشت
و سبوها و کرناها و چراغها که بوساطت آنها گدعون لشکرهای
مدیانرا فرار اند و بعد گاورانیرا که بان شمگر ششصد نفر را کشت
و نیز چانه را که بآن شمشون اعمال تمیز بجا آورد باو نشان داد و علاوه
بر این فلاخن و سنگی را که بتوسط آن داود کلیات گتی را کشت نشان داد

دادند و نیز شمشیر را که بآن خداوند در روزی که از برای نخجیر برمیخیزد
شخص گناهکار را خواهد کشت باو نشان دادند علاوه بر اینها چیزهای
خوب و بسیار زیبا باو نمودند که مسیح از آنها بسیار مسرور گردید
و بعد بار دیگر برای استراحت رفتند (سفر خروج فصل ۴
آیه ۴ کتاب قضاة فصل ۴) آیه ۲۱) ایضا فصل ۷) آیه
۱ع) الی ۲۱) ایضا فصل ۳) آیه ۳۱) ایضا فصل ۱۵) آیه ۱۵
کتاب اول شموئیل فصل ۱۷) آیه ۴۰) الی ۵۰)
پس در رؤیایم دیدم که فردای آنروز مسیح برخاست که بسفر خود
رود ولی از او درخواست نمودند که تا روز دیگر بمانند و گفتند
هرگاه در این روز هوا صاف باشد کوههای مفرح را بشما نشان
خواهیم داد و گفتند که این بر تسلی شما خواهد افزود زیرا که آن
کوهها از این مکانی که حال در او هستید به بندر مرغوب نزدیکتر است
پس او قبول نموده در آنجا ماند
چون صبح طلوع نموده او را بام خانه بردند و امر کردند که بطرف

نشان دادن کوههای مفرح را بمسیح



جنوب بنگرد و چنین کرده اینک بمسافت زیادی کوهستان بسیار
خوشنمائی که از جنگلها و تاکستانها و هر نوع میوجات و نیز گلها
و چشمه ها و فواره ها آراسته شده بود که دیدن آنها بسیار مفرح
بود ملاحظه نمود پس اسم آن زمین را پرسیده گفتند زمین عمانوئیل است
که آن زمین مثل این کوه که در آن هستیم مشترک میان همه حاجیان است
و چون بآنجا برسی دروازهٔ شهر سماوی را هم میتوانی دید و شبانانی
که در آنجا ساکنند آنرا بتو ظاهر خواهند ساخت
در این حین مسیح با خود فکر پیش رفتن نمود آنها راضی شدند که برود
ولی گفتند اولا بار دیگر بجبه خانه برویم پس رفتند چون بآنجا رسیدند
آنها او را سر تا پا مسلح باسلحهٔ ممتحن نمودند که مبادا دشمنان در راه
بر او حمله نمایند پس او چنین مسلح شده با دوستان خود بدروازه
خرامید و از دربان آنجا پرسید که آیا حاجیئی را دیدید که بگذرد دربان
جواب داده گفت بلی دیدم
او گفت استدعا آنکه مرا خبر دهید که آیا او را شناختید

حش داده اند آنها مسیح را مسلح

دربان گفت اسم او را پرسیدم مرا گفت اسمم وفادار است

مسیحی گفت عجب او را می شناسم او هم شهری و همسایهٔ نزدیک من است از مکانیکه در آنجا متولد شدم آمده است بگمان شما چه قدر مسافت بجلو طی نموده است

دربان گفت الحال بپایین کوه رسیده است

وداع مسیحی با دربان

مسیحی گفت ای دربان خوب خداوند با تو باد و بر همهٔ برکات تو از جهة احسانی که بمن ورزیده بسیار برکت افزاید

پس او شروع به پیش رفتن نمود ولی ممیزه متقیه و محبت و مدبره خواهش نمودند که همراه او تا بپایین کوه بروند لهذا باهمدیگر روانه شده صحبتهای سابق خود را اعاده نمودند تا بمحل پایین رفتن کوه رسیدند پس مسیحی گفت چنانکه بالا آمدن کوه مشکل بنظر میرسید همچنان پایین رفتن هم پرخطر است مدبره گفت بلی چنین است

دره فروتنی

زیرا که پایین رفتن شخص بدرهٔ فروتنی بطوری که حال تو روانه هستی و رفتن او بی لغزش باشد امری مشکل است و گفتند از



این جهة بود که همراه تو تا بپایین کوه آمدیم پس مسیحی با احتیاط بسیار شروع بپایین رفتن نمود با وجود احتیاط یک دو لغزش نمود

پس در رؤیایم دیدم وقتی که مسیحی بپایین کوه رسید این مصاحبان خوب یک گرده نان و بطری از شراب و یک خوشه کشمش باو دادند پس او براه خود روان گردید

هر که با خداترسان هم نشین و همدم شد
در مقام قرب حق تشریح محرم شد
حرفهای حقانی چون طلای بی غل و غش
هر که بشنود زایشان شاد و مست و خرم شد
کافی الهموماتند دافع الغموما شد
سالک اندرین مجمع قطره بود چون یم شد
چون ز فیض خدمتشان شد مرخصی حاصل
پای تا بسر فولاد خلعتی مسلم شد

| | | |
|---|---|---|
| | مغفر توکل سر جوشن حراست بر | |
| | تا زتشر هر ذی شر با خدای توام شد | |

ولی وراین دره فروتنی مسیحی فقیر بسختی بسیار افتاد زیرا

که زمان قلیلی راکه طی مسافت نمود یک دیو پلید را دید که

از مزرعه بجهة ملاقات وی عبور میکند اسم او اپلیون است

پس مسیحی شروع بترسیدن نمود باخود تفکر کرد که آیا مراجعت

کند ویا در مکان خود ایستد ولی فکر او این شد که پشتش اسلحه ندارد — درنداشتن پشت مسیحی سلاح جنگی را

ازاینجهة هرگاه پشت بدشمن کند فرصت زیاد بدشمن میدهد که

اپلیون زبان یونانیست یعنی هلاک کننده و از مکاشفات یوحنا باب (۹) آیه (۱۱) میفهمیم که اپلیون فرشته گود بی پایان است

ومقصود درانجا ابلیس و یا یکی از ارواح شریر مطیع ابلیس است و مقصود

ازحمله نمودن اپلیون بر مسیحی باین طور شدید این است که ابلیس و تابعین او

سعی و کوشش میکنند که شخص سیاح مسیحی را از راه نجات

منحرف کردانیده به هلاکت رسانند



تیرش براو فرو رود لهذا با خود قرار داد که خطر را قبول کرده در مقام خود

بایستد و تفکر نمود که هرگاه منظور نظرم حفظ حیوة خودم باشد پس بهترین

کار آنست که بایستم

پس روانه شد اپلیون ویرا ملاقات نمود و هیئت این دیو بسیار مکروه — اپلیون

بود به پولکهای مثل ماهی ملبس شده وآن پولکها باعث تکبرش بود

بالهائی مثل اژدها و پاهائی مثل خرس داشت واز شکمش آتش و دود بیرون

میآمد و دهان او چون دهان شیر بود و وقتی که بمسیحی رسید بنظر

حقارت براو نگریست و شروع بپرسیدن ازاو باین طور نمود

اپلیون گفت ازکجا آمده و قصد شما بکجا است — گفتگوی اپلیون با مسیحی

مسیحی گفت از شهر هلاکت که آن مکان همه شرارت است آمده ام

و بشهر صیهون میروم

اپلیون گفت ازاین می فهمم که تو یکی از رعایای من هستی زیرا که همه

آن دولت از آن من است من امیر و خدای آن هستم چون است

که از پادشاه خود فرار میکنی هرگاه امید نمیداشتم که توشتر

اربن

ازین خدمت نمائی هر آینه الحال ترا یک ضربت بزمین میزدم

مسیح گفت حقیقةً در ممالک شما متولد شدم ولی خدمت شما

سخت است و مزد شما چنان بود که شخص نمیتوانست از آن زندگی

نماید زیرا که مزد گناه مرگ است (نامهٔ باهل روم باب ۶ آیهٔ

۲۳) لهذا چون بسالها رسیدم مثل اشخاص عاقل دیگر نگاه کرده

خواستم که شاید حالت خودرا مرمّت نمایم

اپلیون گفت هیچ امیری نیست که باین آسانی رعایای خودرا گم

کند والحال نیز من ترا گم نمیکنم چون تو نسبت بخدمت و مروّت

گله مندی بمراجعت راضی شو آنچه در دولت ما یافت شود در اینجا

وعده میکنم که آنرا بتو بدهم

چاپلوسی اپلیون

مسیحی گفت خودرا بدیگری یعنی بسلطان امیران چاکر نمودم

چه عدالتست که باتو مراجعت نمایم

اپلیون گفت بروفق آن مثل مشهور رفتار نموده که چیزهای بدرا

بچیزهای بدتر معاوضه نموده ولی قاعدهٔ عمومی اشخاصی که

حقیر شمردن اپلیون خدمات به مسیح را



اقرار بنوکری او نموده اند اینست که بعد از مدّتی از او دور شوند و بمن

مراجعت کنند تو نیز چنین نما و همه خوب خواهد شد

مسیحی گفت عهد خودرا با او بسته ام و رعیتی خودم را بو کنده‌ام

واگذار نموده ام پس چگونه ازین عدول نمایم و چون خائن

بدار آویخته نشوم

اپلیون گفت همان عهدرا بمن بسته بودی و حال خلاف نمودی

ولی اگر الحال برگردی و مراجعت نمائی راضی هستم که از همه

بگذرم

مسیحی گفت آنچه را که بتو وعده کرده ام قبل از تکلیفم بود و علاوه

بر آن چنین میدانم آن امیری که الحال زیر بیرق او ایستاده ام

قدرت دارد که مرا از بندگی تو آزاد سازد بلی نیز مرا از آنچه در

زمانی که در بندگی تو بعمل آوردم عفو فرماید و حقیقت را میگویم ای

اپلیون هلاک کننده علاوه بر این خدمت و مزد و خدمتگذاران

و حکومت و مصاحبت و دولت او را بهتر از آن تو می پسندم لهذا

پیش از این از ترغیب نمودن مرا بسوی خودت دست بکشی خدمتگذار
او هستم و او را متابعت خواهم کرد

ذکر کردن اپلیون محرومی خود را از مسیحیان

اپلیون گفت در وقتی که خون تو از جوش افتد در آنوقت بار دیگر تفکر کن
براهی که میروی بجهة چیز احتمال میرود که ملاقات آنها را نمائی تو
میدانی که اکثر اوقات آخر خدمتگذاران او منتهی بزشتی میشوند
زیرا که برخلاف من و راههای من حرکت کرده اند چه قدر از آنها
بمرگهای خجالت آمیز مقتول گردیده اند و علاوه بر این تو خدمتگذاری
او را بهتر از خدمت کردن بمن میشماری و حال آنکه برای نجات دادن
از دست دشمنان اشخاصی را که باو خدمت میکنند از مکان خود هرگز
بیرون نیامده است ولی من چندان وقتها چنانکه همه اهل جهان
خوب میدانند اشخاصی را که بمن وفا نموده اند با وجودیکه گرفتار
آنها بودند یا بزور یا بحیله از دست او و اهل و نجات داده ام همچنین ترا
نجات خواهم داد

مسیحی گفت تأمل نمودن او در نجات آنها از این جهة است



که محبت آنها را تجربه نماید که آیا تا باخر با او خواهند بود و زشتی انتهاء آنها را
که میگوئی با آن میرسند همان از برای آنها بسیار جلال است
زیرا که زیاد منتظر نجات حالی نیستند زانجا که از برای جلال خود
تأمل می کنند وقتی که امیرشان با جلال خود و با جلال فرشتگان
آید در آنوقت جلال خود را خواهند داشت

اپلیون گفت در زمان ماضی در خدمتگذاریت باو بیوفا بودی پس
چگونه می پنداری که مواجب از او خواهی گرفت

مسیحی گفت ای اپلیون در چه چیز باو بیوفائی کردم

ذکر کردن اپلیون صحبتهای مسیحی را

اپلیون گفت در اول حرکت بیدل شدی وقتی که در بحر ناامیدی
نزدیک خفه شدن بودی و در راههای غلط سعی نمودی
که از بارت خلاصی یابی با وجودی که بایست تأمل کنی تا امیرت
آنرا از تو بردارد و تو خوابی که گناه بود کردی و چیزهای نفیس
خود را گم کردی و نیز از دیدن شیران نزدیک آن شدی که
مایل بعقب رفتن شوی و هرگاه درباره سفرت و درباره آنچه را

که شنیده و دیده گفتگو نمائی در همه آنچه میگوئی و میکنی باطناً
خواهشمند جلال باطل بودی

مسیحی گفت همه صحیح است و بسیار پیش از آن است که ذکر آنها را
بکردی ولی امیری که خدمت او را میکنم و او را احترام مینمایم
رحیم است و راضی بعفو نمودن گناه میباشد علاوه بر این
این ضعفها در دولت تو بر من مستولی شدند زیرا که در آنجا آنها را
چشیده ام و در زیر آنها آه کشیده ام و از جهة آنها غمگین شده ام
و از امیر خود آمرزش را تحصیل نموده ام

حمله نمودن اپلیتون با غضب بر مسیحی

پس اپلیتون بغضب شدید فریاد کرد و گفت دشمن امیر تو هستم شخصیت
و شریعت و اهل و را کینه میورزم مخصوصاً از برای مقاومت
تو بیرون آمده ام

مسیحی گفت ای اپلیتون هوشیار باش که چه میکنی زیرا که در
شاه راه یعنی در طریق مقدس هستم لهذا از خودت
احتیاط کن



مبارزت اپلیتون با مسیحی

پس اپلیتون با پاهای خودش همه عرض راه را گرفته گفت در این کارنجابی
از ترس خود را مستعد مرگ ساز زیرا که قسم بغار دوزخیم نخواهم
گذاشت که از این پیشتر روی در اینجا جانت را خواهم گرفت و همان دم
تیر شعله وری را بسینه او انداخت ولی مسیحی بتوسط سپری که در
دست داشت آن تیر را رد کرده باینطور او را دفع نمود

پس مسیحی شمشیر خود را کشید زیرا که فهمید حال وقت است که باید مشغول
کارزار شود اپلیتون بسرعت بر او حمله نمود و تیرهای زیادی چون
تگرگ بر او میانداخت با وجودیکه مسیحی همه قدرت خود را بکار برده
تا خود را محفوظ دارد اپلیتون سر و دست و پای وی را زخم نمود از این جهة

مسیحی زخم خورده و دو هم و مقاومت

مسیحی قدری معقب نشست بنابراین اپلیتون بقوت تمام مشغول
کارزار گردید و مسیحی بار دیگر دلیر گردیده حتی المقدور بطور مردانگی
مقاومت نمود این مبارزت سخت بیشتر از نصف روز طول کشید
نزدیک آن شد که قوت مسیحی تمام گردد زیرا که باید دانست که
مسیحی بسبب زخمهایش رفته رفته سست میگردید

بزمین انداختن اپلیتون مسیحی را

پس اپلیتون فرصت یافته بسوی مسیحی نزدیکی نموده با او کشتی گیری
نمود و بهیبت ویرا بزمین زد همانندم شمشیر مسیحی از دستش پرید
پس اپلیتون گفت حال درباره تو خاطر جمع هستم و اورا بزمین فشرده
نزدیک آن شد که بمیرد بحدی که مسیحی درباره زندگی خود شروع
بیاس نمود ولی خواست خدا چنین بود در حینی که اپلیتون دست بلند
کرده که ضربت آخرین را باو زند تا آنکه کار این مرد خوب را بانجام رساند
مسیحی بطور چابکی دست خود را از برای شمشیرش دراز کرده آنرا
گرفت و گفت ای دشمن من از من فرخناک مباش اگرچه بیفتم خواهم
برخاست همانندم اپلیتون را یک ضربت مهلکی زد و همان باعث شد
که اپلیتون بعقب نشست مثل کسی که زخم کاری برداشته است

غالب آمدن مسیحی بر اپلیتون

مسیحی آنرا فهمیده بار دیگر بر او حمله کرده و گفت بلکه بوسیله
آنکس که ما را محبوب داشت بر همگی آنچیزها فوق غالب نیز
هستیم همانندم اپلیتون بالهای اژدها مانند خود را باز نموده
فرار کرد و بار دیگر مسیحی اورا ندید (میکاه فصل ۷) آیه ۸



نامه باهل روم باب ۸) آیه ۳۷ نامه یعقوب باب ۴ آیه ۷)

ذکر مبارزت از قول ناظر کنند

هیچ کس نیست که بتواند تصور این را نماید جز کسی که مثل من دیده و شنیده
باشد که در این مبارزت چگونه اپلیتون فریاد و غرش مهیب را در
همه زمان جنگ خود میکرد و همه چون اژدها مینمود از طرف دیگر
یعنی مسیحی چه آهها و ناله‌ها از دل می‌کشید در همه مدت کارزار
یک نظر خوشی از او ندیدم تا وقتی که فهمید اپلیون را با شمشیر دودمه
خود زخم دار نموده است البته در آنوقت تبسم نمود و بالا نگریست و لیکن
هولناک ترین دیدارهائی بود که هرگز مثل آنرا ندیدم

شکر کردن مسیحی از ...

چون جنگ تمام شد مسیحی گفت در اینجا با آن کسی که مرا از دست
شیران خلاصی داده است و با آنکه مرا بضد اپلیون کمک فرموده است
شکر خواهم نمود چنین کرده گفت

| |
|---|
| بعز بوب کبیر رئیس این دیو زشت |
| کرده مرا قصد جان ای مه نیکو سرشت |
| مرا خدای جهان سلاح پوشاند گفت |

برو بمیدان کین بجنگ این دیو زشت
سخت سوی من شتافت با غضب دوزخی
لیک مرا میکائیل کرد کمک از بهشت
زخم شمشیر من برفت از دست من
پس مر آن لعین بحالت خود بهشت
از پی تعظیم او حمد و ثنا میکنم
روز و شبان متصل این بودم سرنوشت

دوانده شدن مسیحی با شمشیر کشیده

پس یکدستی از غیب با بعضی از برگهای درخت حیوة بمسیحی رسید
و او آنها را گرفته بر زخمهای خود که در جنگ یافته بود نهاد و فوراً
زخمهای او خوب گردید و نیز در آن مکان نشست تا نان خود
و از آن بطری که قبلا زین باو بخشیده بودند آشامید پس باین طور رفع
درماندگی خودش را کرده مستعد سفر گردید و شمشیر کشیده در دست
داشت زیرا که میگفت نمیدانم بلکه دشمن دیگر هم بوده باشد ولی
حملهٔ دیگری از اپلیون در باقی آن دره ندید



درهٔ سایهٔ مرگ

و در آخر این دره درهٔ دیگری بود موسوم بدرهٔ سایه مرگ و چون راه
بشهر سماوی از میان آن میگذشت پیداست که مسیحی از آن دره
بگذرد و این دره مکان بسیار ویرانیست که یرمیاه پیغمبر آنرا
باینطور بیان میفرماید یعنی بیابان و زمین پر گودال و زمین خشک
سایه مرگ زمینی است که از آن انسانی (جز شخص مسیحی) گذر
نکرده و آدمی در آنجا ساکن نشده (یرمیاه فصل ۲ آیهٔ ۶)
پس در اینجا مسیحی بزحمت سخت تر از وقتی که با اپلیون جنگ
مینمود افتاد و این را در تفصیل ذیل خواهید دانست

یعقب فرزندان متحسر

پس در رؤیایم دیدم وقتی که مسیحی بدامنهٔ سایه مرگ رسید
دو نفر را که فرزندان آن اشخاصی که خبر بد دربارهٔ زمین خوب
داده بودند (سفر اعداد فصل ۱۳) ملاقات نمود که به تندی
مراجعت مینمودند مسیحی با آنها باینطور گفتگو نمود
مسیحی گفت بکجا میروید
گفتند یعقب یعقب هرگاه سلامتی و حیوة در نزد شما هم

گرامی و عزیز باشد میخواهیم شما نیز تعقیب ائید

مسیح گفت چرا از چه سبب

گفتند بسبب آنکه بهمین راهی که میروید ما راهی بودیم هر قدر که
جرأت داشتیم رفتیم بحدّی که نزدیک آن شد که اختیار مراجعت را
از دست بدهیم زیرا که هرگاه قدری بیشتر میرفتیم هر آینه باینجا
نمیرسیدیم که این خبر را بتو بدهیم

مسیح گفت چه چیز را ملاقات کردید

آن دو نفر گفتند نزدیک درّهٔ سایهٔ مرگ رسیدیم بخوش بختی
بجلو خود نگریسته خطر را پیش از آنکه بآن برسیم دیدیم

مسیح گفت چه چیز را دیده اید

آن دو نفر گفتند میدانی چه چیز دیده ایم درّه را دیده ایم
که چون قیر سیاه بود و در آنجا جنّیان و غولان و اژدهاها که مسکن
آنها در کودالها بود دیدیم و در آن درّه غرّش و ناله علی الاتصال
می شنیدیم مثل صداهای اشخاصی که بنهایت محزون و مصائب





گرفتار و با آهنها بسته شده باشند در آنجا نشسته بودند و بالای
آن درّه ابرهای مضطربی که شخص را بی دل میکرداند آویخته شده بودند
و مرگ هم بالای آن درّه بالهای خود را علی الدوام باز نموده آنرا
پوشانیده است مختصراً آن درّه تماماً بی ترتیب و کلیّةً
هولناک است

پس مسیح گفت مطلبی را که اثبات نماید که راه من به بندر
مرغوب همین نباشد از گفتگوی شما نفهمیدم

آن دو نفر گفتند اینراه از آن تو باشد ما این راه را اختیار
نمیکنیم که از آن ما باشد

پس از همدیگر جدا شدند و مسیح براه خود روان گردید
از ترس آنکه کسی بر او حمله نماید شمشیر کشیدهٔ خود را چون
سابق در دست داشت

پس در رؤیایم دیدم که در همهٔ طول این درّه در طرف راست
آن یک خندق بسیار عمیقی بود این همان خندقی است که در همه

ازمان گوران گور از راهبری نموده اند و در آنجا هرد و
برشتی هلاک شدند و نیز در طرف چپ آن یک باتلاق پر خطری است
که هرگاه شخص خوب هم بآن افتد از جهة گذاردن پای خود تهی را
نمی یابد و در آن باتلاق داود پادشاه یکدفعه افتاد و هرگاه
آن کسی که مقتدر است او را بیرون نمی کشید بلاشک خفه
میشد (مزمور ۶۹) آیه ۱۴)

و راه جهة پا نهادن در آنجا بسیار بسیار تنگ بود بنابراین مسیحی
خوب بزحمت زیاد افتاد زیراکه چون در تاریکی کوشش مینمود
که باین طرف از خندق دوری جوید نزدیک آن شد که بآن
طرف باتلاق افتد چون جستجوی آن مینمود که از باتلاق خلاص
گردد هرگاه احتیاط کامل بکار نمی برد نزدیک بود که بخندق
افتد باینطور میرفت و از او شنیدم که در این مکان آه سرد
کشیده زیراکه علاوه بر آن خطرهائی که ذکر شد راه در اینجا
آنقدر تاریک بود که اکثر اوقات در وقتی که پای خود را بلند میکرد



که پیش رود نمیدانست که بکجا گذارد و برچه نهد
فهمیدم که قریب وسط این دره دهان جهنم است و آن نیز خیلی
نزدیک باین راه واقعست و در این حین مسیحی فکر نمود که چکنم
گاه گاه شعله و دود هم با اخگرها و صداهای مهیب بطور
وافر بیرون میآمدند (چیزهائی که از شمشیر مسیحی نمی ترسیدند
چنانچه اپلیون میترسید) مجبوراً مسیحی شمشیر خود در الغلاف
گذارده از برای خود اسلحهٔ دیگری که اسم آن همه دعاها بود
کشید پس در گوش من فریاد او رسیده که میگفت ای خدا
تمنا آنکه جانم را خلاصی دهی (مزمور ۱۱۶) آیه ۴) نامه
بافسسیان باب ۶) آیه ۱۸)

باینطور مدت مدیدی روان بود ولی شعلهها بسوی وی کشیده
میشدند و نیز صداهای هولناک و فشافش از این طرف و آنطرف
می شنید بطوریکه بعضی از اوقات فکر مینمود که پاره پاره و مثل
گل در کوچها پایمال خواهد گردید تقریباً چند میل علی الاتصال

مجبور بودن مسیحی در ایستادن زمانی را

این دیدار هولناک را دیده و این صداهای مهیب را شنیده تا بمکانی
رسید که در آنجا گمان کرد که گروهی از جنیان باستقبالش بجلو
میآیند در آنجا ایستاده تفکر نمود که چه باید کرد بعضی از اوقات
قدری فکر میکرد که مراجعت نماید و وقتی دیگر فکر مینمود که بلکه نصف
از راه میان درهٔ را طی نموده است و نیز یاد میآورد که تا بحال او
بر خطرهای زیاد غالب آمده است و بلکه خطر رجعت از پیش
رفتن بسیار و بیشتر باشد پس با خود قرار داد که پیش رود ولی بنظرش
چنین میرسید که جنیان باو قریب تر و نزدیک تر میشوند و چون
آنها باو بسیار نزدیک گردیدند مسیحی باصدای بسیار قوی
فریاد نمود که بقوت خداوندی خدا قدم خواهم زد پس آنها
بعقب نشستند و پیشتر نیامدند

یک چیز هم نمیخواهم از خاطرم رود در این حین نظر کردم که مسیحی
فقیر آنقدر مضطرب شد که آواز خود را نمی شناخت چنان
فهمیدم همانندم که بدهان گودال سوزنده رسیده است یکی





وسوسه کردن شیطان مسیحی را بکفرها

از شریران آهسته آهسته بعقب سر او رسیده بهمواری کفرهای بسیار
شدید باو وسوسه مینمود و مسیحی چنان گمان کرد که حقیقةً آنها از ضمیر او
جاریست و این مسیحی را از همه آنچیزهائی که سابقاً ملاقات نموده
بود مضطرب تر ساخت یعنی درگذرانیدن ضمیرش شخصی را که سابقاً دوست
داشته است الحال او را کفر ورزد و هرگاه از برای او قوتی میبود هرآینه این
فکرها را منکر دولی آنقدر دانشی نداشت که گوشهای خود را پر کرداند
و یا بفهمد که آن کفرها از کجا جاری میشوند

چون مسیحی مدتی در این حالت مغموم بسفر خود روان بود گمان کرد که آواز
انسانی را که گویا از جلو او میرود می شنود که میگفت اگرچه بدرهٔ سایهٔ مرگ
راهی شوم از بلا نخواهم ترسید چون که تو با منی (مزمور ۲۳
آیه ۴)

پس مسیحی خشنود گردید و آن خشنودی از این سببهاست
اول آنکه از آن آواز دریافت نمود که بعضی از اشخاص خداترس در این
دره چون خودش میباشند

دوم فهمید با وجودی که آنها در حالت بدبختی و تاریکی هستند خدا با آنها است و فکر نمود اگر با آنها است با من چرا نیست اگرچه از سبب مزاحماتی که متعلق با نمکان است آنرا نمیتوانم فهمید (ایوب فصل ۹ آیه ۱۱)

سوم آنکه امیدوار بود (هرگاه با آنها رسد) بعد از زمانی داخل مصاحبت آنها شود

باین طور روانه شده و با آنکه در جلوش بود فریاد نمود ولی آن شخص ندانست چه جواب دهد زیرا که او نیز فکر میکرد که تنها است

بعد از زمانی صبح طلوع نمود پس در آنوقت مسیحی گفت دره سایه مرگ را بسحرگاه تبدیل نموده است

شاد شدن مسیحی بجهة طلوع صبح

چون صبح طالع گردید بعقب خود نگریست نه از جهتی که خواهشمند مراجعت بود بلکه بتوسط روشنائی روز آن خطرهائی را که در تاریکی از میان آنها گذشته بود ملاحظه نماید پس خندق را که باین طرف و باتلاقی را که بآن طرف راه بود آشکارتر





ملاحظه نمود و نیز راهی که از میان آنها میگذرد دانست چه قدر تنگ است و نیز جنیان و غولان و اژدهاها را که مسکن آنها در گودالها بود دید ولی از دور زیرا که بعد از سحرگاه نزدیک نیامدند ولی بمسیحی منکشف گردید مطابق آن چیزیکه نوشته شده است عمقهای تاریکی را کشف مینماید و سایه مرگ را بنور میرساند (ایوب فصل ۱۲ آیه ۲۲)

پس مسیحی از جهة استخلاص از همه خطرهای راه ویرانی خود بسیار متأثر گردید خطرهائی که سابقاً از آنها بسیار ترسید ولی الحال آنها را آشکارتر می بیند زیرا که روشنائی روز آنها را باو واضح میگردانید قریب باین وقت آفتاب طلوع نمود و این طلوع مسیحی را رحمت دیگری بود زیرا که باید فهمید با وجودیکه قسمت اول از دره سایه مرگ خطرناک بود ولی قسمت دوم که مسیحی باید از آن بگذرد

بسیار خطرناک بودن قسمت دوم دره

بسیار بیشتر خطرناکست هرگاه آن ممکن باشد زیرا که از مکانی که مسیحی در آن استاده بود تا انتهاء دره راهی که در همه طول آن راه که یک طرفش آنقدر پر از دامها و قیدها و بندها



پاپ



و شبکه ها بود و طرف دیگرش آنقدر پر از گودالها و چاهها و سوراخهای
عمیق و مکانهای سرازیر بوده که اگر الحال این قسمت از دره مثل قسمت
اوّل آن تاریک میبود در وقت گذشتن از آن هر گاه مسیحی هزار
جان میداشت عقلاً یکی از آنها را بدر نمی برد ولی چنانکه گفتم در آن
حین آفتاب طلوع نمود پس مسیحی گفت چراغش بر سرم میتابید و من
با نور وی در تاریکی گردش نمودم (ایوب فصل ۲۹
آیهٔ ۳)

پس با این نور بآخر دره رسید و در رؤیایم دیدم که در آخر این
دره خون و استخوانها و خاکستر و بدنهای انسان پاره پاره
شده یعنی بدنهای حاجیانی که باین راه سابقاً رفته بودند ریخته
شده بود مادامی که باخود تفکر مینمودم که سبب اینها چه بوده
قدری در جلوم غاری را دیدم که در ایام قدیم دو بلند قد که
اسم یکی از آنها پاپ و دیگری بت پرست بود در آن مسکن
داشتند و آن استخوان و خون و خاکستری که در آنجا ریخته شده بود

پاپ
بت پرست

از آن اشخاص بوده است که به پر حسمی از قوت و ظلم این دو نفر
مقتول گردیده اند ولی از این مکان مسیحی بدون خطر زیاد گذشت
و از این قدری تعجب کردم ولی بعد از آن دریافت نمودم که
از مردن بت پرست روزهای بسیار گذشته است و نسبت
بدیگری یعنی پاپ با وجودیکه الحال زنده است از سبب زیادتی
سنش و از سبب زد و خورد سخت روز جوانیش آنقدر
مجنون و سخت مفصل گردیده بود که نمیتوانست بآنها رسد
و الحال غیر از نشستن بدهان مغاره اش و دندان قرچه
زدن بحاجیان که از آن راه میگذرند و از گزیدن ناخنهایش
و کم و بیش از این چیزهائی که ذکر شد کار دیگر
نمی توانست کرد

پس دیدم که مسیحی براه خود روان گردیده میرفت و البته
از دیدار پیرمردی که در دهان مغاره نشسته بود ندانست
چه فکر نماید با وجودی که پیرمرد از عقب او نمی توانست آید

با و گفتگوئی نموده گفت هرگاه اشخاص دیگر از شما توجه
نشوند هرگز توبه نخواهید کرد ولی مسیحی سکوت کرده بچهره
خوب با و نظر کرده باین طور از انجا گذشت و ضرری باو نرسید
پس مسیحی سرود خواند

ای عالم عجائبات وای شهر پر محن
غیر از عجائبات نگویم ز تو سخن
اندر تو مبتلا به بسی فتنها شدم
دست خدای داد نجاتم در این زمن
اندر میان درهٔ دنیای بی وفا
بودم من ضعیف گرفتار صد محن
تاریکی از طرف خطر دیو یک طرف
صد دام تله ساخته بود از برای من
پر خوف و پر گناه در این وادی هلاک
گوئی جهنمی است که سازم در او وطن



در دامهای تله دنیا بقید و بند
کردم در این جهان من بی عقل مرتهن
لیکن نجات داد مرا دست کردگار
زین درهٔ هلاکت دیوان راه زن
چون ایمنم از این خطر و این عجائبات
باید بفرق خویش تاج گذارد مسیح من

درحینیکه مسیحی براه خود میرفت بمکانی که قدری سر بالا
بود رسید که آن مکان را مخصوصاً از جهة آن بلند ساخته
بودند که حاجیان بجلو خود نظر کرده به بینند لهذا بیالای
این مکان رفته به پیش روی خود نظر نموده در جلو خود وفا
دار را دید که بسفر روان است پس مسیحی فریاد کرد های
ای های بایست مصاحب شما خواهم شد وفادار این
صدارا شنیده بعقب خود نگاه کرده مسیحی بار دیگر باو
فریاد کرده گفت بایست تا بشما برسم ولی وفادار

جواب داده گفت نه نخواهم ایستاد بلکه بجهت حیوة خود میروم
و ولی مقتول در عقب من است

رسیدن مسیحی بوفادار

این گفتگو بر مسیحی قدری متأثر شد و همه قوت خود را بکار
برده بزودی بوفادار رسید و نیز از او جلوتر دوید و از این
جهة مؤخر مقدم گردید در این وقت مسیحی از تکبر باطل خود
تبسم نمود زیرا که از برادرش جلو افتاده بود ولی چون
احتیاطی خوب بالنسبه به پاهای خود ننمود ناگهان
لغزش نموده افتاد تا وقتی که وفادار از برای کمک
باو نرسیده نتوانست برخیزد

رفتن مسیحی با وفادار بطور دوستی

پس در رؤیایم دیدم که با همدیگر بطور بسیار مهربانی میرفتند
و صحبت شیرین در همه چیزهائی که در حج برایشان واقع
شده بود داشتند و مسیحی باین طور شروع نمود
مسیحی گفت ای وفادار برادر محترم بسیار محبوب من
خشنودم که بشما رسیدم و خدا ارواح ما را چنین بهم سرشته است



که چون مصاحبان در این جادهٔ خوش قدم زنیم
وفادار گفت ای دوست عزیز گمان مصاحبت شما را از بلد خود داشتم
ولی شما پیش از من حرکت نمودید لهذا اینقدر راه را تنهائی
طی نمودم
مسیحی گفت از شهر هلاکت پیش از آنکه حرکت نمودید که از عقب من
بحج آئید چه قدر توقف نمودید

گفتگو
وطنی
انجام
بود

وفادار گفت تا وقتی که دیگر بیش از آن نتوانستم بمانم زیرا که بعد از حرکت
شما فوراً گفتگوی بزرگی واقع شد که شهر در مدت قلیلی با آتش آسمان
سوخته خواهد شد
مسیحی گفت عجب آیا همسایگان شما چنین گفتگو نمودند
وفادار گفت بلی مدتی این گفتگو در دهان همه کس بود
مسیحی گفت عجب آیا بغیر از شما هیچ کس از آنها از برای خلاصی از
خطر بیرون نیامد
وفادار گفت با وجودی که گفتگوی بسیار بزرگی بود چنانکه گفتم

ولی فکر میکنم که بطور یقین آنرا باور کرده باشند زیرا که در گرمی این گفتگو
از بعضی از آنها شنیدم که درباره سفر مایوس شما (زیرا که حج شما را
چنین مینامیدند) بطور استهزاء حرف میزدند اما من اعتقاد
کردم ونیز اعتقاد دارم که شهر ما از آتش و گوگرد از بالا بانجام خواهد
رسید و نابود خواهد شد لهذا من از آنجا خلاص
گردیدم

مسیحی گفت آیا درباره سُست رای همسایه هیچ نشنیدید

وفادار گفت بلی ای مسیحی شنیدم که او شما را متابعت نموده
تا بباتلاق ناامیدی رسید و چنانکه بعضی گفتند در آن افتاد ولی
او نمیخواست که معلوم شود که چنین کاری از او صادر شده اما
یقین دارم که از این قسم چرک او خوب گل آلوده
شده بود

مسیحی گفت همسایگان با وچه گفتند

وفادار گفت بعد از مراجعتش از همه جور خلایق در تمسخر و استهزا



بسیار بود بعضی او را استهزا کرده حقیر می شمارند و مشکل است
که آنها با و کاری بسپارند و الحال واز آن وقتی که هرگز از شهر
حرکت نکرده بود هفت مرتبه بدتر است

مسیحی گفت چون ایشان هم آن راهی را که او ترک نموده است
حقیر می شمرند پس چرا اینقدر بر خلاف او شدند

وفادار گفت میگویند او را بدار آویز که شخص متلون است و با قرار
خود امین نبوده است و تفکر میکنم که خدا دشمنان او را هم بر
انگیخته است که با و صفیر زنند و او را ضرب المثل سازند زیرا
که راه را ترک کرده است (یرمیاه فصل ۲۹ آیه ۱۸)

مسیحی گفت آیا شما قبل از بیرون آمدن با و گفتگو
نکردید

وفادار گفت یکدفعه او را در کوچه ملاقات کردم ولی از من
چون کسی که از اعمال خود شرمنده باشد دوری جسته بطرف
دیگر از کوچه رفت لهذا با او حرفی نزدم

مسیحی کفت در اوّل حرکت خود درباره آن مرد امیدها داشتم ولی
الحال می ترسم که در خرابی شهر هلاک گردد زیرا که براو واقع شده است
تمثیل حقیقی که سگ بقی خود رجوع کرده است وخوک شسته شده
بغلطیدن در لجن (نامهٔ ثانی پطرس باب ۲ ) آیهٔ ۲۲)

سگ وخوک

وفادار کفت ترسهای من نیز بالنسبه باو همین است ولی آنچه
آمدنی است کِه میتواند مقاومت بر عدم آن نماید

مسیحی کفت خوب ای وفادار همسایه من اورا ترک کرده دربارهٔ
چیزهائیکه بیشتر نسبت بخودمان دارد گفتگو نمائیم آن چیزهائی را
که در وقت آمدن در این راه ملاقات کردید الحال بمن بیان نمائید زیرا
میدانم که شما بعضی چیزها را ملاقات نموده‌اید وگرنه اینرا باید شیئی عجیبی شمرد

وفادار گفت از باتلاقی که فهمیدم شما در آن افتادید من خلاصی
یافتم وبدون خطر از آن بدروازه رسیدم ولی کسی را ملاقات
کردم که اسم او بیحیا بود نزدیک بود که او مرا ضرری رساند

عمل نمودن بیحیا بوفادار

مسیحی کفت خوب است که از دام او خلاص کردید حضرت



یوسف ازاو زحمت زیادی دید ولی او مثل شما خلاص گردید و نی
قریب آن بود بجهة خلاصیش از جان خود گذرد یعنی که کشته گردد
باری شباهه کرد (سفر تکوین فصل ۳۹ ) آیه ۱۱)
الی ۱۳)

وفادار کفت هر کاه شما قدری ازآن زنانید تصور آنرا نمیتوانید
نمود که چه زبان چاپلوسی داشت بر من سخت حمله نمود که همراه او
منحرف شوم ومرا هر نوع وعدهٔ خوشحالی میداد

مسیحی کفت خیر شما را وعده خوشحالی که از عقل روحانی
خوب حاصل میشود نداد

وفادار کفت شما میدانید که مقصود من هر نوع خوشحالی جسم
جسمانی بود

مسیحی کفت شکر خدای را که ازاو خلاصی یافتی مغضوب
خدا بدام آن زن خواهد افتاد (امثال سلیمان فصل ۲۲
آیهٔ ۱۴)

وفادار گفت خیر نمیدانم که آیا کلیةً از او خلاص شدم یا نه
مسیحی گفت چرا اعتقادم آنست که شما بخواهشهای او
راضی نشدید
وفادار گفت نه راضی نشدم بحدی که خود را ملوث سازم زیرا
که بخاطر آوردم نوشتهٔ قدیم را که دیده بودم که در آن گفته میشد
که اقدامش باسفلها متمسک است (امثال سلیمان فصل ۵
آیهٔ ۵) بنابراین چشم خود را از او پوشیدم زیرا که نخواستم
افسون نظرهای او شوم پس مرا فحش داده براه خود روان
شدم
آیا در وقت آمدن حملهای را غیر از اینها که ذکر شد ملاقات
ننمودید
وفادار گفت وقتی که بدامنهٔ کوهی که مسمّی باشکال است رسیدم
شخص بسیار پیری را ملاقات کردم که از من پرسید تو که
هستی و قصد کجا داری او را گفتم که حاجی هستم و شهر

(حمله نمودن آدم نخستین بر وفادار)





سماوی میروم پس پیرمرد گفت که هیئت تو مثل شخص امینی است
آیا از برای مواجبی که بتو دهم راضی بساکن شدن با من خواهی بود
پس اسم و مسکن او را پرسیدم او گفت اسمم آدم نخستین است
و مسکن من در بلد فریب است (نامهٔ بافسسیان باب ۴ آیهٔ ۲۲)
پس از او پرسیدم کار تو چیست و مزدی که بمن میدهی چه قدر است
مرا گفت کار من لذات بسیار است و مزدم این است که آخر
الامر وارث من گردی و باز از او پرسیدم که چه قسم خانه
داری و از چه قبیل نوکران تراست پس مرا گفت خانه ام
بهمهٔ خوراکهای لذیذ این جهان آراسته است و نوکرانم
از نسل خودم میباشند پس از او پرسیدم که بچگان تو چند
نفرند مرا گفت سه نفر دختر دارم و بس یعنی
خواهشهای جسمی و خواهشهای چشمی و غرور زندگی (نامهٔ
اول یوحنا باب ۲ آیهٔ ۱۶) و هرگاه بخواهی آنها را
میتوانی بعقد نکاح خود در آوری پس پرسیدم که چند

مدّت میخواهی با تو ساکن شوم مرا گفت مادامی که خود زندگی
میکنم
مسیح گفت خوب آخر الامر انجام مصلحت پیر مرد با تو
چه شد
وفادار گفت در اول خود را قدری مائل برفتن همراه آن مرد
دیدم زیرا که فکر میکردم که گفتگوی او بسیار خوش نما است
ولی مادامی که با او گفتگو میکردم نظر به پیشانیش نموده دیدم
که در او نوشته شده است که انسانیت کهنه را با اعمالش
از خود برکن
مسیح گفت پس از آن چگونه شد
وفادار گفت پس از آن فکر گرم مشتعلی بخاطرم رسید و دانستم که
هرچه میگوید و هر طوریکه چاپلوسی میکند وقتی که مرا بخانه
برد چون غلام مرا خواهد فروخت پس او را امر نمودم که از گفتگو
دست بکش زیرا که بنزدیک در خانه تو نخواهم آمد پس مرا



داده گفت بعقب تو چنان کسی را می فرستم که راه را بجانت تلخ
گرداند پس رو از او برگردانیدم که بگذرم همانم که رو از او برگردانیده
بودم که بگذرم احساس آن نمودم که جسم مرا یکدفعه گرفت
و با چنان قوت مهلکی مرا بعقب کشید چنین گمان کردم که گویا
یک قسمت مرا بسوی خود کشیده است و این باعث آن شد
که فریاد کردم و گفتم آی مرد مستمندم (نامهٔ باهل روم باب ۷
آیه ۲۴ ) پس ببالای کوه براه خود روان گردیدم
وقتی که قریب نصف راه را ببالای کوه طی نموده بودم بعقب
نگاه کرده شخصی را دیدم شد مثل باد بعقب من میآمد قریب بمکانی
که در آن تخت نشستن بود بمن رسید
مسیح گفت همانجا است که من از برای استراحت نشستم ولی مغلوب
خواب گردیدم و اینطومار را از بغلم گم کردم
وفادار گفت ای برادر خوب حکایت مرا تا بآخر بشنو همانم
که آن مرد بمن رسید یکحرف و یک ضربت بمن زد و بس زیرا که

مرا بزمین انداخت و مثل شخص مرده مرا خوابانید و چون قدری بهوش
آمدم از او پرسیدم که چرا باین طور با من رفتار نمودی او گفت
زانجا که ستر آبادم نخستین بالائی و همان دم یک ضربت مهلک دیگری
بسینه ام زد و مرا به پشت بزمین انداخت بطوری که چون
مرده بمثل سابق در پای او افتادم پس چون بار دیگر بهوش آمدم
از برای ترحم باو فریاد کردم ولی او گفت نمیدانم چگونه رحم کنم
همان دم بار دیگر مرا بزمین زد هرگاه شخصی از راه نمیگذشت و او را
بدست کشیدن از من امر نمینمود بلا شک مرا هلاک
میکرد

مسیح گفت آن کسی که امر بدست کشیدن از تو نمود که بود

وفادار گفت در اول ورا نشناختم ولی وقتی که گذشت سوراخهای
در دستها و پهلویش دیدم در آنوقت فهمیدم که او خداوند است
پس ببالای کوه روان گردیدم

مسیح گفت آنمرد که بشما رسید موسی بود او بکسی مروت





نمیکند. و اشخاصی که از شریعت او تجاوز میکنند با آنها ترحم نمی نماید بلکه
نسبت بآنها رحم را نمیداند چیست

---

در اینجا موسی کنایه از شریعت مشهور است که خداوند بتوسط
موسی انزال فرموده است و شریعت میگوید چنین کن که خواهی زیست
و دیگر میگوید که ملعون باد کسی که ثابت نباشد در تمامی نوشتهای
شریعت تا آنکه همه را بجا آورد و چون همه انسان گناه کارند و از شریعت
مقدسه تجاوز نموده اند آن شریعت بر ایشان رحم نکرده
حکم بعذاب خواهد فرمود ولی خداوند ما آمده آن شریعت را
بطور کامل اطاعت کرده خود را قربانی نمود و در عوض
گناه کاران عذاب کشید و الحال بتوسط
او ترحم و آمرزش گناه در نزد انسان نهاده
شده است بشرط توبه و ایمان و اطاعت کردن (انجیل
لوقا باب ۱۰) آیه ۲۶) و ۲۸ (نامه بکلسیان باب ۳) آیه ۱۰
اعمال حواریان باب ۱۳) آیه ۳۸)

وفادار گفت آنرا خوب میدانم این دفعه اوّل ملاقات او بمن نبود
وقتی که در خانهٔ خودم بامنیّت ساکن بودم او پیش من آمد
وگفت هرگاه تو در اینجا بمانی خانه‌ات را بالای سرت
خواهم سوزانید
مسیح گفت خانه را که واقع بر سر همان کوهی است که موسی در
وسط آن کوه شما را ملاقات کرد ندیدید
وفادار گفت بلی دیدم ونیز شیران را قبل از آنکه بخانه رسیم
دیدم ولی نسبت بشیران فکر میکنم که خوابیده بودند زیرا که
قریب ظهر بود وچون که از روز آن قدر باقی بود از دربان
گذشتم و پائین کوه آمدم
مسیح گفت. بلی دربان مرا گفت که شما را دیده است که از آنجا
گذشتید ای کاش که بآن خانه وارد میشدید زیرا که آن قدر
عجایبات را بشما نشان میدادند که مشکل بود تا بروز مرگ
آنها را فراموش نمائید ولی تمنّا آنکه مرا آگاهی دهید که هیچکسی را





در درهٔ فروتنی ملاقات ننمودید
حمله نمودن بی‌قناعت بوفادار
وفادار گفت بلی یکشخص بی‌قناعت نامی را ملاقات نمودم که او
خواهشمند بود که بمراجعت همراه خودش مرا ترغیب
نماید بسببی که از برای مراجعت میگفت این بود که در این درّه
مطلقا حرمتی نیست و علاوه بر این مرا گفت که رفتن در آن درّه
راهی است که همه دوستان ترا یعنی تکبّر و غرور و خودپسند
و جلال دنیوی و غیر اینها را میرنجاند و نیز میگفت میدانم
که هرگاه خود را چنین ابله سازی که درمیان آب و گل این درّه
روی آنها راه هیچ خوش نخواهد آمد
مسیح گفت او را چه جواب دادید
جواب دادن وفادار بی‌قناعت را
وفادار گفت او را گفتم که اگرچه ممکن است همه این اشخاصی که
ذکر آنها را نمودی مرا از اقوام خود بدانند و آن صحیح است
(زیرا که حقیقةً آنها از حیثیت جسم خویشان من هستند) ولی از
وقتی که حاجی شدم مرا قبول نکردند و من نیز آنها را رد کردم

لهذا الحال نسبت بمن مثل آنانی هستند که از خویشاوندان من نیستند

علاوه براین اُو را کُشتم نسبت باین درّه پیان غیر صحیحی داشته زیرا

که تواضع پیش رو عزت است و تکبّر پیش رو شکستگی است و بنابر

این کُشتم گذشتن از این درّه تا آنکه بچیزیکه عُقلا آنرا عزت

می پندارند بیشتر می پسندم از آنکه اختیار نمایم چیزی را که

تو آنرا بیشتر شایسته دوستی مامیدانی

مسیح گفت چیز دیگر را در این درّه ملاقات نمودی

وفادار گفت بلی شخصی خجالت نام را ملاقات نمودم و لی فکر میکنم

که همه مردمانیکه در حج خود ملاقات کردم اسم مطابق

مُسمی خود داشتند و لی این شخص اسم بی مُسمّی داشت

آن مردمان بعد از قدری از دلائل و گفتگو محجاب شدند

و لی این شخص بی حیا خجالت نام مُطلقاً مُحجاب نمی

گردید

مسیح گفت عجب بشما چه گفت

حمله نمودن خجالت بر وفادار





وفادار گفت او بر مطلق دین ایراد میکرد و میگفت کار پست و خوار

و دونی است که شخص در بارهٔ دین اندیشه نماید و نیز میگفت که از نامردیست

که کسی عقل روحانی را که بدقت امتیاز بد و خوب میدهد داشته باشد

و اگر شخصی سُخنان و اعمال خود را چنان حفظ نماید که خود را از آن

آزادی مغروریکه عادت ارواح دلیر این زمنه است منع نماید

از این جهة خود را باعث استهزاء از منه خواهد گردانید و نیز

ایراد میکرد که کمی از بزرگان و دولتمندان و عاقلان هم اعتقاد

ترا دارند و لی هرگاه آنها هم بابله بودن راغب نمیشدند

و راغب بخطر انداختن همهٔ اشیا خود را از برای شیئی غیر معلوم

نمیکردیدند هر آینه این اعتقاد ترا آنها هم نمیداشتند

( یوحنّا باب ۷ آیه ۴۸ ) نامه اوّل باهل قُرنتس باب ۱

آیه ۲۶ ) نامه باهل فیلپّی باب ۳ ) آیه ۷ الی ۹ )

و علاوه براین ایراد میکرد که حالت اکثر از اشخاصی که

در از منهٔ خود بحج میرفتند پست و دون بود و نیز آنها در هم

فنون طبیعی بیدانش و بی فهم بودند بلی با این طور بسیار چیزهائی
که ذکر آنها را در اینجا نمیکنم میگفت مثلاً کسی که گریه و زاری در زیر
موعظهٔ شخصی نماید آن باعث خجالت است و آنکه آه کشان
و ناله کنان بخانهٔ خود مراجعت نماید این هم باعث خجالت است
و آنکه کسی از همسایه‌اش آمرزش تقصیرات کوچک خود را طلبد
و یا از کسی چیزی اخذ کرده عوض آنرا دهد این هم باعث
خجالت است و نیز میگفت که دین باعث آن است که کسی از
بزرگان دوری جوید بجهة کمی از خطائی که دارند که او
این خطاها را بلفظ سختتر مینامید و نیز دین باعث آن است
که کسی قبول کند و محترم دارد اشخاص پست را از جهتی که
برادران دینی او میباشند و او گفت آیا این هم باعث
خجالت نیست

مسیحی گفت او را چه گفتید

وفادار گفت او را چه گفتم در ابتدا ندانستم باو چگویم بلی آن قدر





باضطرابم انداخت که چهره ام از شرمندگی سرخ گردید یعنی این خجالت نام
باعث آن شد و نزدیک بود کلیةً مرا از راه منحرف گرداند ولی آخر الامر
بفکر آن افتادم که آنچه نزد خلق مطلوب است آن نزد خدا مبغوض است
( لوقا باب ١٦ ) آیهٔ ١٥ ) و دیگر فکر کردم که این خجالت نام دربارهٔ
ذات انسان مرا آگاهی میدهد ولی در خصوص آنکه خدا کیست و کلام
او چیست آگاهی نمیدهد و علاوه بر این فکر کردم که در روز جزا محکوم بمرگ
یا بحیوة بر وفق ارواح مغرور این جهان نخواهیم شد بلکه بر وفق حکمت
و شریعت خدای تعالی محکوم خواهیم شد لهذا فکر کردم که آنچه
خدا میفرماید بهترین چیزها است اگرچه همهٔ اهل جهان بضد آن فرمایش
باشند حقیقةً همان بهترین چیزها است چون خدا دین خود را ترجیح
میدهد و چون خدا عقل روحانی را که بدقت امتیاز بد و خوب
میدهد ترجیح میدهد و چون آنانی که از برای ملکوت آسمان خود را
ابله میسازند حقیقةً عاقلترین خلقند و چون شخص فقیری که مسیح را
دوست میدارد دولتمندتر است از بزرگترین اشخاص این جهان که

مسیح را کینه ورزند پس ای خجالت نام برو دشمن نجات من تو لی
چگونه ترا بر خلاف پادشاه خود قبول کنم درصورتیکه ترا قبول کنم
در وقت آمدن خداوند چگونه بچهره اش نظر کنم هر گاه الحال
از راهها و نوکران او خجل کردم چگونه منتظر برکات او شوم (مرقس
باب ۸ آیه ۳۸) حقیقة این خجالت نام شخص شریر با جرئتی
بود و مشکل بود که او را از مصاحبت خود بدور اندازم ملی مرا تعاقب
مینمود و متصل بطور همواری در گوش من بعضی از چیزهای ضعیف را
که بسته بدین بودند میگفت ولی آخرالامر او را گفتم که سعیت در این خصوص
باطل است و بس زیرا که آن تنهائی را که تو حقیر میشماری من بیشترین
جلال را در آنجا می‌بینم باین طور آخرالامر از این شخص مبرم گذشتم و
چون او را بدور انداختم شروع بسرود خواندن نمودم

میرسد هر لحظه صوت امتحان
بر مطیعان صدا از آسمان
مختلف این امتحاناتی که هست



تو مناسب باهمان امتحان دان
پی زپی آیند می آیند سیهی
امتحانات جهانی درنهان
تجربه حاصل کند زین امتحان
جسمها آندم و یا اندک زمان
گاه مغلوب است که مغضوب جسم
از صدای این جهان ای تخته دان
پس خوشا حال خردمندان را
میبرد مردانه از این ورطه جان

مسیح گفت ای برادرم خشنودم که باینطور دلیری بر مخالفت
آن شخص شریر نمودی زیرا که چنانکه میگوئی فکر میکنم آن شخص
بالنسبه باشخاص دیگر اسم بی مسمی دارد زیرا که آن قدر جرئت
دارد که ما را در کوچها تعاقب نماید و سعی میکند که ما را در حضور
کل انسان خجل سازد یعنی ما را از آنچه خوب است خجل گرداند و

هرگاه خود او باجرئت نمی بود هر آینه باین طور سعی نمیکرد
ولی او را ممانعت نمائیم زیرا که با وجود همه لاف زنی او هیچکس را
غیر از شخص احمق سپر انداز نمیکند حضرت سلیمان گفت که حکیمان
وارث جلال خواهند شد و سرافرازی احمقان خجالت خواهد بود
(امثال سلیمان فصل ۳) آیه ۳۵
وفادار گفت فکر میکنم که از برای کمک برضد خجالت با آن کسی
فریاد نمائیم که می خواهد ما در روی زمین از برای
حقیقت دلیر شویم
مسیحی گفت بلی حقیقت میگوید آیا شما در آن دره کس دیگر را
ملاقات ننمودید
وفادار گفت خیر ملاقات ننمودم زیرا که در باقی راه میان آن دره
و نیز در تمام دره سایه مرگ روشنائی آفتاب را داشتم
مسیحی گفت از برای شما خوب بود یقیناً بطور دیگر بر من واقع شد
نزدیک بماند می که وارد آن دره شدم مدت مدیدی بدیو پلید آ



پلیون نام مبارزت هولناکی داشتم بلی وقتی که مرا بزمین انداخت
و فشرد تا آنکه پهنم گرداند در آنوقت مخصوصاً فکر کردم که مرا خواهد کشت
زیرا وقتیکه مرا بزمین زد شمشیر از دستم پرید و نیز او مرا گفت
از تو خاطر جمع هستم ولی بخدا فریاد کردم او از من شنید و مرا از
همه زحمات خلاص گردانید پس وارد دره سایه مرگ شدم
قریب نصف راه آن دره هیچ روشنائی نداشتم و مکرراً
فکر نمودم که در آنجا کشته میشوم ولی آخر الامر صبح باز
شده آفتاب طلوع نمود و با آسانی و آسودگی نسبت
بسابق باقی آن راه را طی نمودم
پس در رؤیایم دیدم وقتی که میرفتند اتفاقاً وفادار بطرفی
نظر کرده شخصی را که اسم او زیادگو بود دید که در برابر آنها بقدر
مسافت کمی میرفت زیرا که در این مکان جاده آن قدر وسیع
بود که همه آنها میتوانستند در آن قدم زنند و او مردی بلند
قامت و در دور خوشگلتر از نزدیکش بود وفادار باین

مرد چنین گفتگو نمود

وفادار گفت ای دوست کجا میروید آیا بدولت سرای

میروید

زیادگو گفت بهمان مکان میروم

وفادار گفت آن خوب است پس امید دارم که مصاحبت خوب
شمارا داشته باشیم

زیادگو گفت بخشنودی بسیار مصاحب شما خواهم بود

گفتگو کردن وفادار با زیادگو

وفادار گفت پس بیا با یکدیگر برویم و اوقات خود را بگفتگو دربارهٔ
آن چیزهائیکه مفیدند صرف کنیم

زیادگو گفت حرف زدن دربارهٔ چیزهائی که خوبست چه با شما
و چه با غیر شما مرا بسیار پسندیده است و خشنودم چنین اشخاصی را
که مایل چنان کار خوبند ملاقات نموده ام حقیقت را بشما میگویم آنانکه
میخواهند اوقات خود را در سفرها باین طور صرف نمایند
کمند ولی اکثری از خلق گفتگو دربارهٔ چیزهای بیهوده را بسیار

پسندیدگی زیادگو گفتگو بیهوده را

ترجیح



ترجیح میدهند و این باعث زحمت من بوده است

وفادار گفت البته این باعث رنجش خاطر است زیرا که از برای
بکار بردن دهان و زبان انسان در روی زمین چه چیز آنقدر
شایستگی دارد بمثل چیزهائی که منسوب بخدای آسمان است

زیادگو گفت شمارا بسیار بسیار خوب می پسندم زیرا که
گفتگوی شما پر اثر است علاوه برآن میگویم بمثل گفتگوی
دربارهٔ چیزهای الهی چه چیز آنقدر خوش و مفید است یعنی
چه چیزها آنقدر خوش هستند این در صورتیست که شخص از چیزهای
عجیب شادمان گردد مثلاً اگر شخصی دوست داشته باشد که از
تواریخ و یا از سر اشیا و یا دربارهٔ معجزات و یا عجایب و یا علامات
گفتگو نماید اینها را آنقدر خوش و شیرین که در کتاب مقدس
ثبت و قلمی شده در کجا یابد

وفادار گفت این صحیح است ولی قصد ما باید چنین باشد که در
گفتگوهای از این چیزها فایدهٔ حاصل گردد

زیادگو

زیاد گو گفت همانست که گفتم زیرا که گفتگو دربارهٔ این چیزها
بسیار مفید است زیرا که باین طور شخص میتواند دانش چیزهای
بسیار را مثلاً بطالت چیزهای دنیوی و سود چیزهای علوی را
تحصیل نماید و این عام است ولی مخصوصاً بتوسط گفتگو شخص
لزوم تولد نو و بی کفایتی اعمال خود و احتیاج بعدالت مسیح
وغیره را میتواند تعلیم بگیرد علاوه براین باین طور شخص میتواند
تعلیم گیرد که توبه نمودن و ایمان آوردن و دعا نمودن و
تحمل کردن و امثال اینها چه چیز هستند و نیز شخص بتوسط
این میتواند تعلیم از برای تسلی خودش گیرد که وعدها و تسلیات
بزرگ انجیل چه اند و علاوه براین باین طور شخص میتواند تعلیم
گیرد که چگونه خیالات غلط را رد نماید و چگونه حقیقت را
ثابت گرداند و نیز چگونه نادانانرا تعلیم دهد

وفادار گفت همهٔ این صحیح است خشنودم این چیزها را
از شما بشنوم





زیاد گو گفت آه گفتگو نکردن سببی است که آنقدر کم اشخاص
یافت میشوند که بفهمند از برای تحصیل نمودن حیات ابدی ایمان
وکار توفیق در جان شخص لازم است اما اکثری از خلق در اعمال
شرعی زیست مینمایند که با آن اعمال شخص هیچ وجه نمیتواند ملکوت
آسمان را تحصیل نماید

وفادار گفت عرض میکنم که دانش آسمانی دربارهٔ این چیزها
بخشش از خداست هیچکس بتوسط کوشش انسانی و یا
بتوسط گفتگو و بس بدانش آنها نمیرسد

زیاد گو گفت همه اینها را بسیار خوب میدانم زیرا که شخص نمیتواند چیزی را
قبول کند جز آنکه از آسمان باو بخشیده شود همه از توفیق است
هیچ سبب اعمال نیست از برای اثبات این مطلب صد
شهادت از نوشتجات مقدس از برای شما میتوانم
بیاورم

پس وفادار گفت خوب آن یک چیزیکه در این وقت بر آن محل

گفتگو وارد سیم چلیت

زیادگو گفت هرچه شما بخواهید من دربارهٔ چیزهای آسمانی
ویا دنیوی ویا چیزهای اخلاقی ویا انجیلی و چیزهای مقدس
ویا غیر مقدس و چیزهای گذشته ویا آینده و چیزهای خارجه
ویا داخله و چیزهای بسیار لازم ویا چیزهای اتفاقی در صورتی
که همه از برای ما فایده مند گردد گفتگو میکنیم

ای دتاد گوی خوش نما

در این وقت وفادار شروع بتعجب کردن نمود و بسوی مسیحی
قدم زده (زیراکه در همهٔ این اوقات بتنهائی میرفت)
اورا بطور هموار گفت چه مصاحب دلیری تحصیل نموده ایم
یقیناً این شخص حاجی بسیار نیکی خواهد بود

در اغوی شدن وفادار از زیادگو

باین گفتگو مسیحی قدری تبسم نمود و گفت این مرد که شما اورا
اینقدر می‌پسندید بتوسط زبانش بیست نفر از اشخاصی را که اورا
نشناسند اغوا خواهد کرد

در شناساندن مسیحی زیادگو را بوفادار

وفادار گفت پس اورا می‌شناسید





مسیحی گفت اورا می‌شناسم بلی بهتر از آنکه او خودش را
شناسد
وفادار گفت استدعا آنکه او کیست
مسیحی گفت اسمش زیادگو است در بلد ما مسکن دارد تعجب
دارم که دربارهٔ او ناشناس هستی ولی بخاطرم رسید که
بلد ما بزرگ است
وفادار گفت او پسر کیست و مسکنش کجاست
مسیحی گفت او پسر یکشخص خوش کلام نامی است و
مسکنش در کوچه یاوه‌گو نام است در میان همه آشنایان
خودش باسم زیادگو در کوچه یاوه‌گو مشهور است و باوجود
خوشی زبانش شخص پستی است
وفادار گفت خوب بنظر میرسد که بسیار مرد خوش
صورتی است
مسیحی گفت برای آنانیکه او را خوب نمی‌شناسند بنظر است

زیرا که در خارج از وطن بهتر بنظر میآید ولی در وطن خود بطور
کفاف بد منظر است این که گفتید مرد خوش صورتیست انجام
میآورد آنچه را که در صنعت نقّاش دیده ام که نقشهای آنها در
دور خوشتر بنظر میرسد ولی در نزدیک آنقدر خوش نمانیست

وفادار گفت نزدیک آنست گمان کنم که شوخی مینمائید وبس
زیرا که تبسّم نمودید

مسیح گفت با وجودیکه تبسّم نمودم حاشا که در این امر شوخی
کرده باشم ویا بخلاف کسی شکایت دروغ بیاورم اورا
بشما بیشتر منکشف میسازم این شخص بهر مصاحبتی و بهر گفتگوئی
راضی است چنانکه الحال با شما گفتگو میکند همچنان. در
وقتی هم که در تخت میخانه می نشیند گفتگو خواهد کرد و چون
سرش از آشامیدنی بیشتر گرم گردد این گفتگوها در دهان
او بیشتر میشود دین در دل و در خانه ویا در رفتارش جائی
ندارد هرچه دارد در زبانش دارد و دین او همان است که در زبان



صدا میکند

وفادار گفت چنین میگوئید پس درباره این مرد بسیار فریفته
شده بودم

مسیح گفت یقیناً فریفته شده بودید مثل مشهور را یاد آورید
که میگویند و نمی کنند ولی ملکوت خدا در کلام نیست بلکه در
قدرت است (متّی باب ۲۳) آیه ۳) نامه اوّل باهل قرنتیان
باب ۴) آیه ۲۰) او درباره دعا و توبه و ایمان و تولّد
نو گفتگو میکند ولی درباره آنها جز گفتگو هیچ چیز را نمیداند
اورا در میان اهل وعیالش دیده ام و اورا هم در وطن
و هم در خارج ملاحظه نموده ام و میدانم آنچه را که در
باره او میگویم صدق است بطوریکه سفیدی تخم از
مزه خالی است همان طور خانه او از دین خالی است
هیچ دعا و هیچ نشان توبه بجهت گناه در خانه او نیست
بلی حیوان بحسب خودش از این شخص خدا را خیلی بهتر عبادت مینماید

در نظر همهٔ آنانیکه او را می شناسند او لکه و ملامت و باعث
خجالت دین است بسبب وجود او مشکل است در آن طرف نهر
که او ساکن است یکحرف خوب دربارهٔ دین زده شود و عوام الناس
که او را می شناسند چنین میگویند که در خارج مرد مقدّس و در
وطن دیو است عیال فقیر او را چنین یافته اند و او چنان
شخص کج خلقی است و بنوکران خود چنان فحش میدهد و حرفهای
جاهلانه میزند که نمیدانند از برای او چه کنند و یا باو چه بگویند
و شخصیکه با او آمیزش دارند میگویند که آمیزش با ترک
بهتر است از آمیزش با او زیراکه انصاف را در آمیزش
ترکان بیشتر می یابند زیراکه این شخص زیاد گو هرگاه ممکنش
شود در آمیزش زیادتی میکند و گول میزند و فریب میدهد
و مغبون مینماید و علاوه بر این پسران خود را چنان تربیت
میدهد که با ثر پایهای او قدم زنند و اگر در یکی از آنها رئیس
جاهلی را بیابد ( زیراکه او اوّل بروز عقل روحانی را

زیاد گو لکه دین را

مثل مشهوری که با او مناسبتی دارد

در عتراض انسان از مراوده با او





رئیس جاهلی میداند ) آنها را ابله و کودن میخوانند و بهیچوجه
آنها را بکار بزرگ مأمور نمیکنند و پیش مردم تعریف آنها را
نمینماید اعتقادم این است که او بتوسط رفتار شریرش باعث
لغزش و افتادن بسیاری شده است و هرگاه خدا آنرا تمام تعفت
ننماید باعث هلاکت بسیاری دیگر خواهد گردید
وفادار گفت ای برادرم مجبورم که از شما باور کنم
بسبب آنچه میگوئید او را می شناسم و نیز از جهة آنکه
شما مثل شخص مسیحی خبر میدهید
زیراکه نمیتوانم فکر کنم که شما این چیزها را از راه دشمنی
ذکر میکنید بلکه از جهة آنکه همان طور است که گفته اید
راست است
مسیحی گفت هرگاه او را پیشتر از شما نمی شناختم دور
نبود که در اوّل او را چنانکه شما فکر کردید من هم فکر
میکردم بلی هرگاه این خبر را از اشخاصی که دشمن دیند

وپس می یابم هر آینه آنرا بهتان می پنداشتم چون بهتان وغیبت است
که اکثر اوقات از دهان اشخاص بد بر نیکنام و اعتقاد اشخاص
خوب زده میشود ولی میتوانم از دانش خود همه این چیزها را و بسیار
چیزهای دیگر را که همانقدر بد است بر او ثابت کنم که مرتکب
آنها شده است علاوه بر این اشخاص خوب از او خجل اند او را
نه برادر و نه دوست میتوانند خواند محض ذکر اسم او در میان
آن اشخاص در صورتیکه او را بشناسند باعث سرخ شدن
چهره آنها است

وفادار گفت خوب می بینم که گفتن و بعمل آوردن دو چیز اند و بعد
از این بهوشیاری تفاوت درمیان آنها میگذارم

مسیحی گفت البته آنها دو چیز اند و فرق میان آنها مثل
فرق روح و بدنست چنانکه بدن بدون روح مثل نعش مرده است
همچنان گفتن تنها نیز مثل نعش مرده است و بس روح
دین عمل است دین پاک بیغش نزد خدا و پدر این است که یتیمان

نعش دین





وزنان بیوه را در هنگام تنگدستی تفحص نمودن و خود را از
آلایش دنیوی پاک نگاه داشتن است (نامهٔ یعقوب باب ۱
آیهٔ ۲۲) الی ۲۷ زیادگو از این خبر ندارد و فکر میکند
که شنیدن و گفتگو کردن شخص را مسیحی خوب میگرداند و
باین طور جان خود را می فریبد شنیدن پاشیدن تخم است
و بس گفتگو کردن کفایت نمیکند برای اینکه ثابت گرداند که ثمر
حقیقةً در دل و زندگی شخص است خود را خاطر جمع کرده ایم
که در روز دیوان حکم بر انسان برابر ثمرات ایشان خواهد شد
با تنها گفته نخواهد شد که آیا باور کردید یا نه بلکه گفته خواهد شد
که آیا بعمل آورندگان بودید و یا گفتگو کنندگان و بس باین طور
بر آنها حکم خواهد شد انجام این جهان بخرمن ما مثل زده
شده است و شما میدانید که در وقت خرمن مردمان جز ثمر
چیزی نمی طلبند نه اینکه چیزی که از ایمان نباشد
قبول کرده میشود ولی این را میگویم تا آنکه بشما نشان دهم در

خاطرجمعی وفادار در بدی گو نهاد

آن روز دیوان اقتدار زیاد کو چه قدر پست خواهد بود

وفادار گفت این سخن بخاطرم میآورد قول موسی را (سفر لیویان فصل ۱۱) آیه ۱) الی ۹) که در آن حیوانات پاک را بیان میکند و میفرماید بهایم پاک آنست که سمش چاک و نشخوار کننده باشد نه آنکه سم چاک و بس و یا نشخوار کننده و بس پاک باشد خرگوش نشخوار کننده است ولی با وجود آن پاک نیست زیرا که سمش چاک نیست و این مثل در حق زیاد گو هست که او نشخوار کننده هست دانش را تفحص میکند و او کلام را میجاید ولی سمش چاک نیست از راه گناه کاران دوری نمینماید ولی مثل خرگوش پای سگ و یا خرس را دارد لهذا پاک نیست

مسیح گفت بعقل من شما معنای صحیح انجیلی این آیات را ذکر کرده اید و یک چیز دیگر هم من بآنها خواهم افزود پولس بعضی اشخاص را بلی و آنانی را که بسیار گفتگو می کنند





مشابه بودن زیاد گو بد و خوب

چون کرناهای نفیر کننده و یا سنج فغان کننده مینامد یعنی در جای دیگر آنها را چون اشیاء لاعن شعور که صدا میکند شرح مینماید (نامه باهل قرنتس باب ۱۳) آیه ۱) الی ۳) ایضاً باب ۱۴ آیه ۷) اشیاء لاعن شعور یعنی بدون ایمان حقیقی و بدون توفیق انجیلی و از اینجهة چنین اشخاص با وجودیکه صدای آنها در گفتگوی خودشان گویا زبان و آواز فرشته است هرگز در ملکوت آسمان در میان فرزندان حیوة گذارده نخواهد شد

وفادار گفت خوب در ابتدا از مصاحبت او آنقدر خشنود نبودم که الحال از مصاحبتش ناخوشم چه کنیم که از او رد شویم

مسیحی گفت مصلحت مرا قبول کنید آنچه را بشما امر میکنم بعمل آورید خواهید یافت جز آنکه خدا دل او را مس نماید و او را تبدیل فرماید او نیز از مصاحبت شما زودی ناخوش خواهد بود

وفادار گفت چه میخواهید بعمل آورم

مسیحی گفت این را که بسوی او روی و گفتگوی جدّی
درباره قوّه دین با او نمائی و چون او آنرا پسندیده است
(زیرا که آنرا پسند خواهد کرد) از او آشکارا بپرس که آیا
این قوّه را در دل خود و یا در خانه و یا در رفتارش بپا
داشته است یا نه

پس وفادار بار دیگر پیش رفته بزیادگو گفت بیا چه خوشی
داری حال تو چون است

زیادگو گفت از التفات شما خوش است فکر کردم که در این وقت
گفتگوی زیادی داشته باشیم

وفادار گفت خوب اگر بخواهید الحال با آن مشغول میشویم چون بمن
واگذار نمودید که مسئله اختیار نمایم که محلّ گفتگو واقع شود
مسئله این باشد که توفیق خدا وقتیکه در دل شخص یافت شود
چگونه خود را آشکار میسازد





زیادگو گفت پس می‌فهمم که گفتگوی ما باید درباره قوّه چیزها باشد
خوب مسئله خوشی است و راضیم که جواب شما را بدهم مختصر
جوابم این است اوّل وقتی که توفیق خدا در دل شخص باشد باعث
آن میشود که فریاد عظیم برخلاف گناه کند دوّم

انکشاف کار توفیق بطور غلط

وفادار گفت نه صبر کن یک یک آنها را تفکّر کنیم فکر میکنم
بهتر آنست که بگوئید توفیق خدا خود را باین طور آشکار
میسازد که جان را مائل بمکروه داشتن گناه خود گرداند

زیادگو گفت در میان فریاد کردن بر گناه و مکروه داشتن
گناه چه فرق است

وفادار گفت بسیار فرق است شخص میتواند بجهة مصلحت خود
بر گناه فریاد کند ولی نمیتواند گناه را مکروه دارد جز آنکه
از روی خداترسی بر ضدّ آن باشد از اشخاص بسیاری شنیدم
که در منبر بر گناه فریاد میکنند ولی در دل و در خانه و در رفتار
خود راضیند که متحمّل گناه شوند خانم یوسف با آواز بلند

فریاد کردن بر گناه علامت کار توفیق نیست

فریاد مینمود گویا که بسیار مقدسه بود ولی با وجود آن فریاد
راضی نبود که با او مرتکب ناپاکی گردد (سفر تکوین فصل ۳۹
آیهٔ ۱۱) الی ۱۵) بعضی بر گناه فریاد میکنند بطوری که مادر
بر فرزند یکه بزانوش نشسته فریاد میکند چون اورا
ماده سگ و دختر بد خطاب میکند و بعد او را بغل کشیده
مشغول بوسیدن او میگردد

زیاد گو گفت میفهمم که شما میخواهید ایراد بگیرید

وفادار گفت خیر نمیخواهم ولی میخواهم چیزها را بطور راستی
تحقیق کنیم چیز دومی که بتوسط آن انکشاف کار توفیق را
در دل شخص ثابت مینماید آن چیست

زیاد گو گفت دانش عظیم در بارهٔ اسرار انجیلی است

وفادار گفت این علامت باید در مرتبهٔ اول بوده باشد
ولی چه اول چه آخر این نیز صحیح نیست زیرا میشود که شخص
دانش بلکه دانش عظیم را هم در اسرار انجیلی تحصیل نماید



و با وجود آن هیچ کار توفیق در جان او نباشد (نامه اول
باهل قرنتس باب ۱۳ آیه ۲) اگر شخصی همه دانش را
داشته باشد میشود که او هیچ نباشد و از اینجهة فرزند
خدا هم نباشد وقتی که مسیح گفت آیا همهٔ اینچیزها را
میدانید و شاگردان جواب دادند که بلی او بسخن
خود افزود که مبارک باشید اگر آنها را بعمل آورید
و او برکت بر دانش آنها نداد بلکه برکت بر عمل آنها داد
زیرا که میشود دانش باشد ولی عمل همراه او نباشد
یعنی مانند کسیکه خواهش مولای خود را بداند و بآن
عمل نماید شخص میتواند دانشی مثل فرشته داشته
باشد و با وجود آن مسیحی نباشد لهذا علامت شما
صحیح نیست حقیقة دانستن چیزی است که گفتگو کنندگان
و لاف زنان را خوش آید نه اینکه دل بدون دانش
خوب باشد زیرا که بدون دانش دل هیچ چیز نیست

لهذا دانش دو قسم است یعنی دانشی که از تصور اشیاء
حاصل شده است و دانشی که توفیق ایمان و محبت
همراه آن است که شخص را می انگیزد که اراده خدا را

دانش صحیح متعلق بکوشش است

از دل بجا آورد این قسم اوّل از دانش گفتگو کنندگان را
مُفید است ولی مسیحی حقیقی بدون قسم ثانی قانع نخواهد شد
چنانکه میفرماید مرا فهیم گردان تا شریعت ترا منظور داشته
بتمامی قلب محفوظ دارم (مزمُور ۱۱۹) آیه ۳۴)
زیاد گو گفت بار دیگر میخواهید ایراد گیرید این طور گفتگو
از برای تعلیم مُفید نیست
وفادار گُفت خوب التفات کرده یک علامت دیگر را بیان
نما که چگونه این کار توفیق در جائی که موجود است خود را
مکشوف میسازد
زیاد گو گفت خیر نمیگویم زیرا که می فهمم با یکدیگر متفق
نخواهیم شد



وفادار گفت خوب اگر شما نمیگوئید آیا مرا اذن میدهید که من
آنرا بیان نمایم
زیاد گو گفت مختارید
وفادار گفت کار توفیق در جان یا بخود آن کسی که آنرا دارد
و یا بدیگری مکشوف میشود

یک علامت صحیح توفیق

با آن کسیکه آنرا دارد باین طور خود را مکشوف میسازد یعنی
او را ملزم بگناه مینماید مخصوصًا درباره ناپاکی ذاتش و گناه
بی ایمانیش بعلت اینکه یقین است هرگاه مرحمت از دست
خدا بتوسط ایمان بعیسی مسیح را در نیابد محکوم بهلاکت
خواهد شد دیدن و احساس نمودن این چیزها او را از جهة
گناه غمگین و خجل میگرداند و علاوه براین در خود می یابد
که نجات دهندهٔ جهان باو آشکار گردیده است و
مطلقا لازم است که از برای زندگی خود با و عهد بندد
و در این وقت گرسنگیها و تشنگیها از برای او پدیدار

میگردد و باین گرسنگیها و غیره وعده داده شده است

الحال هرگاه ایمانش بنجات دهنده قوی باشد

شادی و راحت او نیز قوتی است و اگر ضعیف باشد

ضعیف است و دوستی او نسبت بقدوسیت و خواهشهای

او از برای بهتر شناختن و نیز خدمت کردن نجات دهنده

خود در این جهان همان طور برابر ایمانش میباشد میگویم

باوجودیکه کار توفیق خود را الشخص باین قسم مکشوف میسازد

ولی کمی از اوقات میتواند نتیجه گیرد که این حقیقة کار توفیقست

زیرا که الحال فسادهای طبیعتش و عقل ناراستش باعث

آن میشود که ضمیر او در این امر اشتباه کند لهذا از برای

آن کسی که این کار توفیق را دارد تا آنکه بخاطر جمعی

نتیجه گیرد که این حقیقة کار توفیق است لازم است

که عقل بسیار صحیح داشته باشد (مرقس باب ۱۴

آیه ۱۴) یوحنا باب ۱۴) آیه ۸) نامهٔ باهل روم باب ۷



آیه ۲۱۴) مزمور ۳۸) آیه ۱۸) متی باب ۵) آیه ۴) اعمال

حواریان باب ۴) آیه ۱۲ (نامه بغلتیان باب ۲) آیه ۱۴)

مکاشفات باب ۲۱) آیه ۴)

بدیگران باین طور کار توفیق مکشوف میگردد

اوّلاً بتوسط اقرار ایمانش بمسیح با عمل نمودن بآن ثانیاً بتوسط

رفتار مطابق اقرارش یعنی منزه ساختن زندگیش و منزه

ساختن دلش و منزه ساختن عیالش (درصورتیکه عیال

داشته باشد) و بتوسط منزه گردانیدن رفتارش در جهان

کار توفیق منکشف میشود و مختصراً او را تربیت مینماید که باطناً

گناه خود را و نیز خود را از جهة گناه در پنهان مکروه دارد که

گناه را از عیالش دور کند و قدوسیت را در جهان ترقی

دهد نه بگفتگو و بس بطوریکه شخص ریاکار و زیاد گو میدهد

بلکه بتوسط اطاعت عملی بقدرت کلام در ایمان و محبت

ترقی دهد (مزمور ۵۰) آیهٔ ۲۳) حزقیل فصل ۲۰)

آیه ۳ و ۴) متی باب ۵) آیهٔ ۸) یوحنا باب ۱۴) آیهٔ ۱۵) نامهٔ
بابل رُوم باب ۱۰) آیهٔ ۹ و ۱۰) نامهٔ بابل فیلیپی باب ۳) آیهٔ
۱۷) الی ۲۰ والحال ای آقا نسبت باین بیان مختصر
کار توفیق و نیز در انکشافش هرگاه چیزی دارید
که محلّ ایراد باشد آنرا بفرمائید و اگر نه پس مرا اذن دهید
که مسئلهٔ دوّم را از جهة شما بیان نمایم

زیادگو گفت نه الحال وقت من نیست که ایراد گیرم بلکه وقت
آنست که بشنوم لهذا مسئلهٔ دوّم خود را از برای
من بیان نمائید

وفادار گفت آیا این قیمت اوّلیٔ بیان توفیق را در خود
می یابید یا خیر و آیا زندگی و رفتار شما بهمان گواهی
میدهد یا خیر و آیا دین شما در قول و زبان واقعست
و در عمل و حقیقت واقع نیست استدعا آنکه هرگاه بجواب



دادن من درانخصوص مایل شوید آنچه را میدانید که خدا از
بالا بآن آمین میگوید بگوئید زیاده نگوئید و نیز زیاده از آنچه
عقل روحانی در آن شما را تصدیق کند نگوئید زیرا که نه آنکه خود را
می ستاید بلکه آنکس که خدا او را می ستاید مقبول است علاوه
بر این اگر بگویم که چنین و چنانم وقتیکه رفتار و همه همسایگانم
مرا تکذیب میکنند آن شرارت عظیم است

پس زیادگو در ابتدا شروع بسرخ شدن نمود ولی خود را ضبط
نموده باین طور جواب داد که الحال مطلب شما رسیده است
بدانشی که از تجربه حاصل شده باشد و بعقل روحانی و بخدا
و بداد خواهی او از برای تصدیق آنچه گفته میشود رسیده است
منتظر این قسم گفتگوها نبوده ام و بجواب دادن باین طور
سئوالات مایل نیستم زیرا که بر خود لازم نمیدانم جز
آنکه شما خود را معلّم دینی بدانید در اینصورت هم باز میتوانم
شما را از قضاوت بر خود ردّ کنم تمنّا آنکه مرا آگاهی دهید

که از چه سبب است که این طور سؤالات را از
من مینمائید

سبب سؤال کردن وفادار

وفادار گفت زیرا که شما را دیدم که از برای گفتگو حاضر
بودید و زیرا که ندانستم که شما جز از توهمات چیزی را
داشته باشید و علاوه براین تا آنکه حقیقت را بشما آگاهی
دهم میگویم در بارهٔ شما شنیده ام که چنین شخصی هستید
که دین شما در زبان واقع است و رفتار شما اقرار
لسانی شما را تکذیب میکند میگویند که شما در میان مسیحیان

نصیحت امین وفادار با زیادگو

لکهٔ هستید و بجهة رفتار قبیح شما بدین ضرری حاصل
میشود که الحال بعضی از اشخاص بجهة سلوک شریرانه
شما لغزش نموده اند و بیشتری هم از همین جهة در خطر
هلاکت هستند دین شما و میخانه و طمع و ناپاکی و سوگند
خوردن و دروغ گفتن و رفاقت باطل و غیره با
همدیگر مطابق است مثل مشهوریکه در بارهٔ زن فاحشه



گفته میشود که باعث خجالت همهٔ زنان است در بارهٔ شما
صحیح است که گفته شود که شما باعث خجالت همهٔ متـ
دین هستید

دور کردن زیادگو خود را از وفادار

زیادگو گفت چون شما آنقدر راضی هستید که گفتگوی
مردم را قبول کنید و بدون شهادت حکم دهید چنانچه
مید هید من نمیتوانم نتیجهٔ غیر از این گیرم که شما یک
شخص ایرادگیر و مالیخولیا داری هستید که شایستهٔ گفتگو
کردن نیستید لهذا خدا حافظ
در این وقت مسیحی برادرش رسیده گفت بشما آگاهی
دادم که چگونه واقع خواهد شد که سخنان شما و خواهشهای
او مطابق یکدیگر نخواهند شد او ترک مصاحبت شما را

خلاصی خود مت

از درست کردن زندگی خود بیشتر می پسندد و چنانکه
گفتم او خواهد رفت الحال رفته است برود رفتن او
ضرری جز بخودش بکس دیگر ندارد و ما را از زحمت

جدا شدن از خودش خلاص گردانیده است زیرا که اگر بطوری
که الحال هست چنین بماند (و گمان دارم که همان طور خواهد
ماند) او در مصاحبت ما که خواهد بود و بس و علاوه براین
حواری میگوید از این جوره اشخاص کناره کن

وفادار گفت خشنودم که این گفتگوی قلیل را با او
داشته ایم شاید بار دیگر درباره آن تفکر کند ولی در
هر صورت او را نصیحت آشکار کرده ام و هرگاه هلاک
شود از خون او بری هستم

مسیحی گفت خوب کردید که با او چنین گفتگوی آشکاری
نمودید در اینروزها کمتر از این نصیحتهای باوفا در
میان انسان یافت میشود و از این جهة دین در دماغ
بسیار اشخاص تعفن میکند بطوریکه متعفن شده است
زیرا که این اشخاص ابلهان زیادگو که دین آنها در
زبان است و بس در رفتار خود فاسق و باطل اند و





چون برفاقت خداترسان قبول شوند دنیا را باضطراب
می اندازند و دین مسیح را معیوب میسازند و اشخاص
پاکدل را میرنجانند میخواهم نسبت باین اشخاص رفتاری را
که شما کرده اید همه خلق همین رفتار را نمایند در انصورت
یا بیشتر موافق دین خواهند شد و یا مصاحبت مقدسان
از برای آنها داغ میشود پس وفادار گفت

دیدی که چگونه آن سخنگو
بر گفت گشود پر ز پهلو
طاووس صفت بجلوه آمد
میداد ز نطق بانگ و قوقو
لیکن چو عیان شود وفادار
گو قوّت دین بدُش بازو
چون در سخن آید آن سخندان
اندر شکند متاع پرگو

مانند مه چهارده شب
درکاست شود ضعیف و بی سو
هرکس که نداشت قوهٔ دین
اندر دل خویش هم بدش گو
تو مثل زیاد گو ندارے
قدر و شرف و مقام و نیرو

پس باین طور در بارهٔ آنچه راکه در راه دیده بودند کفتکوکنان پیش میرفتند و باین طور راه رفتن بجهة ایشان آسان بود بلاشک بدون صحبت خسته میشدند زیراکه دراین حین از بیابان میرفتند

درحینیکه نزدیک بود از این بیابان بیرون آیند اتفاقاً وفادار بعقب خود نظر کرده شخصی را دید که بسوی آنجا میآید او را شناخت پس وفادار برادرش کفت عجب کیست که از آنجا میآید پس مسیحی نگاه کرده





رسیدن مژده دهنده

کفت دوست خوب من مژده دهنده است وفادار کفت بلی دوست خوب من هم هست زیرا آنکه مرا براهی که بدر میرساند نهاد او بود و در این حین مژده دهنده بآنها رسید و باینطور آنها را سلام داد

مژده دهنده کفت ای عزیزان محبوب سلام بر شما و بر یاران شما باد

خشنود بودن انها از دیدار دوستی

مسیحی کفت ای مژده دهنده خوب من خوش آمدید خوش آمدید دیدن چهرهٔ تو احسان قدمیت را و کوششهائیرا که از برای خوبی ابدی من نمودید و از آن خسته نشدید بخاطرم میآورد

و وفادار خوب کفت هزار مرتبه خوش آمدید ای عزیز مژده دهنده مصاحبت تو از برای ما حاجیان فقیر چه قدر مطلوب است

پس مژده دهنده کفت ای دوستان من از آن وقت آخر آن

نصیحت کردن مژده دهنده آنهارا

که از هم جدا شدیم بشما چگونه گذشته است آنچه را که ملاقات
کردید چیست و رفتار شما چگونه بوده است
پس مسیحی و وفادار درباره همه چیزهائی که برآنها در راه
واقع شده که چگونه و بچه اشکالها آن مکان رسیده بودند
اورا آگاهی دادند
مژده دهنده گفت بسیار خشنودم نه ازاینکه شما تجربه‌هارا
برخور دید ولی ازانیکه مظفّر شدید و با وجود ضعفهای
بسیار تا بامروز راه را نگاهداشته اید
میگویم برای خاطر خودم و برای خاطر شما ازانیجهة بسیار
خشنودم من کاشته‌ام شما درو کرده اید روزی میاید
که هم تخم ریزنده و هم دروکننده گان باهم شادمانی
خواهند کرد یعنی درصورتی که بآن تمسک جوئید ازانجا
که اگر ملول نباشید در موسم خاص خواهید درو نتیجه
در جلو شما هست و آن بی فساد است و همان طوریکه بدوید



تا آنرا بچنگ آرید بعضی هستند که برای این تاج حرکت
کرده اند و بعد ازانکه از برای تحصیل آن مسافتی زیاد طی
نمودند دیگری داخل میشود و آنرا ازایشان میگیرد و لهذا
محکم بگیرید آنچه را که دارید مبادا که آدمی تاج شمارا
بگیرد الحال از دست رس تفنگ ابلیس خارج نشده اید و شما
در جنگ با گناه تا بخونریزی نه ایستاده اید بگذارید همیشه
ملکوت در پیش شما باشد ایمان شما درباره چیزهای
نامرئی محکم باشد مگذارید چیزهائی که ازاین جهان‌اند داخل
شما گردند مخصوصا در دلهای خود و خواهشهای خود احتیاط
خوب را بجا آرید زیراکه آنها از همه چیزها هم فریبنده‌تر
و هم گمراه‌ترند روهای خود را چون سنگ خارا بسازید
همه قدرت در آسمان و جهان بجانب شما است ❊
(یوحنا باب ۴) آیه ۳۶) نامه بگلتیان باب ۶) آیه
۹) نامه اول باهل قرنتس باب ۹) آیه ۲۴) الی ۲۷)

شکر کردن انها و برایه جهة نصیحتش

پس مسیحی او را از جهة نصیحتش شکر نمود و او را نیز گفت
که از برای کمک در باقی راه میخواهیم که بیشتر با ما گفتگو کنید و ایزا
هم بیشتر میخواهیم از جهتی که خوب میدانیم که شما پیغمبرید
و میتوانید در بارهٔ آن چیزهائی که بر ما آمدنی است و نیز
چگونه ما میتوانیم با آنها مقاومت و غلبه نمائیم آگاهی
دهید و با این خواهش وفادار هم شریک بود پس مژده
دهنده باین طور شروع نمود

در خبر دادن او واقعات بعد را

مژده دهنده گفت ای پسرانم شما در حقیقت سخنان انجیل
شنیده اید باید که از مصائب بی شمار بملکوت خدا داخل
شوید و ایضاً بندها و زحمتها شهر بشهر بجهة شما آماده میباشد
لهذا منتظر این نمیتوانید شد که مسافت حج خود را
بدون آنها باین قسم یا بقسم دیگر طی نمائید قدری از حقیقت
این شهادات الحال در خود یافته اید و باز هم بزودی

میابد



می باید زیرا که الحال چنانچه می بینید نزدیکست که از این
بیابان بیرون آئید لهذا بزودی داخل بلدی خواهید
گردید که بعد از مدت کمی در جلو خود آن بلد را
مشاهده خواهید نمود و در آن بلد دشمنان بر شما سخت
حمله ور خواهند شد و جد و جهد خواهند نمود که شما را
بکشند و یقین دارید که یکی از شما و یا هر دو شهادت را
که دارید باید از خون خود مهر سازید ولی تا بمرگ
وفادار باشش که پادشاه تاج حیات را بشما خواهد
بخشید آنکسی که جان سپارد اگرچه مرگ او غیرطبیعی است
و دردهای او بلکه عظیم باشد با وجود آن از رفیقش
نصیب بهتری را خواهد داشت نه از این جهة و
بس که بشهر سماوی زودتر خواهد رسید بلکه از
جهتی هم که از مصائب زیادی خلاص خواهد گردید
که رفیقش آنها را در باقی سفر خود ملاقات خواهد نمود

در فرق کشته شدن بهتر است

ولی چون بآن بلد رسیدید آنچه را که بیان نموده ام تماماً واقع
خواهد گردید در آنوقت دوست خود را بخاطر آرید و مردانه
باشید و نفوس خود را با نیکوکرداری بخدا که خالق
امین است بسپارید

پس در رؤیایم دیدم وقتیکه از بیابان بیرون آمدند بعد از آن
زمان قلیلی بلدرا که اسم آن باطلیت بود دیدند و در آن
بلد بازاری را که اسم آن بازار باطلیت است برپا میدارند که

بازار باطلیت

بازار باطلیت کنایه از دنیای فانی باطل است اهل جهان طلب
و پیروی مینمایند منفعت و لذت و حرمت و عزت این جهانرا
که همهٔ اینها را سلیمان پسر داود باطلیت خوانده و مسیحیان بحق
اگرچه در این دنیا مدتی زیست کنند ولی چیزهای دنیا را
حقیر می شمارند زیرا که قصد انها چیزهای آسمانی است
و باید ایشان از اهل جهان تفاوتی داشته باشند و از
جهة این تفاوت باعث تعجب اهل جهان باشند چنانکه در





تمام مدت سال بازار است و جهة نامیدن این بازار باطلیت
آن است که آن بلدی که این بازار در آن واقعست بسیار
باطلست و نیز از آنجائی که هرچه در آنجا فروخته میشود
و یا بآنجا میرسد مبنی بر باطلیت است چنانچه قول حکیم است
هرچه که میآید باطلیت است (کتاب واعظ
سلیمان فصل ۱) آیه ۲ و ۱۴)

در قدیم بودن بازار

این بازار تازه برپا نشده است بلکه از قدیم بوده است ابتدا
آنرا بشما نشان میدهم

قریب پنجهزار سال قبل از این حاجیانی بودند که بشهر سماوی
میرفتند بطوری که حال این دو شخص امین میروند و بعلزبوب

ایام گذشته به خداوند مازحمت دادند همچنان الحال هم به
تابعین او زحمت میدهند چنانکه پولس حواری میفرماید همه
کسانی که میخواهند در عیسی مسیح بدین داری زیست
کنند زحمت خواهند کشید

واپلیون ولقیون ومصاحبان ایشان از اثر قدم حاجیان
کم پیموده بودند فهمیدند که راه حاجیان بآن شهر
ازاین بلد باطلیت میگذرد مصلحت دیده بازاری را
درآنجا برپا نمودند یعنی بازاری که درآن باید همهٔ انواع
باطلیت بفروش رسد که تمام سال باز باشد لهذا
دراین بازار همه نوع مال التجاره چون خانهها زمینها
کسبها مکانها عزتها سرافرازیها لقبها دولتها
مملکتها شهوتها خشنودیها وهر نوع لذات چون
فاحشهها وقرمساقیها وزنان وشوهران وفرزندان
وآقایان ونوکران وزندگیها وخون وجسدها و
جانها ونقره وطلا ومرواریدها وسنگهای گرانبها
وغیره وغیر فروخته میشود

وعلاوه براین دراین بازار هر نوع جادوها وفریبها و
بازیها وشوخیها واحمقیها ومیمونها ومکارها وگولزنها





از هر نوع همیشه اوقات دیده میشوند
ونیز دزدیها وقتلها وزناها وسوگندخورندگان دروغ که قباحت
آنها بسیار عظیم است دراینجا بمفت دیده میشود
وچنانکه در بازارهای دیگر که ازین کوچکترند بعضی کوچهها و
خیابانها باسم مخصوص میشد که درآنجا چنین وچنان
متاعها بفروش میرسد همچنان دراین بازار مکانها وکوچهها
وخیابانها (یعنی دولتها ومملکتها) میتوانید یافت که
درآنجا متاعهای این بازار زودتر یافت میشود
دراین بازار کوچهٔ انگلیسی نام وفرانسوی نام وکوچهٔ ایطالیا
نام واسپانیا ونمسه که درآنها انواع مختلفه از بطالتها
بفروش میرسد هست مثل بازارهای دیگر که یک متاع
مخصوص درآنها بفروش میرسد همچنین دراین بازار
متاع روما یعنی (کاتلیک) واسباب تجارت را آنها بسیار
ترقی میدهند ولی دولت انگلیسی ما با بعضی از دول دیگر

این متاع را مایل نیستند

چنانچه ذکر کردم راهی بشهر سماوی از وسط این بلد از همان
بازار پر رونق که در آن بلد واقع است میگذرد و آن کسی که میخواهد
بآن شهر رود از این بلد نگذرد بایست بخارج این دنیا رود

گذشتن مسیح ببازار

امیر الأمراء وقتیکه در این جهان بود از وسط این بلد بوطن
خودش میرفت وگذشتنش هم در روز بازار بود بلی
چنان گمان دارم که بعلزبوب خداوند مخصوص این بازار
بود که او را دعوت مینمود که از باطلیات او بخرد بلی
وقتی که از این بلد میگذشت هرگاه بتعظیم نمودن به بعلزبوب
راضی میشد البته او را خداوند این بازار مینمود بلی چون
امیر الامراء شخص محترم بود بعلزبوب او را از کوچه بکوچه
میبرد و همه مملکتهای جهان را در مدت قلیلی باو نشان داد
که هرگاه ممکن شود آن شخص مبارک را اغوا نماید که باطلیات
او را قیمت نموده بعضی از آنها را بخرد ولی و باین متاعها میل



نخریدن مسیح هیچ چیزی از این بازار

نداشت ولهذا بدون آنکه بقدر یک پول زر برای این
باطلیات خرج نماید از این بلد میگذشت بنا براین این بازار
قدیم است و مدت مدیدی است که برپا شده است
وفی الحقیقه بازار عظیمی است

ورود حاجیان باین بازار

چنانکه گفتم باید حاجیان از وسط این بازار بگذرند
و چنین میکردند همانندم که وارد بازار میگردیدند

همهمه در بازار

همهٔ اهل بازار مضطرب میشدند گویا از جهة ورود
آنها بلد در همهمه بود و آن از چند سبب بود

سبب اول همهمه

اول سبب آنکه حاجیان ملبس بچنان جامهائی بودند
که آن با جامهای تجار این بازار تفاوت داشت لهذا

مقصود از امیر الامراء خداوند ما عیسی مسیح است وقتی که او
هیکل جسمانی را قبول فرموده باهل جهان ظاهر شد شیطان
او را امتحان کرد و تمامی ممالک دنیا و جلال آنها را بوی نشان
داده او را گفت اگر بزمین افتاده مرا سجده نمائی همه

اهل بازار نظر بسیار عظیم بر ایشان داشتند بعضی میگفتند
که آنها ابلهانند و بعضی میگفتند که دیوانه اند و بعضی می گفتند
که اشخاص خارج از رسمند (نامهٔ اول باهل قرنتس باب ۴
آیه ۹ و ۱۰)

سبب دوم

ثانیاً چنانکه از جهت لباس آنها تعجب مینمودند نیز از جهت
زبان آنها هم تعجب داشتند زیرا که کم اشخاص بودند
که میتوانستند زبان آنها را بفهمند اصلاً آنها زبان کنعانی
حرف میزدند ولی آن اشخاصی که این بازار در دست آنها
بود از اهل این جهان بودند لهذا از سر تا سر بازار چون خارجی
بنظر یکدیگر میرسیدند

---

این چیزها را بتو خواهم بخشید ولی خداوند همه
امتحانات او را بتوسط کلام خدا رد نمود و بهیچوجه
میل باین چیزهای دنیوی نکرد (ملاحظه در
انجیل متی باب ۴) آیه ۸) الی ۱۰



سبب سوم

ثالثاً آنچه این تجار را بسیار متعجب میگردانید آن بود که این
حاجیان همه این متاع را حقیر می شمردند و نمی خواستند
که نظر هم بآنها اندازند و اگر دعوت مینمودند که از آنها
بخرند ایشان انگشت بگوش میکردند و فریاد مینمودند
که چشمانم را از نگریستن به بطالت برگردان و بالا می نگریستند
تا آنکه نشان دهند که کسب و تجارتشان در آسمان است
(مزمور ۱۱۹) آیه ۳۷)

سبب چهارم

اتفاقاً شخصی رفتار حاجیان را ملاحظه نموده استهزاءً ایشان را
گفت چه میخواهید بخرید ولی ایشان بنظر با وقار بآن نگریسته
گفتند که حقیقت را میخریم (امثال فصل ۲۳) آیه
۲۳) و این باعث آن شد که حاجیان را بیشتر حقیر شمارند

تمسخر کردن انها حاجیان را

بعضی ایشان را استهزا میکردند و بعضی طعن میزدند و بعضی
ایشان را ملامت میکردند بعضی دیگر از را خواندند که ایشان را
بزنند آخر الامر در بازار همهمه و اضطراب عظیم بدرجه واقع شد

که همه نظام مغشوش گردید و در این حین بی تأمل خبر رسید
بازار رسانیدند که او بزودی پایین آمده بعضی از این پیرزن
دوستان خود را نیز از جانب خود مأمور نمود که آن اشخاصی را
که نزدیک بود آن بازار را خانهٔ ایشان خراب کرده بودند از برای
تفتیش حاضر کنند پس آن اشخاص را حاضر ساختند
و آنانیکه از برای رسیده گی نشسته بودند از آنها پرسیدند
که از کجا آمده اید و بکجا میروید و باین جای غیر معمول در
اینجا چه میکنید ایشان آنها را آگاهی دادند که حاجیان و
مسافران این جهان هستیم و بدولت خود که آن اورشلیم آسمانیست
میرویم (نامهٔ بعبرانیان باب ۱۱ آیهٔ ۱۳ الی ۱۶)
و باهل بلد و تجار آن هم هیچ دست آویزی نداده ایم که
باین طور با ما بدرفتاری نمایند و در سفر ما را زحمت دهند
جز آنکه شخصی از ما پرسید که چه میخواهید بخرید گفتیم که
حقیقت را میخریم ولی آنانیکه از برای تفتیش مقرر شده

تفتیش شدن حاجیان



بودند باور ننمودند جز آنکه گفتند آنها مجنون و یا دیوانه اند
و یا از برای مضطرب نمودن بازار آمده اند لهذا آنها را گرفته
و زدند و چرکین و گل آلوده نمودند. بعد پس آنها را در قفس حبس نموده
تا آنکه تماشاگاه اهل بازار شوند مدتی در آن ماندند و مورد
شوخی و کینه و انتقام اشخاص گردیدند و بزرگان بازار
هم نیز هر آنچه بر ایشان واقع شده میخندیدند ولی
حاجیان متحمل شده دشنام عوض دشنام نمیدادند
بلکه دعای خیر مینمودند و در عوض سخنان بد خوب میگفتند
و در عوض ضرر احسان میکردند بعضی از مردمان بازار
که بیشتر ملاحظه مینمودند و تعصبشان از دیگران کمتر بود
از سبب بدسلوکی علی الاتصال این اشخاص دون نسبت با
بحاجیان شروع بمقاومت و ایراد بر آنها نمودند پس آنها
با ایشان بطور غضب سخنان سخت گفتند و ایشان را چون
مردمان در هش اشخاص بد می شمردند و ایشان را گفتند

باور نکردن از آنها

انداختن آنها را به قفس

دفاع از آنها

بنظر چنین میرسد که از رفقای ایشان هستید و باید از بدبختی ایشان
حصه برید آنها جواب دادند هر آنچه ملاحظه میکنیم ایشان مردمان
ساکت و باوقاری هستند و قصد ضرر هیچکس را ندارند و بسیار
از تجار این بازار بالنسبه باین اشخاصی که بدسلوکی با آنها کرده اند
شایسته تر از آنند که در قفس حبس و مغلول شوند پس بعد از
سخنان چند که از طرفین صادر شد (و در همهٔ این مدت این
مردمان در حضور آنها رفتار عاقلانه و باوقار حرکت مینمودند)
در میان خود بزدن افتادند و یکدیگر را ضرر رسانیدند پس بار
دیگر این دو شخص حقیر را بحضور مفتشین خود آوردند و بر ضد آنها
شکایت کردند و گفتند مرتکب همهمه که در بازار چندی
قبل واقع شد اینها هستند لهذا آنها را بیرحمانه زدند و
با آهن مغلول ساختند و آنها را با زنجیر از برای عبرت
و تهدید دیگران در میان بازار گردش دادند که مبادا
کسی بجهة خاطر آنها سخن گوید و یا خود را با آنها متفق سازد

شکایت کردن از آنها

گردانیدن آنها در بازار





ولی مسیحی و وفادار بیشتر از پیشتر رفتار عاقلانه داشتند وقتی
که بی غیرتی و بیحرمتی بر آنها واقع میشد ایشان آنقدر حلم و صبر را
پیشنهاد خود کردند که بعضی از اهل بازار (ولی کمی از اهل بازار)
میل بطرف آنها کردند این واقعه اهل بازار را بغیظ عظیم تر انداخت
بحدی که مرگ این دو شخص را نتیجه گرفتند لهذا آنها را تهدید
نموده که قفس و زنجیر کفایت آنها را نمیکند بلکه از جهة بدسلوکی
و اغوا نمودن ایشان اهل بازار را باید کشته شوند
پس امر شد که بار دیگر بقفس روند تا وقتی که حکم دیگر بر ایشان شود
لهذا ایشانرا حبس نموده پاهای ایشان را در کنده محکم
کردند
در انجا هم آنچه را که از مژده دهنده دوست امین خودشان
شنیده بودند بخاطر آوردند و از سبب آنچه در بارهٔ
واقعات با آنها آگاهی داده بود در رفتن باین طریق و متحمل
شدن مصائب بیشتر ثابت قدم گردیدند و نیز در این حین که

میل بعضی به آنها

قصد مرگ آنها

دیگر را

دیگر را تسلی میدادند که آنکسی که قسمتش کشته شدن است حصهٔ
بهتر را دارد لهذا هر یک از آنها باطناً خواهشمند آن
بود که آن سرافرازی از آن او گردد ولی خودشان را بارادهٔ
حکمت آن کسی که سلطنت کل را میفرماید سپرده باستغنای زیاده
در حالتی که در آن بودند ماندند تا وقتیکه دربارهٔ آنها ارادهٔ
دیگری جاری شود

پس یک وقتی را که فرصت داشتند مقرر نموده حاجیان را
ازبرای محاکمه بیرون آوردند تا آنکه بر آنها حکم بر عذاب نمایند
چون وقت رسید آنها را نزد دشمنان آوردند و ازبرای
جواب شکایت حاضر نمودند اسم قاضی آقا مبغض الخیر
بود و شکایت نامه از هر دو ایشان یکی و مضمون یکی بود
با وجودی که در بعضی الفاظ تفاوتی داشت و مضمون
از قرار ذیل است

شکایت نامه

ایشان دشمنان و مضطرب کنندگان تجارتند و در بلد



اغتشاشها و جدالها کردند و ایشان شریعت امیر خود را
حقیر شمرده یک طایفه را بسوی خیالهای پرخطر خودشان
مائل گردانیده اند

جواب وفادار

پس وفادار شروع نموده جواب داد که من مخالفت نمودم کسیرا
و بس که آن کس مخالفت نموده است شخصی را که از علیین اعلی آمده است
و نسبت با غتشاش گفت من هیچ نکردم از آنیکه مرد
صلح جوییم اشخاصیکه بطرف ما مائل گردیدند از دیدن حقیقت
و بیجرمی ما بود که میل بهم رسانیدند و آنها از بد به بهتر
رو گردانیده اند و نسبت بپادشاه که دربارهٔ او حرف
میزنند چون او بعلزبوب دشمن خداوند ما هست او را و همهٔ
فرشتگانش را حقیر میشمارم

پس اعلان دادند اشخاصی که ازبرای پادشاه خداوندشان
و برضد محبوس دیوانخانه اگر چیزی دارند بگویند
فی الفور حاضر شده گواهی دهند پس سه شاهد یعنی

حسد و باطل اعتقاد و جویای شکر آمدند و از آنها پرسیدند
که آیا محبوس دیوانخانه را می‌شناسید و از برای پادشاه
خداوند خود برضد او چه دارید که بگوئید

شهادت حسد

پس حسد برخاست و باین مضمون گفت که ای آقایم مدتی است
که این آدم را شناخته‌ام و در این مجلس محترم با قسم شهادت
میدهم که اوست ——

قاضی گفت صبر کن باو قسم دهید

پس او را قسم دادند بعد از آن حسد گفت ای آقایم این آدم
باوجود نیک نامیش یکی از رذلترین دولت ما است
او نه امیر و نه خلق و نه شریعت و نه قاعده را بحساب
میاورد بلکه حتی المقدور سعی میکند همه مردمان را
مبتلا کند به بعضی از توهمات که بخلاف رضائیت
پادشاه است که او آن توهمات را اجمالاً اصول ایمان
و قدوسیت مینامد و تفصیلاً خودم از او شنیدم که گفت





دین مسیح و قواعد ملّه باطلیت ما مطلقاً بضد یکدیگر اند و نمیتوانند
با یکدیگر متفق شوند ای آقایم بتوسط این گفتگو نه فقط همه
اعمال حمیده ما را حکم به بدی میکند بلکه نیز بر ما هم بر مرتکب
شدن آنها حکم میکند

پس قاضی او را گفت آیا چیز دیگر داری که بگوئی
حسد گفت ای آقایم بسیار بیشتر میتوانستم گفتن ولی نمیخواهم
که باعث خستگی مجلس دیوان شوم ولی در صورتیکه لازم شود
بعد از آنکه اشخاص دیگر ادای شهادت خود کردند بجهة اینکه
مبادا چیزی از برای هلاکت او کم شود دایره شهادت
خود را بر خلاف او وسعت میدهم پس او را امر کردند
که بکنار بایستد

پس باطل اعتقاد را خوانده او را امر کردند که شخص محبوس را
بنگر بعد پرسیدند از برای پادشاه خداوندشان برضد
این شخص چه دارید که بگوئید پس او را قسم دادند و او شروع

شهادت باطل اعتقاد

نموده باین طور گفت

باطل اعتقاد گفت ای آقایم زیاد شناسائی در بارهٔ این
شخص ندارم و نیز میل ندارم که او را زیاد بشناسم ولی
از قدری صحبت در چند روز قبل که با او در این بلد داشتیم
دانستم که او مرد بسیار مفسدی است زیرا که در آن وقت
با او گفتگو داشتم از او شنیدم که مرا میگفت دین شما
هیچ چیزی نیست و چنان است که آدمی بتوسط آن
بهیچ وجه خدا را خشنود نمیتواند ساخت وای آقایم آقا
بسیار خوب میداند که از این گفتگوی او چه نتیجه لزوماً
حاصل میشود یعنی که ما تا باین وقت عبادت عبث کرده بودیم
و تا بحال در گناه خود مانده ایم و آخر الامر محکوم بعذاب
خواهیم بود و این است آن شهادتیکه در بارهٔ
او داشتم

پس چوپان شکر قسم داده امر کردند که از برای پادشاه





خداوند خودشان بر خلاف شخص مجوسی در دار القضا
آنچه دارد بگوید

شهادت چوپان شکر

چوپان شکر گفت ای آقایم وای شما همه نجیبان مدتیست
این شخص رذل را شناختم و چیزهائی را که نباید آنها را ذکر کرد
از او شنیدم زیرا که بعلاوه بوب امیر شریف ما را
طعن میزد و نیز در بارهٔ دوستان محترم او بحقارت
سخن میگفت و اسم آن دوستان از این تفصیل است

آقایان گناهان

آقا پیرمرد  آقا لذت جسمانی  آقا عیاش  آقا
خواهشمند جلال باطل  پیر آقایم شهوت پرست
آقا طامع با همه سایرین اشراف ما و علاوه بر این میگفت
هرگاه همه مردمان هم خیال من میشدند در صورت
امکان یکی از این اشراف بعد از این در این بلد یافت
نمیشد و نیز نمی ترسید ای آقایم که بر شما طعن زند که
الحال شما از برای قضاوت او مقرر شدید و شما را

یک شریر شقی میخواند و بسیار از امثال این نامهای
زشت که با آنها اکثر از اشخاص نجیب ما را گل آلوده
میکرد میخواند

وقتی که جویان شکر حکایت خود را بانجام رسانید قاضی
روبجوبس دار القضاء کرده گفت ای گمراه مرتد خائن
آیا آنچه را که این نجبای امین در بارهٔ تو شهادت دادند
شنیدی

جواب وفادار

وفادار گفت آیا ماذونم در بارهٔ خود چند کلمه بگویم
قاضی گفت ای فقیر حقیر تو شایستهٔ آن نیستی که بیشتر از
این زنده بمانی بلکه شایستهٔ آنی که در همین مکان معجلا کشته
شوی ولی تا همهٔ مردمان ملایمت ما را نسبت بتو
ملاحظه نمایند ای گمراه رذل آنچه از برای گفتن داری
بگو بشنویم

وفادار گفت پس در جواب آنچه مستر حسد گفته است





این را میگویم که هرگز خبری غیر از این نگفتم که همهٔ احکام
و شریعت و قاعده و یا خلقتی که تماما بر ضد کلام خدا باشند
مطلقا بر خلاف دین مسیح هستند اگر در این گفتگو خلاف
کرده ام مرا در خطایم ملزم سازید و حاضرم که در اینجا در حضور
شما اقرار بخطا هم کنم

نسبت بشاهد دوم یعنی مستر باطل اعتقاد و شکایت او
بر خلاف من جواب میدهم که این را گفتم و بس که در عبادت
خدا ایمان الهی لازم است و هیچ ایمان الهی بدون الهام
الهی نسبت باراده خدا نمیتواند شد لهذا هرچه در عبادت
خدا داخل کنند که متفق بالهام الهی نباشد معمول نمیتواند
شد مگر توسط ایمان انسانی که آن ایمان از برای حیات
ابدی مفید نخواهد بود

نسبت بآنچه جویان شکر گفته است میگویم (از اسامی
طعن آمیز و امثال آنها کناره جسته) که امیر این بلد با همه

عوام الناس و تبعهٔ او که این شخص نجیب ذکر کرده است در
جهنم بودن ایشان بیشتر شایستگی دارد که در این دولت و بلد
بوده باشند خدایا بر من رحم کن

بیان نمودن قاضی شهر

پس قاضی باشخاصیکه در مجلس از برای رسیدگی نشسته
بودند رو کرده بآنها گفت (که آنها همهٔ مدت از برای شنیدن
و ملاحظه کردن در مجلس حاضر بودند) ای صاحبان نجیب که
بجهة رسیدگی در مجلس حاضرید این مرد را که چنین همهمهٔ
بزرگ در این بلد از جهة خاطر او واقع شده می بینید
و نیز آنچه را این صاحبان نجیب معتبر بر ضد او شهادت
دادند شنیدید و نیز جواب و اقرار او را شنیدید
حال اختیار در دست شما است که او را بدار آویزید
و یا جان او را خلاص کنید و لیکن مناسب می بینم که
شما را نسبت بشریعت خودمان تعلیم دهم
در ایام فرعون کبیر نوکرامیر نا حکمی صادر شده





که مبادا اشخاص خارج از دین او زیاد شوند و از او قوی تر
گردند ذکور آنها بر رود خانه انداخته شوند و نیز در ایام نبوکد
نصر کبیر یعنی بخت نصر نوکر دیگر او حکم صادر شد که
هر کس که نیفتد و سجده ننماید در حضور صورت زرینی او
در تنور آتشین افکنده خواهد شد و نیز در ایام داراییوس
یعنی داریوش حکم صادر شد که هر کس در مدتی از خدای
غیر از خود او درخواست نماید در شیرخانه انداخته
شود (سفر خروج فصل اول دانیال فصل ۳ و فصل ۶)
و حال این باغی مضمون این شریعتها را نه تنها در فکر و بس
(که تحمل آن سزاوار نیست) بلکه در گفتار و رفتار هم تجاوز
نموده است البته متحمل اینها نباید شد زیرا که شریعت
فرعون و حکم او بنیادش بر ظن بوده است تا آنکه رفع
ضرر نماید و جرمی تا آن حین بظهور نرسیده است ولی در
اینجا جرم ظاهر شده است و نسبت بحکم دوم و سوم شما

می بینید که این شخص برخلاف دین ما مباحثه میکند و ازسبب
خیانتیکه الحال اقرار کرده است شایسته است
که مقتول گردد

پس اشخاصیکه ازبرای رسیدگی نشسته بودند بیرون
رفتند و اسامی آنها ازقرار مذکور است

مصنف این کتاب حکایت خود را بروفق قاعدهٔ آن طرف زمین قرار
داده است وقتی که شکایت برخلاف کسی در دیوانخانه کرده شود
و برا حاضر می کنند و دوازده نفر شخص امین را انتخاب واختیار می کنند
واسم این دوازده نفر در زبان انگلیسی (جوری) هست و باینها
قسم میدهند که باید بروفق شهادت نتیجه بگیرند
پس اینها در حضور قاضی نشسته شاهدان طرفین را
حاضر می کنند بقاعدهٔ دیوانخانه از شاهدان
استفسار میشود پس ازان قاضی در حضور این دوازده
نفر شریعت را بیان می کند و بر این دوازده نفر است





اسامی شرفوم مذکان

مستر مرد کور مستر هیچ خوب مستر بدخواه
مستر محب شهوت مستر حیوة بدون بستگی شریعت
مستر سرکش مستر بلند پرواز مستر کینه مستر دروغگو
مستر بی رحم مستر منبغض النور مستر بی اصلاح همهٔ
اینها رای خاص خود را برخلاف وفادار در میان خودشان
برقرار داشتند و بعد یکدل شده مصلحت چنان دیدند
که رای خود را در حضور قاضی چنین گویند که او مجرم است
واول در میان خودشان مستر مرد کور رئیس آنها گفت
آشکار می بینم که این شخص مرد بدعت گذاری است و بعد

که بموافق شهادتی که شنیده اند متفق شده نتیجه
گیرند و دیوانخانه بگویند که شخص محبوس
این گناهی را که در شکایت نامه ثبت است کرده است
و یا نکرده است و هرگاه این دوازده نفر بگویند که این گناه را کرده است
تکلیف قاضی است که بر مقصر عذاب معین شدهٔ شریعت را حکم نماید

از آن مستر هیچ خوب گفت چنین شخص پست را از روی
زمین بردارید مستر بدخواه گفت بلی بردار زیرا که صورت
او را هم دوست ندارم که ببینم مستر محب شهوت گفت
هرگز متحمّل او نمیشدم مستر حیوة بدون تسلی بشریعت گفت
من هم متحمّل او نمیشوم زیرا که همیشه او حکم برخلاف رفتار
من میکرد مستر سرکش گفت او را بدار آویز بدار او ویزن
مستر بلند پرواز گفت مرد رذل پستی است مستر
کینه گفت دلم بر ضدّ او میجهد مستر دروغگو گفت او
مکّار است مستر بیرحم گفت عذاب شایستهٔ او از دار آویختن
بالاتر است مستر مبغض النور گفت او را از میان برداریم
بعد از آن مستر بی اصلاح گفت هرگاه تمام عالم بمن
بخشیده شود هرگز با او صلح نخواهم کرد لهذا گفتند
رأی خود را چنین گوئیم که او مجرم و مستحق مرگست
و چنین گفتند لهذا فی الفور بر او حکم شد از جائی

نتیجه گرفتن ایشان بر قتل وفادار





که هستی باید بانجائی که از آنجا آورده بر ده شوی و در آنجا
به بیرحمی که فوق آن وجود نیافته کشته شوی

کشتن وفادار را به بیرحمی

لهذا او را بیرون آورده تا بر وفق شریعت خودشان
رفتار نمایند اوّلاً او را تازیانه زدند و بعد مشت و پس از آن
با کارد گوشت او را بریدند و بعد او را سنگسار کردند و بعد
نوک شمشیر باو فرو میکردند و آخر الامر او را بدار بسته بسوزانیدند
تا خاکستر گردید باین طور کار وفادار بانجام رسید
پس دیدم یک عرّاده دو اسبه در عقب آن گروه از
برای وفادار حاضر بود همانندم که دشمنان کار وفادار را
بانجام رسانیدند وفادار در عرّاده قبول شده فی الفور
در میان ابرها با شیپور از راه نزدیکتر بسوی دروازه
سماوی او را بالا بردند ولی مسیحی را قدری مهلت
داده امر شد که بار دیگر بزندانش برند و در آنجا مدّتی ماند
ولی آنکسی که حاکم همه چیزهاست از اینکه قوّهٔ غیظ

محبوس شدن مسیحی مجدداً

آنها در دست او چنین مقدر کرد که در آنوقت مسیحی
از دست آنها خلاصی یافته راه خود را پیش گرفت
و در رفتن چنین میخواند

خلاص شدن مسیحی از زندان

در ره دوست عجب مهر وصفا آوردی
چون وفا کردی هم اقرار وفا آوردی
بی وفایان چو گدایان بدر دوزخ بیخبر
تو تهی رو بسوی قرب رضا آوردی
بیوفا ز آتش دوزخ بگداز د جانش
باوفائی تو که رو سوی منا آوردی
قدر حق تو وفادار چند امیداند
تشنه لب رو بسوی آب بقا آوردی
وجد کن شاد شو و هم بسرا چند سرود
زندگی ابد از مهر و وفا آوردی
گرچه گشتند ترا فرقهٔ بی مهر و وفا





اسم خود زنده براین ارض و سما آوردی

حال در رؤیایم دیدم که مسیحی به تنهائی بیرون نرفت
زیرا که شخصی امیدوار نام بود (که از ملاحظهٔ گفتار و رفتار
مسیحی و وفادار در حین مصائبشان در بازار امیدوار
گردیده بود) که خود را بمسیحی ملحق نمود و بعهد برادرانه
داخل شده او را گفت رفیق شما خواهم شد
پس یک شخصی از برای شهادت بحق مرد ولی دیگری
از خاکسترش برخاست تا آنکه رفیق مسیحی در حجش
باشد این امیدوار مسیحی را گفت که در بازار بسیار از
مردمانی هستند که فرصت یافته از عقب ما
خواهند آمد

رفیق دیگر مسیحی

متابعت دیگری از خاص

چنین دیدم که از بازار خارج شده طولی نکشید که شخصی
نیات خاص نام که از جلو آنها میرفت رسیدند پس باو
گفتند ای آقا از کدام دولت هستید و از این راه

رسیدن به نیات خاص

مخفی داشتن اسم خود

تا کجا میروید او با نها گفت از بلد خوش حرف آمدم و بشهر شما وی میروم ولی اسم خود را با آنها نگفت

مسیح گفت از بلد خوش حرف هستید آیا شیئی خود در آنجا سکنا دارد

نیات خاص گفت بلی امیدوارم که دارد

مسیح گفت ای آقا استدعا آنکه شما را بچه نام خوانم

نیات خاص گفت من نزد شما غریبم چه شما هم نزد من غریبید اگر از این راه میروید از مصاحبت شما خشنود میشوم واگرنه بهمین باید اکتفا کنم

مسیح گفت درباره بلد خوش حرف شنیدم چنانکه بخاطرم هست میگویند که جای دولتمندی است

نیات خاص گفت بلی یقین شما باشد و در آنجا بسیار





خویشان نیات خاص

خویشان دولتمند دارم

مسیح گفت جسارت میکنم واستدعا مینمایم که خویشان شما در آنجا کیانند

نیات خاص گفت قریب همه بلد مخصوصاً آقایم روگردان و آقایم خادم زمان و آقایم خوش حرف که آن بلد از اجداد او در ابتدا نام یافته است و نیز مستر ملایم مرد و مستر دورو و مستر هیچ چیز و واعظ محلۀ ما مستر دو زبان که او برادر مادرم از طرف پدرش بوده است و حقیقتاً بشما میگویم که شخص نجیب و در رتبه خوب هستم ولی جدم کشتیبان بود که او بیک سمت نگران بود و کشتی را بسمت دیگر میراند و اکثر از ملک خود را بواسطه این شغل تحصیل نمودم

مسیح گفت صاحب زن هستید

زن او

نیات خاص گفت بلی زوجه ام زن بسیار باعصمتی

ودختر زن باعصمتی است که او دختر خانم مزوره نام است لهذا از خانوادهٔ بسیار محترم است وبچنین آداب و مرتبه رسیده است که هم با میر وهم بدهقانی میداند چگونه باید رفتار کند صحیح است که ما در دین با آن اشخاصی که دقیق ترند قدری تفاوت داریم ولی در دو مطلب کوچک

تفاوت دمیحی با نیات خاص

اوّل هرگز برخلاف باد و مدّ وجزر حرکت نمی کنیم دوّم در وقتیکه دین با نعلین نقره روان است غیرت زیاد داریم واگر آفتاب درخشان است وخلق دین را تجلیل مینمایند دوست داریم که در کوچها با او گردش نمائیم

پس مسیحی قدری بکنار راه بسوی رفیقش امیدوار رفته گفت بخاطرم میرسد که این شخص نیات خاص از بلد خوش حرف است واگر همان باشد در مصاحبت خود





مکاری را داریم که بدتر از او در همهٔ این اطراف ساکن نیست پس امیدوار گفت از او بپرس مطنه از اسم خود خجل نمیشود پس مسیحی بار دیگر بسوی او رسیده گفت ای آقا چنین گفتگو می کنید که گویا شما از همهٔ عالم بیشتر دانش دارید واگر اشتباه نکنم چنین بنظرم میرسد که نصف مظنه را در بارهٔ شما دارم آیا اسم شما مستر نیات خاص از بلد خوش حرف نیست

نیات خاص گفت این اسم من نیست لیکن این اسم خفیفی است و بعضی از آنانی که متحمل من نمیشوند این اسم را بمن گذارده اند و باید راضی شوم که آنرا چون ملامت متحمل شوم بطوریکه مردمان خوب دیگر پیش از من این طور اسمها را متحمل شدند

مسیحی گفت آیا هیچ سببی و دست آویزی بمردمان نداده اید که شما را باین اسم خوانده اند

نیات خاص گفت هرگز ندادم بدترین چیزیکه کاسبی
مرتکب شدم که آنها را سبب ودست آویز داده
که این اسم را بر من نهادند این بود که همیشه نصیب
وقسمت داشتم که فکرم را با قاعده حالی زمانها هرچه
اقتضا کند مطابق سازم وبختم چنین بود که باین
طور منفعت می بردم اگر این چیزها بجانب
من انداخته شود آنها را چون برکت شمارم ولی کینه ورزان
از آن جهت بار ملامت بر من نیفکنند

مسیحی گفت فی الجمله فکر کردم که شما همان مردید
که در بارهٔ او شنیده ام وآنچه فکر میکنم بشما بیان
نمایم اینست که میترسم این اسم در حقیقت با شما
مناسبتی داشته باشد باوجودی که راضی نیستید ما
چنین باور کنیم

نیات خاص گفت خوب اگر شما چنین توهم نمائید چاره





ندارم اگر شما مرا برفاقت خود قبول کنید مرا مصاحب خوشی
خواهید یافت

مسیحی گفت اگر همراه ما آئید باید برخلاف باد وجزر روند آئید
وچنین در یافتم که این برخلاف میل شما است ونیز باید که دین را
در ژنده‌ها چون در نعلین نقره قبول کنید ودر وقتی که با آهن بسته
شده مثل آنکه در کوچها به تجلیل میخرامد باید در برابر آن بایستید

نیات خاص گفت باید شما بر من بار ننهید و بر ایمانم خداوندی
ننمائید مرا باختیار خود واگذارید و بگذارید که همراه
شما بیایم

مسیحی گفت نه یکقدم بیشتر نمیگذارم جز آنکه در آنچه بیان
نمودم مثل ما رفتار کنید

پس نیات خاص گفت هرگز اعتقاد قدیم خود را ترک نخواهم
کرد زیرا که آنها بی ضرر ومفیدند اگر همراه شما نیایم همان طور
که پیش از رسیدن بشما کرده ام باید آغاز کنم یعنی همراه

جدا شدن او

خود روم تا وقتی که بمن رسد که از مصاحبت من خشنود گردد
پس در رؤیایم دیدم که مسیحی و امیدوار او را ترک نمودند
و مسافتی را در میان خود شان قرار دادند ولی یکی از آنها بعقب
نظر کرده دید سه مرد در عقب مستر نیات خاص میآیند و چون
باو رسیدند بتعظیم بسیار او آنها را سلام کرد و آنها نیز او را
تمجید نمودند و اسم آن مردمان این است مستر دنیادار مستر پول دوست

تحصیل رفقای دنیا

مستر نگاه دارنده همه که مستر نیات خاص سابقاً همه آنها را می
شناخت زیرا که قبل از تکلیف همدرس یکدیگر بودند و از شخصی
مستر آخذ تعلیم میگرفتند که او در بلد سود دوست نام معلّم مدرسه
بود و آن بلد بازاری است که در ولایت طامع در طرف
شمال است این معلّم ایشان را صنعت اخاذی یا بتوسط زور
یا بگول یا چاپلوسی یا بدروغ یا بصورت دینداری تعلیم میداد
و این چهار شخص بحسب آنقدر ترقی در صنعت معلّم خود کرده
بودند که ایشان هر یک قادر بودند که چنین مدرسه بر پا دارند



چون یکدیگر را چنانکه گفتیم سلام کردند مستر پول دوست
بمستر نیات خاص گفت آن اشخاصی که در راه جلو ما میباشند
کیانند زیرا که در این حین مسیحی و امیدوار در چشم انداز
ایشان بودند

بیان نیات خاص حاجیان

نیات خاص گفت دو مرد از دولت بعیده هستند که بقاعده
خودشان بحج میروند
پول دوست گفت وای چرا نه ایستادند که مصاحب خوب
ما شوند زیرا که آنها و ما و شما نیز ای آقا چنین امیدوارم
که همه بحج میرویم
نیات خاص گفت البته بحج میرویم امّا مردمان در جلو ما چنان
سخت اند و خیالات خود را آنقدر دوست دارند
و نیز تصورات دیگران را آن قدر سبک میشمارند که
شخص هر قدر خداترس باشد اگر در همه چیزها همراه ایشان
نجهد او را تماماً خارج از رفاقت خود می کنند

مستر نگاه دارنده همه گفت آن بد است ولی درباره بعضی میخواهیم که بافراط عادل میباشند وسختی چنین اشخاص برخود ایشان غالب است ودرباره همه اشخاص غیر از خودشان قضاوت کرده حکم به بدی مینمایند ولی استند عاآنکه تفاوتی که شما وایشان داشتید بگوئید درچه وچند بود

نیات خاص گفت آنها بقاعده سرکش خودشان نتیجه میگیرند که تکلیف است در همه هواها بسفر خود شتابند قاعده من اینست که از برای باد ومد وجزر صبر کنم وقاعده آنها این است که برای خدا همه چیزها را یکدفعه بخطر اندازند وقاعده من این است قواعد را بکار برم که حیات ومال خود را سالم گردانم وقاعده آنها این است که خیالات خود را محکم نگاه دارند با وجودی که همه مردمان دیگر بضد آنها باشند ولی قاعده من این است که دین را قبول کنم در آن چیزی وبقدریکه ازمنه وسلامتی خودم متحمل آن تواند شد آنها دین را قبول می کنند وقتی که در ژنده ها



وحقارت باشد ولی من آنرا قبول میکنیم وقتیکه در نعلین نقره در روشنائی آفتاب بتجلیل بخرامد

مستر دنیادار گفت بلی ای مستر نیات خاص خوب اینجا تامل نمائید زیرا که اعتقاد من این است آن شخصی که اختیار نگاه داشتن آنچه را که تحصیل نموده است داشته باشد وآنقدر نادان شود که آنرا گم نماید آن شخص را ابله وبی شعور میشمارم باید چون ماران دانا شویم بهتر آنست که علف را در وقتی خشک نمائیم که آفتاب درخشان باشد می بینید که چگونه مگس عسل در زمستان ساکت است وخود را حرکت نمیدهد مگر در وقتی که منفعت با لذت داشته باشد وخدا بعضی از اوقات باران وبعضی از اوقات روشنائی آفتاب را میفرستد اگر آنها چنین ابلهان باشند که در باران راهی شوند باشند ولی ما قانع بشویم که هوای خوش همراه خود داشته باشیم زیرا که اعتقاد من این است آن دین را بهتر می پسندم که با سلامتی برکات خوب که از خدا

بما بخشیده شده همراه آید زیرا کسی که عقل بر او غالب است تصور
غیر از این را نمیتواند کرد که چون خدا چیزهای خوب این دنیا را
بما عطا فرموده است اراده او چنین است که آنها را برای
او نگاه داریم ابراهیم و سلیمان در دینداری دولتمند گردیدند
و ایوب میگوید که مرد خوب طلا را چون خاک جمع خواهد نمود
ولی اگر آن اشخاص جلو ما چنین شوند که شما آنها را بیان نمودید
آن شخص عاقل مثل آنها نباید شود

مستر نگاه دارنده همه گفت گمان دارم که در این امر همه ما متفقیم
لهذا بیشتر از این حرف درباره آن لازم نیست

پول دوست گفت نه حقیقة در این خصوص بیشتر از این حرف
لازم نیست زیرا آنکسی که نه کلام خداوند را و نه حکم عقل را
باور کند (می بینید که هر دو در طرف ما است) نه آزادی و
نه سلامتی خود را میجوید

نیات خاص گفت ای برادرانم همه ما بحج میرویم چنانکه می بینید

واز برای



سؤال نیات خاص

و از برای آنکه خود را از چیزهائی که بد است بهتر محفوظ داریم
مرا اذن دهید که این سؤال را از شما نمایم فرض نمائید که
یک مرد یا یک واعظ یا یک کاسب یا غیره فرصت تحصیل
نمودن برکات این حیات را داشته باشد ولی بهیچوجه نتواند
آنرا بچنگ آورد جز اینکه صورتا در بعضی از نقطهای دین که
سابقا درباره آنها ممارست ننموده حال زیاده از قاعده
در آنها متعصب گردد آیا آن تعصب را اسباب تحصیل نمودن
مقصود خود نمیتواند سازد و با وجود آن یک مرد امین
راستی شود

پول دوست گفت آخر سؤال شما را در یافتم و هرگاه این
اشخاص نجیب التفات فرموده اذن دهند سعی می کنم که
از برای شما جوابی صورت دهم اول در جواب سؤال شما
نسبت بواعظ میگویم فرض کنید واعظی مرد شایسته است
ولی محل وعظ او کم منفعت است و در نظر او یک محل

بسیار بزرگتر و جائیکه بسیار برتری بر محل حالیه دارد آید
و نیز حال فرصت تحصیل آنرا هم دارد ولیکن از برای بچنگ آوردن
آن باید بیشتر مشغول تحصیل علوم گردد و وعظ خود را کمتر
نموده و بیشتر غیرت در وعظ داشته باشد و چون سرشت
اهل آن محل چنین لازم دارد که او بعضی از اصول خود را
تغییر دهد من سببی را نمی بینم که آن شخص واعظ آن کار را
بکند بشرطی که بآن محل دعوت شده باشد. بلی بیشتر از این
هم میتواند بعمل آورد و با وجود آن مرد امین شود و آن
چگونه است

۱) آنکه خواستن واعظ محلی را که منفعت عمده تر دارد حلال است
و انکار این ممکن نیست چونکه از جانب خدا تدبیر باو داده شده است
پس در صورتی که قادر است میتواند آنرا تحصیل نماید و بحکم عقل
روحانی خود هیچ پرسش بکند

۲) آنکه خواهش او از برای آن محل وعظ او را بیشتر مشغول





تحصیل علوم و یا غیرت مندتر در وعظ میگرداند و غیره لهذا
او را مرد بهتر میسازد بلی باعث آن میشود که قوه اصلی خود را
ترقی دهد که آن موافق اراده خدا است

۳) آنکه او با سرشت اهل محل خود متفق شده بعضی از اصول خود را
تغییر دهد که آنها را خدمت نماید این گواهی میدهد (۱) آنکه
او را سرشتی است که او انکار هوای نفس خود را کرده (۲) آنکه
رفتار او شیرین و دلکش است (۳) آنکه از این جهات از برای
کار واعظی لایق تر است

۴) پس نتیجه میگیریم واعظی که کوچکتر را بزرگتر عوض کند از جهة این
او را نباید طامع شمرد ولی بهتر آنست چونکه در قوه اصلی
و مواظبت ترقی میکند باید چنین شمرده شود که او کسی است که
بکار خود پرداخته است و فرصت احسان کردن را هرگاه بدست
او افتد بکار میبرد

حال نسبت بقسمت دوم مسئله یعنی درباره کاسب که آنرا ذکر کردید

جواب دهیم فرض کنید کاسبی را که فروشش در جهان کم باشد
ولی اگر متدین شود بازارش رونق میگیرد و زن دولتمندی تحصیل
مینماید و مشتریان بهتر و بیشتر از سابق بدکانش میآیند حقیقتاً
در آن نمی بینم که این کار مطابق شریعت نباشد و آن چگونه است

۱) آنکه متدین شدن بوساطت هرچه باشد نیک است

۲) آنکه تحصیل نمودن زن دولتمند و یا رونق یافتن دکان
حرام نیست

۳) آنکه علاوه بر این شخصی که بتوسط متدین شدن اینها را تحصیل نماید
از اشخاص خوب هم بتوسط خوب گردیدنش آنچه را که خوب است
تحصیل مینماید پس اینجا است زن خوب و مشتریان خوب و منفعت
خوب و همه اینها بتوسط متدین شدن که خوب است تحصیل میشود
لهذا متدین شدن از برای تحصیل همهٔ اینها مقصود خوب و
فایده مند است

این جوابی که مستر پول دوست بسؤال مستر نیات خاص داد نزد





همهٔ آنها مورد تحسین گردید لهذا نتیجه گرفتند که فی الجمله این جواب
بسیار صحیح و پر منفعت است چون گمان کردند که هیچکس قدرت
انکار آنرا ندارد و مسیحی و امیدوار هم از آنها آنقدر دور
نبودند که صوت آنها را نشنوند همان دم متفق شدند که مسیحی
و امیدوار رسیده با این مسئله بآنها حمله نمایند زیاد خواهشمند
این بودند زیرا که سابقاً آنها مخالف مستر نیات خاص بودند
پس از عقب آنها فریاد نمودند و آنها ایستاده ساکت ماندند
تا ایشان بآنها رسیدند و اینها مادامی که میرفتند مقرر داشتند
که مستر نیات خاص این مسئله را با آنها طرح نماید بلکه مستر پیر
دنیادار از آنها این مسئله را سؤال نماید زیرا که گمان میکردند
که جواب ایشان بمستر دنیادار با آن حرارتی که در میان مستر
نیات خاص و آنها قدری پیش در وقت جدا شدن بر افروخته
شده بود نمیشود

پس بآنها رسیدند و بعد از سلام مختصری مستر دنیادار به مسیحی

ورفیقش این مسئله را سؤال نمود و آنها را امر کرد که هرگاه قدرت دارید جواب دهید

جواب مسیحی

پس مسیحی گفت یک طفلی در دین میتواند ده هزار چنین مسئلها را جواب دهد زیرا که هرگاه پیروی نمودن مسیح از برای نان حرام است چنانکه هست (انجیل یوحنا باب ۶) آیه ۲۶) چه قدر بیشتر مکروه است که مسیح و دین را وسیلهٔ تحصیل و تعیش دنیا سازد و نمی یابیم غیر از قبایل و ریاکاران و دیوان و جادوگران که این اعتقاد را داشته باشند

۱) قبایل این اعتقاد را دارند زیرا که حمور و شکیم مایل به دختر و کلهای یعقوب شدند و دیدند که راهی غیر از این نیست که با آنها برسند الا آنکه مختون کردند رفقای خود گفتند اگر هر ذکوری از ما مختون شود بطوریکه آنها مختونند آیا دواب و اموال و همه بهایم ایشان از آن ما نخواهد شد قصد آنها این بود که دختران و دواب ایشان را تحصیل نمایند دین آنها را وسیله بود که بکار





برده با آنها برسند همه حکایت را در سفر تکوین باب ۳۴) آیه ۲ الی ۲۴ بخوانید

۲) دین فریسیان ریاکار همچنین بود که نمازهای طولانی ایشان تخته روپوش کارشان بود ولی مقصودشان تحصیل نمودن خانهای بیوه زنان بود و حکم از جانب خدا بر ایشان بعذاب عظیم تر بود (متی باب ۲۳) آیه ۱۴)

۳) دین یهودا و دیوا آسا همچنین بود او از برای کیسه متدین بود تا آنکه آنچه بکیسه انداختند مالک شود ولی او گم گردید و بدور انداخته شد فی الحقیقه فرزند هلاکت بود

۴) دین شمعون جادوگر هم چنین بود زیرا که خواست روح القدس را داشته باشد تا آنکه بتوسط آن تحصیل پول نماید و حکم بر او بفرمایش پطرس مطابق قصد او بود (اعمال حواریان باب ۸) آیه ۱۸ الی ۲۳)

۵) این از خاطرم بیرون نمیرود یعنی شخصی که دین را بجهة دنیا

قبول کند دین را بجهت دنیا خواهد فروخت زیرا آنقدر که یقین است
قصد یهوداه در متدین گردیدن دنیا بود نیز همانقدر یقین است
که دیماز او نیز آقایش را هم بجهت دنیا فروخت لهذا جواب دادن
باثبات و درستی مسائل شما و چنان فهمیدم که شما جواب بر
اثبات داده اید و درستی و قبول کردن چنین جواب که راست
باشد قبائلی است ریاکاری است و شیطانی است و جزای شما مطابق
اعمال شما خواهد بود

پس آنها نظر کنان بیکدیگر ایستادند از برای جواب دادن مسیحی
چیزی نداشتند که بگویند و امیدوار نیز صحت جواب مسیحی را
پسندید و خاموشی عظیم در میان ایشان افتاد مستر تیات
خاص و رفقایش حیران شده بعقب افتادند تا آنکه مسیحی
و امیدوار جلو آنها بروند پس مسیحی برفیقش گفت هرگاه این
اشخاص قدرت ندارند که متحمل حکم انسان شوند حکم خدا را
چه خواهند کرد و هرگاه خاموش مانند وقتی قالبان خاکی





برآنها حکم کنند در وقتیکه شعلهای آتشین سوزنده آنها را
تنبیه کند چه خواهند کرد

پس مسیحی و امیدوار از آنجا جلو افتادند و میرفتند تا زمین مسطح
نرمی که اسم آن آسودگی بود رسیدند که از آنجا با خشنودی
زیاد راه می پیمودند ولی آن زمین تنگ بود لهذا بزودی
از آن عبور نمودند در آن طرف زمین مسطح تل کوچکی که اسم
آن نفع و در آن معدن نقره بود و چون آن قسم معدن کمیاب
بود بعضی از آنانیکه از آن راه میرفتند برگشته که آنرا تماشا
کنند چون زیاد نزدیک بدهان گودال آن میرفتند
زمین از اینکه اعتباری نداشت می شکست و آنها تلف
میشدند و بعضی ناقص میگردیدند و تا روز وفاتشان بهبودی
از برای ایشان نبود

پس در رویایم دیدم روبروی معدن قدری از راه منحرف
شخصی دیماس نام ایستاده (بصورت شخص نجیبی) که عابرین

کم بودن آسودگی مسیحیان در این جهان

خطر از نفع

خواندن دیماس مسیحی و امید وار را

این راه را میخواند که بیائید و ببینید و این شخص مسیحی و رفیقش را
گفت آی برگردید اینجا بیائید چیزی را بشما نشان دهم
مسیحی گفت چه چیز آنقدر شایستگی دارد که از برای دیدن
آن ما را از راه منحرف گرداند
دیماس گفت در اینجا معدن نقره است و بعضی اشخاص از جهة منفعت
آنرا می کنند هرگاه اینجا آئید بزحمت کمی تدارک زیادی بجهة خود
تحصیل خواهید نمود

مایل بودن امید وار برفتن

پس امید وار گفت برویم ببینیم
مسیحی گفت خیر من نمی آیم درباره این مکان و اینکه چگونه
اشخاص بسیار در اینجا تلف شده اند قبل از این حرفهائی شنیده ام
و علاوه بر این آن گنج از برای اشخاصیکه آنرا میجویند دامیست
زیرا که در حج آنها را زحمت میدهد
پس مسیحی دیماس را خوانده گفت آیا آن مکان خطرناک نیست
آیا در حج اشخاص بسیار را زحمت نداده است





دیماس گفت نه بسیار خطرناک نیست جز آنانیکه غافلند ولی مادامیکه
میگفت رویش از خجالت سرخ شده بود
پس مسیحی امید وار را گفت یکقدم بآن طرف حرکت نکنیم خط راه
خود را نگاه داریم
امید وار گفت شما را خاطر جمع میکنم وقتی که بنیات خاص باینجا برسد
اگر ویرا دعوت کند بطوریکه ما را دعوت کرد او منحرف شده از
برای ملاحظه بآنجا خواهد رفت
مسیحی گفت در این شکی نیست زیرا که اعتقاداتش او را بآن طرف
خواهد برد و از صد نفر یکی است که در آنجا تلف نشود
پس بار دیگر دیماس فریاد کرده گفت آیا نمی آئید و ملاحظه نمیکنید

عتاب مسیحی دیماس را

پس مسیحی جواب آشکارا داده گفت ای دیماس تو دشمن راههای
مستقیم خداوند هستی و الحال یکی از قاضیان اعلیحضرت از
جهة منحرف گردیدنت بر تو حکم به بدی نموده است (نامه ۲
به تیموتیئوس باب ۴ آیه ۱۰) و چرا در جستجوی آنی که ما را بهمان

مؤاخذه داخل نمائی علاوه براین هرگاه منحرف شویم پادشاه خداوند ما البته آنرا خواهد شنید ودر جائی که باید بجرئت در نزدش بایستیم مارا بخجالت خواهد انداخت

بار دیگر دیماس فریاد کرده گفت من هم یکی از رفقای شمایم اگر قدری تأمل نمائید با شما خواهم آمد

پس مسیحی گفت اسمت چیست آیا همان نیست که بآن ترا خواندم

دیماس گفت بلی اسمم دیماس است و پسر ابراهیمم

مسیحی گفت شمارا می‌شناسم گیحزی جد شما و یهوداه پدر شما بود و بر اثر قدمهای آنها قدم زدید شوخی شیطانی است و بس که آنرا بکار میبری پدرت چون خائن بدار آویخته شد و تو شایستگی جزای بهتر از آنرا نداری (کتاب دوم ملوک فصل ۵) آیهٔ ۲۰) الی ۲۷ (متی باب ۲۶) آیه ۱۴ و ۱۵ و ۴۷) الی ۴۹) خاطر جمع باش وقتی که بپادشاه برسیم ازاین رفتارت اورا خبر خواهیم داد پس براه خود رفتند





دراین وقت نیات خاص ورفقایش بار دیگر بنظر رسیدند وباشارهٔ اول بطرف دیماس رفتند الحال نمیدانم آیا از سبب نظر کردن از دهان آن بگودال افتادند ویا از برای کندن بپائین رفتند ویا بسبب دمهائی که اکثر اوقات در او پیدا میشود خفه گردیدند در بارهٔ اینها یقین نه دارم ولی ملاحظه کردم که هیچوقت بعد از آن در راه دیده نشدند پس مسیحی سرود خواند

نیات خاص و دیماس نقره باهم
یکی بخواند و آن دیگری دود بقدم
برای اخذ زخارف دراین جهان خراب
تفاق داشته در منفعت شود توام
قبول دنیا کردند بیشتر زروند
به پیش کی برود طالب زر و درهم

حال دیدم آنطرف زمین مسطح حاجیان بمکانی که در آنجا ستونی که بسیار نزدیک بجاده بود رسیدند و از دیدن

ستون عجیب

آن هردو مضطرب گردیدند زیرا که صورت آن ستون عجیب بود
بنظر آنها چنین میرسید که یک زنی بصورت ستون مبدل شده
پس در اینجا نگران ایستادند ولی مدتی بود که نمیدانستند درباره
آن چه فکر کنند آخر الامر امیدوار دریافت نمود که بطرف بالا
بر سر آن بخط غیر رسمی نوشته شده بود ولی چون عالم بخواندن آن
نبود مسیحی را خواند (زیرا که مسیحی عالم بود) تا به بیند که آیا معنی آنرا
میتواند دریافت نماید یا نه پس او آمده بعد از تفتیش کمی درباره
خطها آنرا دریافت نموده که این است زن لوط را بیاد آرید پس آنرا
برفیقش گفت و بعد از آن هردو نتیجه گرفتند که این ستون
نمکی است که زن لوط از جهة نظر کردن بعقبش با دل طامع
وقتی که از سدوم از برای خلاصی فرار مینمود بآن مبدل شد
(تکوین فصل ۱۹ آیه ۲۶) و این تماشای عجیب ناگهانی آنها را
باین گفتگو انداخت

مسیحی گفت ای برادرم این تماشای مناسب وقت است و از برای



ما بسیار باموقعیت بعد از آن دعوتی که دیماس ما را نمود که از برای
تماشای تل نفع رویم هر گاه میرفتیم چنانکه او ما را خواست و چنانکه
تو ای برادرم بآن مایل بودی شاید مثل این زن تماشاگاه آنهائی
که از عقب خواهند آمد میشدیم

امیدوار گفت از آنکه آنقدر ابله بودم غمگینم و آن مرا متعجب میسازد
که الحال مثل زن لوط نیستم زیرا که تفاوت در میان گناه من و
او چیست او بعقب نگریست و بس و من میل داشتم که بروم و ببینم
توفیق الهی ممدوح باد و من خجل شوم که گاهی چنین چیزی بدل
من وارد شود

مسیحی گفت آنچه را اینجا می بینیم از برای کمک خود در وقت آینده
منظور داریم این زن از یک حکم خدا خلاصی یافت زیرا که
در هلاکت سدوم تلف نشد ولی از حکم دیگر آن هلاک گردید
چنانکه می بینیم او بستون نمک مبدل گردیده است

امیدوار گفت صحیح است و از برای ما هم باعث احتیاط و هم

نمونه است باعث احتیاط یعنی از گناه او احتراز جوئیم نمونه یعنی نمونهٔ
آن حکمی که بر اشخاصی که این احتیاط آنها را ممانعت نخند وارد
خواهد آمد باینطور قورح و داثان و ابیرام با دویست و پنجاه
شخص در گناه خود تلف شدند و نشان یا نمونه از برای دیگران
گردیدند که احتیاط کنند (سفر اعداد فصل ۲۶) آیهٔ ۹ و ۱۰
ولی از همه چیز در این باب بیشتر متفکرم یعنی چگونه دیماس و رفقایش
میتوانند آنجا با آنقدر خاطرجمعی باشند که از برای آن گنج تفتیش
کنند زیرا که این زن از برای آن نظر تعقب کرد و بس
(زیرا نخواندیم که او یک قدم هم از راه بیرون نهاد) و بستون
نمک مبدل شد و مخصوصًا چون حکمی که بر او وارد آمد او را یک
نمونه گردانید و از مکانی که در آنجا بید میتوان آنرا دید زیرا که
هر گاه چشمان خود را بلند کنند میتوانند او را ملاحظه نمایند
مسیحی گفت باعث تعجب است و این دلیل است که دلهای
آنها در این امر سخت گردیده است و نمیدانم بچه چیز آنها را به بهتر





تشبیه نمائیم ولی تشبیه آنها با شخاصی است که در حضور قاضی
از جیب خلق دزدی کنند و یا در پای دار کیسه بری نمایند در بارهٔ
اهالی سدوم گفته شده که بسیار گناهکار بودند زیرا که نجدا
گناه ورزیده یعنی در نظر او با وجود احسانهائی که خداوند از راه
مرحمت بآنها فرموده بود زیرا که در اینوقت زمین سدوم مثل
باغ جنت سابقا میبود (تکوین فصل ۱۳) آیهٔ ۱۰ و ۱۳
لهذا این خداوند را بیشتر بر انگیخت و باعث آن شد که مصائب
آنها آنقدر گرم شود که آتش خداوند از آسمان بتواند آنها را
گرم کند و عقلا بسیار نتیجه گرفته میشود که آنانی یعنی چنین اشخاصی
مثل آنها که در نظر خدا و هم با وجود چنین نمونه هائی که متصلا در
مقابل آنها نهاده شده است که آنها را باعث احتیاط گردد
گناه بکنند با وجود آن گناه کردند البته باید بهره مند
سنگین ترین حکمها گردند
امیدوار گفت شک نیست که حقیقت را گفته اید ولی چقدر مرحمت

و تفصل است که من و تو مخصوصاً من این جور مئونه و اسباب عبرت
نگردیدیم این سبب میشود که باید خدا را شکر کنیم و از او بترسیم و همیشه
زن لوط را بیاد آوریم

رود خانه

و دیدم که براه خود بسوی رودخانهٔ خوش نمائی میرفتند که داود
پادشاه آنرا نهر خدا مینامید ولی یوحنا آنرا رود آب حیات مینامید
(مزمور ۶۵ آیه ۹) مکاشفات باب ۲۲ آیهٔ یکم) و در این
حین راه آنها بکنار این رودخانه واقع شد لهذا در این مکان
مسیحی و رفیقش بخوشحالی زیاد قدم میزدند و نیز از آب رودخانه
آشامیدند که آن آب خوشگوار و از برای روحهای درمانده
ایشان مفرح بود و علاوه براین در ساحلهای این رود یعنی در

درختهای میوه دار

طرفین آن درختهای سبز با هر نوع میوه جات وجود داشت
و از برگهای آن میخوردند تا آنکه از مرضهائی که در سفر بجهة حرارت
خون بر ایشان عارض شده بود سالم ماندند و نیز در طرفین این رود

چمن بی خطر

چمنی بود که از سوسنها بطور عجیب مزین شده و در تمام مدت





سال سبز بود در این چمن دراز شده خوابیدند زیرا که در اینجا بسلامت
میتوانستند دراز شوند چون بیدار شدند بار دیگر از میوه درختان
چیدند و بار دیگر از آب رود آشامیدند و بعد از برای
خواب دراز شدند و باینطور چند شبانه روز بسر بردند
پس سرود خواندند

دیده بگشای و ببین رود بلوری روان
نهرها ساری و جاریش ز آب حیوان
بهر تسکین دل تشنهٔ هر سالک راه
گشته این نهر عیان ما بعین در جریان
چمنش سبز و نسیمش خوش و خوابهای لذیذ
حاجیان عیش نمایند در این جا و مکان
دیده بودند اگر میوهٔ شیرین خوشش
از درختان بلطافت بچه سان گشته عیان
جمله دارائی خود صرف نمودندی خلق

تاکه کردند بجان مالک این باغ جنان

پس وقتیکه مائل برگشتن کردیدند (زیراکه تا باین وقت باخر
سفر خود نرسیده بودند) خوردند و آشامیدند و رفتند

حال در رؤیایم دیدم که مسافت زیادی طی نکرده بودند که رودخانه
و راه مدتی از یکدیگر جدا شدند و از اینجهة بسیار غمگین کردیدند
ولی جرأت آن نداشتند که از راه بیرون آیند و در این حین
که راه از رودخانه دور شد ناملایم کردید و پاهای ایشان بسبب
سفرها نازک کردیده لهذا جانهای حاجیان از راه رفتن تنک
آمده از این جهة وقتی که میرفتند راه بهتر را میخواستند
قدری در جلو آنها در اینوقت در دست چپ راه چمنی بود
و پله هائی از برای وارد شدن بآن داشت و آن چمن بچمن جاده
خاص نامیده شده است بعد مسیحی برفیقش کفت اگر این چمن
بکنار راه ما واقع شود از این طرف عبور نموده داخل آن
کردیم پس بطرف پله ها رفت تا به بیند چون ملاحظه کرد جاده

چمن جاده خاص





آن طرف دیوار پهلوی راه ایشان واقع بود مسیحی کفت
بر وفق خواهش من است در اینجا راه رفتن آسان تر است ای
امیدوار خوب پا عبور نموده داخل شویم

امیدوار کفت اگر این جاده ما را از راه منحرف کرداند چه
خواهد شد

دیگری کفت احتمال نمیرود که چنین شود نگاه کن آیا پهلوی
جاده واقع نشده است پس امیدوار بواسطه رفیقش ترغیب
شده از عقب او بر بالای پله ها رفت و وقتی که عبور نمودند
و داخل جاده کردیدند آنرا از برای نهادن پاهای خود
بسیار آسان یافتند و علاوه بر آن بجلو خود نگاه کرده
شخصی را دریافتند که چون ایشان قدم میزد و اسم او
باطل اعتماد بود پس او را خوانده از او پرسیدند که این راه
ما را بکجا میرساند کفت بدروازهٔ سماوی مسیحی کفت ببین آیا
شمارا چنین نکفتم بتوسط این میتوانید دید که در راه راست هستیم

منحرف کردانیدن مسیحی و امیدوار ضعیف را

باطل اعتماد

پس آنها پیروی آن مرد را نمودند و از جلو میرفت نزدیک شب
شد رفته رفته بسیار تاریک گردید بطوری که آن شخص که
از جلو میرفت از نظر آنها که از عقب او میرفتند غایب
گردید

گودال از برای اشخاص باطل اعتماد

پس آن شخصی که از جلو میرفت (باطل اعتماد نام) راهرا در جلو
خود ملاحظه نکرده بگودال عمیق افتاد که امیر آن زمینها آنرا
مخصوصاً از برای گرفتن الهان مغرور ساخته بود و آن شخص
بواسطهٔ افتادنش پاره پاره گردید

مسیحی و رفیقش صدای افتادن او را شنیدند پس او را
خواندند که واقعه را تحقیق نمایند ولی جواب بایشان نرسید
جز آنکه آهی می شنیدند پس امیدوار گفت الحال در کجا
هستیم بعد رفیقش خاموش مانده مضطرب شد که او را
از راه منحرف گردانیده است و در این حین شروع بباریدن
و رعد و برق زدن بطور هولناک نمود و آبهای شدید





برخواست

گفتگوی مسیحی با امیدوار

پس امیدوار آه کشیده گفت ایکاش که راه خود را نگاه میداشتیم

مسیحی گفت که گمان میآمد که این جادّه ما را از راه منحرف میگرداند

امیدوار گفت از اوّل از این می ترسیدم و از این جهة آن احتیاط
ملایم را بخاطر شما آوردم از این آشکارتر میگفتم ولی چون شما از
من بیشتر سال داشتید نگفتم

توبه نمودن مسیحی

مسیحی گفت ای برادر خوب رنجیده مشو غمگینم که ترا از راه بیرون
آوردم و ترا باین خطر بزرگ انداخته ام ای برادر استدعا
آنکه مرا ببخشید بقصد شرارت این کار را نکرده ام

امیدوار گفت ای برادرم خود را تسلّی ده زیرا که ترا بخشیدم
و نیز باور میکنیم که این واقعه در خوبی ما خواهد شد

مسیحی گفت خشنودم که برادر رحیمی همراه خود دارم ولی اینجا نباید
بایستیم بمراجعت سعی نمائیم

امیدوار گفت ای برادر خوب بگذار که من از جلو روم

مسیحی گفت خیر الثقات فرموده بگذارید از جلو روم تا آنکه
هرگاه خطری باشد من اول داخل آن گردم زیرا که بتوسط من هر دو از راه
بیرون رفتیم
امیدوار گفت خیر از جلو نروید زیرا که میشود ضمیر مضطرب شده
شما بار دیگر شما را از راه منحرف گرداند پس از برای دلیر گردانیدن
ایشان صدای شخصی بگوش ایشان رسید که میگفت دل خود را
بشاهراه بنه از راهی که رفتی برگرد (ارمیاه فصل ۳۱ آیه ۲۱)
و در این حین آبهای بسیار برخاسته بود که از جهة آن آنجا راه
بسیار خطرناک بود (پس فکر کردم بیرون رفتن از راه
چون در راه هستیم آسان تر است از داخل شدن براه وقتیکه
خارج از آن باشیم) باوجود آن جرات مراجعت نمودند ولی
آن قدر تاریک و آنقدر طوفان بلند شده بود که در مراجعت
ایشان نه و یا ده دفعه مشرف غرق شدن گردیدند
و نیز با همه هنر یکه داشتند نتوانستند آنشب به تپه ها رسند پس

آخر الامر



قصر تشکیک

یأس بلند قامت

گرفتار شدن حاجیان

آخر الامر پناهگاه کوچکی یافته در آنجا تا طلوع صبح نشستند ولی چون
خسته شده بودند بخواب افتادند نزدیک آن مکانی که خوابیده
بودند در آنجا قصری بود که آنرا قصر تشکیک مینامیدند و صاحب
آن یأس بلند قامت بود که در زمین او خوابیده بودند پس او
صبح زود برخاسته در مزارع خود گردش کرده مسیحی و
امیدوار را در زمینهای خود خوابیده گرفت پس باواز سخت
درشت آنها را امر کرد که بیدار شوید و از آنها پرسید که از
کجا هستید و در زمینهای من چه میکنید آنها او را گفتند
که حاجیانیم راه خود را گم کرده ایم پس بلند قامت گفت امشب
خطائی کرده اید که بر زمینهای من قدم زده خوابیده اید لهذا
همراه من باید بیائید پس برفتن مجبور گردیدند زیرا
که او از ایشان قویتر بود و نیز کم جواب باو دادند زیرا
که خود میدانستند بغلط رفته اند پس بلند قامت آنها را
در جلو خود رانده در قصرش بزندان بسیار تاریک انداخت



قصر تشکیک



حبس سختی

که آن زندان برای روحهای این دو مرد بسیار ناپاک و متعفن
بود در اینجا از صبح چهارشنبه تا شب یکشنبه بدون لقمهٔ نان
و قطرهٔ آب و یا روشنیئی و یا کسی که احوال پرسی ایشان را کند
مانند لهذا بحالت بد در آنجا افتاده از دوستان و آشنایان
دور بودند و در اینمکان مسیحی دو برابر برادرش غم داشت
زیرا که بواسطهٔ پند بی مصلحت او بود که باین تنگی افتادند
یأس بلند قامت را زنی بود که اسم آن نامعتمد بر خود بود
پس وقتی که به بستر خواب رفته دربارهٔ آنچه با این دو نفر
بجا آورده بود زنش را آگاهی داد یعنی گفت بجهت اسیر کرفتم
و آنهارا بجهت تجاوز نمودن و آمدن در زمینهایم بزندان انداختم
پس از زنش پرسید که چه بهتر است بعد ازین با ایشان کنم
زن پرسید که آنها چه و از کجا آمده اند و بکجا میروند اورا
آگاهی داد پس زن ویرا مصلحت و رأی داد که صبح از خواب
بیدار شده آنها را به بیرحمی بزند چون از خواب برخاست

یکر چوبر

یک چوب دست کلفتی از درخت خارداری گرفته بزندان بسوی
آنها رفت اولا آنها را ملامت کرد که گویا سگانند با وجودیکه آنها ویرا
یک لفظ ناملایمی هم نگفته بودند پس حمله نموده آنها را بطور
مهیب میزد بحدیکه ضبط خود را نتوانستند کرد و قدرت
بر حرکت و یا غلطیدن از طرفی بطرفی را هم نداشتند و این
عمل را بجا آورده مراجعت نمود آنها را در آنجا گذارد که برانند و خود
تعزیت گویند و در غمهای خود زاری کنند پس همهٔ مدت آن
روز جز آهها و ناله‌های تلخ چیزی نداشتند شب دیگر آن زن
با شوهرش گفتگوی بیشتر داشت از اینکه فهمید آنها زنده هستند
زن ویرا مصلحت و رای داد که آنها را پند دهد که خودشان را
تلف نمایند چون صبح گردید بطور مهیب چون سابق بسوی
آنها رفت و چون فهمید که از زدن روز سابق پر دردند آنها را
گفت احتمال نمیرود که از اینجا بیرون آئید چارهٔ دیگر ندارید
جز اینکه فی الفور با کارد یا با طناب یا با زهر خود را هلاک سازید

[حاشیه: زدن محبوسین را]

[حاشیه: پند دادنش آنها را به قتل خود]

وگفت ازاینکه زیستن شما آنقدر معلق تلخی است شما چرا زندگیرا

اختیار میکنید ولی ازاو خواهش نمودند که بگذارد تا برویم

ازاین خواهش یک نظر مهیبی برآنها کرده حمله نمود بلاشک

هرگاه بیهوش نمیگردید خودش کار آنهارا بانجام میرسانید

(زیراکه بعضی ازاوقات درهوای صاف اتفاقاً بیهوش میشد)

چنین اتفاق افتاد و مدتی قادر برآن نبود که دستهای

خودرا بکار برد لهذا بیرون رفت وآنهارا چون سابق

گذاشت که مصلحت کنند که چه بایدشان کردن پس

اسیران باخود مصلحت کردند که آیا بهتر است پند اورا

قبول کنند یانه وباین طور شروع به مصلحت ومشورت

نمودند

بیهوش شدن یأس

مسیحی گفت ای برادر حکیم حیاتی که درآن الحال زیست

میکنیم مغموم است من نمیدانم آیا بهتر است که باین طور

زیست کنیم و یا فوراً بمیریم جانم خفه شد نزا بر زندگانی

مغموم شدن مسیحی





ترجیح میدهد وقبر ازاین زندان مرا آسانتر است آیا یأس

بلند قامت برما تسلط بهم رساند

امیدوار گفت فی الحقیقه حالت ما هولناک است و مرگ از

ماندن دائماً باینطور مرا بسیار خوشتر است ولی فکر این را

کنیم خداوند آن دولتی که بسوی آن میرویم گفته است

هیچ قتل مکن یعنی کس دیگر را بقتل نرسانیم پس بطریق

اولی معلوم میشود که از قتل خود هم ممنوعیم سوای این

معلوم است انکه کس دیگر را مقتول مینماید بدن او را

بقتل رسانیده است و بس اما آنکه خود را میکشد هم بدن

و هم روح را باهم کشته است علاوه براین ای برادر درباره

آسانی قبر گفتگو میکنی آیا جهنم را که یقیناً قاتلان بآن

میروند فراموش کردی زیراکه هیچ قاتلی حیات ابدیرا

ندارد و غیره و دیگر تفکر کنیم همهٔ شریعت در دست

یأس بلند قامت نیست دیگران هم چنانکه من فهمیدم چون ما

تسلی دادن امیدوار مسیحی را

بدست او گرفتار گردیدند ولی از دست او خلاصی یافتند که میدانند
بلکه آن خدائی که جهان را آفریده چنین مقدّر کند که یأس بلند قامت
بمیرد و در این وقت یا وقت دیگر فراموش کند که ما را در اینجا
حبس و دستش تقفل کند و یا در وقت قلیلی در پهلوی ما بار دیگر بیهوش
افتد و قادر بر استعمال و بکار بردن اعضایش نباشد و
هرگاه بار دیگر باین طور واقع شود با خود قرار دادم بطور مردانه
دلیر گردیده حتّی المقدور سعی کنم که از چنگ او بیرون آیم
ابله بودم که پیش از این آنرا سعی نکردم ولی ای برادرم بهر صورت
صبور باشیم و مدّتی تحمّل نمائیم ممکن است وقتی رسد که
بما خلاصی خوشحالی دهد ولی قاتل خود نباشیم باین سخنان در این
حین امیدوار ضمیر و قلب برادرش را نرم گردانید پس آنروز
هم در تاریکی بحالت حزن و غم ماندند

طرف عصر بلند قامت بار دیگر بزندان پایین رفت تا ببیند
که اسیران پند او را قبول کرده اند یا خیر وقتی که بانجا رسید





آنها را زنده یافت حقیقةً رمقی داشتند و بس زیرا که در انیوقت
از عدم نان و آب و از سببت زخمهائی که از زدن او برداشته
بودند بغیر از نفس کشیدن و یا کار مختصری قادر بهیچ نبودند
که بجا آرند ولی چنانچه گفتم آنها را زنده یافت و از اینجهة
بغیظ عظیم افتاد و آنها را گفت چون اطاعت پند من ننمودید
از برای شما بدتر خواهد شد از اینکه هرگز بوجود
نمی آمدید

از جهة این بسیار لرزیدند گمان کردم که مسیحی بیهوش شد
ولی بعد از آنی که بهوش آمد گفتگوی خود را دوباره درباره پند بلند
قامت که آیا حال بهتر است که پند او را قبول نمائید یا نه
تجدید نمودند چنین بنظر رسید که در این حین بار دیگر مسیحی
مایل بقبول کردن آن پند بود ولی امیدوار جواب دوم خود را
از قرار ذیل تقریر نمود

او گفت ای برادرم آیا بیاد نمی آورید پیش از این چه قدر شجاع

بودید اپلیتون و همه آنچه را که شنیدید و یا دیدید و احساس نمودید
در درهٔ سایه مرگ شما را غالب نیامدند و سابق بر این چه
زحمت و چه ترس و چه حیرت را متحمّل شدی و آیا در این حین
ترا هیچ چیز غیر از ترس و رعب میت تو می منی که من
با تو در این زندانم و از تو مزاجاً بسیار ضعیف ترم و این
بلند قامت مرا چون تو زخم دار کرده است نان و آب را هم
از دهان من بریده است و بدون روشنائی با تو زاری
میکنم قدری بیشتر صبر کنیم یاد آور چگونه بمردانگی در بازار
باطلیت رفتار نمودی نه از زنجیر نه از هش و نه از مرگ
خونین ترسناک گردیدی لهذا حتّی المقدور بصبر تحمّل
کنیم (تا آنکه از خجالتی که مناسب مسیحان نیست
از آن کناره جوئیم)

در اینوقت بار دیگر شب شده بلند قامت و زنش ببستر
رفته زن درباره اسیران از او پرسید که آیا پند شما را





قبول کردند او را جواب داد که مکاران سخت‌اند تحمّل همه زحمات را بکشتن
خود ترجیح میدهند پس آن زن گفت فردا آنها را بحیاط قصر ببر استخوانها
و کلّه‌های سر آن اشخاصی که سابقاً تلف شده بآنها نشان بده
و چنین وانمود کنید باور کنند که در عرض یکهفته آنها را پاره پاره
خواهید کرد بطوری که سابقاً رفقای آنها را کرده اید

پس چون صبح شد بلند قامت بار دیگر بسوی آنها رفته آنها را
بحیاط قصر برد بطوریکه زنش او را امر نموده بود بآنها نشان
داده گفت اینها چون شما وقتی حاجیان بودند و بر زمینهای
من بطوری که شما کرده اید آنها هم تجاوز و ورود نمودند
وقتی را که مناسب دانستم ایشانرا پاره پاره کردم همچنان
در مدّت ده روز شما را چنین خواهم کرد بار دیگر بزندان
پائین بروید و در تمام راهی که بزندان میرفتند آنها را
میزد لهذا در حالت حزین چون سابق تمام روز شنبه را
خوابیدند و چون شب رسید تا معتمد خانم و بلند قامت شوهرش

تهدید بلند قامت

بهتر رفته گفتگوی خود را دربارهٔ اسیران تجدید نمودند و بلند قامت
مخصوصاً از این تعجب داشت که از زن و از پند شوالنت
کار آنها را بانجام رسانند زنش اورا جواب داده گفت میترسم
که آنها بامید آن زیست کنند که شخصی آمده از برای آنها
چاره سازد و یا باسباب باز کردن قفلی که دارند امیدوارند
که خلاصی یابند بلند قامت گفت ای عزیز من چنین میگوئی وقت
صبح آنها را جستجو میکنیم

قریب نصف شب بعد از روز شنبه شروع بدعا نمودند
و در دعا تا قریب صبح ماندند

قدری پیش از صبح مسیحی خوب مجنون وار باین گفتگوی تند
افتاده فریاد نمود و گفت در وقتی که ممکن است بآزادی
قدم زنم چه قدر ابلهم که در زندان متعفن بخوابم کلیدی در بغل
دارم که اسم آن وعده است و یقین دارم که آن کلید هر
قفلی را که در قصر شکیک است باز میکند پس امیدوار گفت

داستن مسیحی کلید خوب





ای برادر خوب من این خبر خوشی است آنرا از بغلت بیرون آور
و امتحان کن

پس مسیحی آنرا از بغلش بیرون کشیده شروع بامتحان باز کردن
در زندان نمود و وقتی که کلید را پیچ داده قفل باز گردید و در بآسانی
گشاده شد و مسیحی و امیدوار هر دو بیرون آمدند پس بدر بیرونی
که بطرف حیاط قصر باز میشد رسیدند و با کلیدش آن در را
هم باز نمود و بعد از آن بسوی دروازهٔ آهنی رفت زیرا که
آن هم بایست گشاده شود ولی آن قفل زیاد بسختی حرکت میکرد ولی
کلید آنرا هم گشود پس دروازه را باز کردند که بزودی خلاصی یابند
ولی آن دروازه در وقت باز شدن آن قدر صدا کرد که یأس
بلند قامت را بیدار نمود و او بزودی برخاست تا آنکه اسیران
خود را تعاقب کند همان قدر فهمید که اعضای بدنش سست گردید
زیرا که بار دیگر بیهوش شد پس هیچ نتوانست از عقب آنها
برود و آنها پیش رفته بجادهٔ شاهراه رسیدند لهذا سالم ماندند

زیرا که از خوره طینت بلند قامت بیرون آمده بودند
وقتیکه از پلها عبور نمودند با خود شروع مصلحت کردند که
در آن پله ها چه کنند که آیندگانرا از افتادن بدست یاس بلند
قامت مانع شوند پس متفق شدند که در آنجا ستونی برپا
نمایند و در طرف آن این آیه را بکنند یعنی بالای این پله ها
راهی است بقصر تشکیک که آن در دست یاس بلند قامت است
و او پادشاه دولت سما ویرا حقیر میشمارد و کوشش میکند
که حاجیان مقدس او را تلف سازد لهذا بسیاری از
اشخاص که از عقب آمدند این نوشته را خواندند و از
خطر محفوظ شدند و این عمل را بجا آورده سرود
خواندند

ستون داشتن بوها

چو بیرون شدم من ز راه طلب
زدم بانگ بر خود که ای بی ادب
ز منهیهای ممنوعرا پا زدی





از آن راه تو دور شدی بی سبب
بدانید ای حاجیان خدا
که آیند من بعد ها از عقب
بباشید با هوش و با عقل و فهم
نیفتید در وادی پر تعب
گرفتار در قصر تشکیک یاس
نگردید چو من سالک راه رب
اسیر بلاهای آن کس شوید
که من او فتادم در این تاب تب

کوههای مفرح

پس رفتند تا بکوههای مفرح رسیدند که آن کوهها
متعلق بخداوند آن تلیکه ذکر آنرا سابقا کردیم پس بالای
کوهها رفتند تا آنکه باغات و درختان میوه دار و تاکستانها
و فواره های آب را تماشا کنند در آنجا آشامیدند و خود را
شست و شو کردند و نیز بآزادی از تاکستانها خوردند

در این حال در سر این کوهها شبانانی بودند که گله های خود را
میچرانیدند و بکنار جادّه ایستاده بودند پس حاجیان بسوی آنها
رفته و بر عصای خود تکیه کرده (چنانکه قاعدهٔ حاجیان
خستاست که می ایستند با شخاص کنار راه گفتگو کنند)
از آنها پرسیدند باین کوههای مفرّح از آن کیست و گوسفندانی
که میچرند از آن که هستند

گفتگوی با شبانان

شبانان گفتند این کوهها زمین عمانوئیل است و از این کوهها
ممکن است که شهر او دیده شود و گوسفندان از آن او هستند
که او جان خود در راه آنها نهاد (یوحنا باب ۱۰ آیهٔ ۱۱
و ۱۵)

مسیحی گفت آیا راه بشهر وی این است
شبانان گفتند حال در همان راه هستید
مسیحی گفت تا آنجا چه قدر مسافت راه است
شبانان گفتند از برای غیر آنانی که بآنجا خواهند رسید مسافت زیاد دارد





کوههای مُفرّح

مسیح گفت راه سالم است یا خطرناک است

شبانان گفتند از برای اشخاصی که باید از جهة آنها سالم گردد

سالم است ولی عاصیان در آنجا خواهند لغزید (هوشیع

فصل ۱۴ آیه ۹)

مسیحی گفت آیا در اینجا از برای حاجیانی که از راه خسته

و ضعیف شده اند اسباب رفع درماندگی هست یا نه

شبانان گفتند خداوند این کوهها را امر فرموده است

که مسافرپروری را فراموش ننمائیم لهذا خوبی اینمکان از آن

شما است (نامهٔ بعبریان فصل ۱۳ آیه ۲)

و نیز در رؤیایم دیدم چون شبانان فهمیدند که آنها مسافرند

از آنها نیز سؤالاتی کردند (حاجیان جواب گفتند چنانچه

در جای دیگر) مثلاً از کجا آمده اید و چگونه داخل راه شده اید

و بتوسط چه تا بحال راه خود را نگاه داشتید زیرا که اشخاصی

که شروع بآمدن اینجا میکنند کمی از آنها هستند که روبهای

ایشان در این کوهها دیده میشود شبانان جوابهای انها را
شنیده خوشدل کردیدند ونظر بامحبتّی بآنها کرده گفتند
بکوههای مفرّح خوش آمدید

اسامی شبانان

مصنّف میکوید شبانانیکه اسم آنها عارف ومختبر
وپاسبان وصمیم بود دست آنها را کرفته بچادرهای خود
بردند وآنچه همان حین حاضر بود نزد آنها آورده خوردند
وشبانان گفتند میخواهیم شما مدّتی در اینجا توقّف نمائید
وباماها آشنائی کنید واز خوبی این کوهها تسلّی خاطر
بیشتر دارید ایشان گفتند راضی هستیم که در اینجا
باشیم پس آن شب براحت افتادند زیرا که بسیار دیر
بود

پس در رؤیایم دیدم که در صبح شبانان مسیحی وامیدوار را
خواندند که بر کوهها همراه ایشان بخرامند لهذا با ایشان
بیرون رفته مدّتی میخرامیدند ودر هر طرف چشم انداز خوشی

بود



بود نظر میکردند پس شبانان بیکدیکر گفتند آیا باین
حاجیان بعضی از عجایبات را نشان دهیم چون مصلحت
چنان دیدند اوّلا آنها را بقلّه تلّی که مسمّی بغلط بود بردند

کوه غلط

که یک طرف از آن بسیار سرازیر بود آنها را امر فرمودند
که بته آن بنکرند پس مسیحی وامیدوار بپائین نکریسته
در آن ته چند نفر مردمانی را که از افتادن از آن قلّه پاره پاره
شده بودند دیدند پس مسیحی گفت مقصود از این چیست
شبانان در جواب گفتند درباره اشخاصی که نسبت
باعتقاد برخاستن بدن بتوسّط قبول کردن قول هیمنایوس
وفلیتس بغلط افتادند نشنیدید (نامهٔ دویم به تیموتیوس
باب ۲ آیه ۱۷ و ۱۸) در جواب گفتند بلی پس شبانان
گفتند آن مردان پاره پاره شده که در پائین این کوه
می بینید آنها نیند وتا بامروز مدفون نشده مانده اند چنانچه
می بینید نمونه از برای دیگرانند که هوشیار شوند مبادا بلندپروازی

کابند

کوه احتیاط

نمایند مبادا نزدیک لب این کوه آیند

پس دیدم آنهارا بقلهٔ کوه دیگر که مسمّی باحتیاط است بردند و آنهارا امر کردند که بنگرید ایشان نظر کرده چنین فهمیدند که چند نفر مردمانی را می‌بینند که در میان مقبره‌ها در آنجا گردش می‌کنند و فهمیدند که آن مردمان کورند زیرا در میان مقبره‌ها گاهی از اوقات می‌لغزیدند و نیز از میان آنها نمیتوانستند بیرون آیند پس مسیحی گفت مقصود از این چیست

پس شبانان گفتند قدری پایین‌تر ازین کوهها تپه‌هائی را که بطرف چپ این راه بچمنی میرسد ندیدید گفتند بلی پس شبانان گفتند از آن تپه‌ها راهی است راست که بسوی قصر تشکیک میرسد و آن قصر در دست یأس بلندقامت است و این مردمان (هماندم باشخاص میان مقبره‌ها بانگشت نشان دادند) وقتی بحجّ راهی بودند بطوری که حال شما



راهی هستید بهمان تپه‌ها رسیدند و چون در آن مکان راه راست سخت بود چنین اختیار کردند که از آن بیرون رفته بآن چمن داخل شدند و در آنجا یأس بلندقامت آنهارا گرفته بقصر تشکیک انداخت و بعد از آنکه مدّتی آنهارا در زندان نگاهداشته آخر الامر چشمان آنهارا کور کرده در میان آن مقبره‌ها برده در آنجا گذاشت که تا امروز آواره هستند تا گفتار مرد حکیم کامل گردد یعنی کسی که از راه دانشمندی آواره میگردد در جمعیت مردگان خواهد ماند (امثال سلیمان فصل ۲۱) آیه ۱۶) پس مسیحی و امیدوار بیکدیگر نظر کرده اشکها از چشمانشان پاشیدن گرفت ولی بشبانان چیزی نگفتند

پس در رؤیایم دیدم که شبانان آنهارا بمکان دیگر بتهٔ درّه بردند که در آنجا در کمرهٔ کوه دری بود آن در را باز کرده آنهارا امر فرمودند که میان آن‌را بنگرند پس نگریستند و دیدند

راه خاص جهنم

که میان آن بسیار تاریک و پر دود است و نیز فکر کردند که صدای مخصوصی را که از آتش بر میخیزد و فریاد بعضی از معذبین را می شنیدند و نیز بوی گوگرد را استشمام میکردند پس مسیحی گفت مقصود از این چیست شبانان آنها را گفتند که اینراه خاص جهنم است راهی است که ریاکاران داخل آن میشوند یعنی آنانی که حق اول زادگی خود را فروختند مثل عیسو و آنانی که آقای خود را فروختند مثل یهوداه و اشخاصی که نسبت بانجیل کفر میگفتند مثل اسکندر و آنانی که مثل حنانیاس و صفیره زن او دروغ می گفتند و ریاکاری می کردند (سفر تکوین فصل ۲۵ آیه ۲۹ الی ۳۴) (متی باب ۲۶ آیه ۱۴ و ۱۵ و ۴۷ الی ۴۹) (نامهٔ اول به تیموثیوس باب ۱ آیهٔ ۲۰) اعمال حواریان باب ۵ آیه ۱ الی ۱۰)

پس امیدوار بشبانان گفت می فهمم هر یک از اینها صورت



حج رفتن را داشتند چنانچه حال ما داریم آیا چنین نیست

شبانان گفتند بلی داشتند و مدت مدیدی هم صورت آنرا نگاه داشتند

امیدوار گفت چه قدر مسافت از راه حج را در ایام خودشان ممکن است طی نمایند و با وجود آن برشتی هلاک شوند

شبانان گفتند بعضی بالاتر از این کوهها رفتند و بعضی باینجا نرسیدند

پس حاجیان بیکدیگر گفتند که از برای قوة احتیاج داریم که شخص قویی را فریاد کنیم و صدا زنیم

شبانان گفتند بلی احتیاج بفریاد کردن دارید و نیز وقتی که آن قوة را تحصیل نمودید محتاجید آنرا بکار برید

دراینوقت حاجیان آرزوی پیش رفتن داشتند و شبانان هم میل داشتند که چنین کنند پس باهمدیگر بسوی آخر کوهها قدم زدند پس شبانان بیکدیگر گفتند که هرگاه حاجیان هنری داشته



نشان دادن شبانان از دوربین دروازه سماوی را



پس شبانان دوربین

باشند از میان دوربین‌ها بنگرند در اینجا دروازه‌های شهر سماوی را بایشان بنمائیم حاجیان آن دعوت را بمحبت قبول کردند پس شبانان آنهارا بقلهٔ تل بلندی که اسم آن صاف بود بُردند و دوربین را بآنها داده که بنگرند

ثمر خوف

پس آنها سعی بنگریستن نمودند ولی یاد آوردن تماشای آخر که شبانان بایشان نشان داده بودند دستهای ایشان از امید زائل نمود و از آن خوف که برداشته بودند نمیتوانستند بی لرز از میان دوربین بنگرند ولی تفکر کردند که چیزی مثل دروازه می بینند و نیز بعضی از جلال آن مکان را مشاهده مینمایند پس براه خود رفته این سرود را خواندند

| |
|---|
| باین طور از مردمان شبان |
| شود کشف اسرارهای نهان |
| شبانان بدانند اسرار غیب |
| نداند بسیاری از مردمان |

چو تو طالب سرّ مخفی شوی
بگویم ترا من بشرح و بیان
بنزد شبانان خوشگو روند
که اسرار باطن بدازند عیان

دو احتیاط

وقتی که مستعد رفتن شدند یکی از شبانان اخبار نامه را همراه آنها داد و دیگری امر نمود که از چاپلوس‌ها حذر باشید سومی آنها را امر نمود که احتیاط نمائید که در زمین مسحور نخوابید چهارمی آنها را گفت که خدا همراه شما باد پس از رؤیایم بیدار شدم

بار دیگر خوابیدم و همان دو حاجی را در خواب دیدم که در جادّه از بالای کوهها بپائین بسوی شهر میروند و قدری پائین‌تر از این کوهها بطرف چپ وطنی واقع بود که اسم آن خودبین بود و از آن وطن تا بجادّه که حاجیان از آن میرفتند یک راه تنگ کجی بود آنگاه در آنجا جوان چابکی را که از آن وطن بیرون می آمد و اسم او

ل دو خودبین ب

جهالت

جهالت بود ملاقات کردند پس مسیحی از او پرسید که از کدام سمت
آمده و بکجا میروید
جهالت گفت ای آقا در وطنی که قدری بطرف چپ واقعست متولد
شده ام و بسوی شهر سماوی میروم
مسیح گفت بخیال خود چگونه داخل دروازه میشوید و نباشد که
در آنجا قدری دوچار اشکال شوید
او گفت بطوریکه اشخاص خوب دیگر وارد شدند من هم میشوم
مسیح گفت بجهة آنکه دروازه را از برای شما گشایند چه چیز دارید

جهالت کنایه از شخصی ست که در دولت خود پس متولد شده است و خیال میکند
که دین دار است و دلش میخواهد که دیگران هم او را دین دار بدانند اما خود را
فریب داده است و خیال میکند که فکرهایش درباره خود و خدا و مسیح و راه
نجاة صحیح است و چون فکرهای او و ایمانش مطابق کلام خدا نیست
لهذا فکرهای او باطل و ایمانش وهمی و امیدش بی پا و انجام
کار او هلاکت است



بنیاد امید جهالت

که آنرا در انجا نشان دهید
جهالت گفت اراده خداوند خود را میدانم بطور خوش زیست
کرده ام حق هر کس را ادا میکنم دعا مینمایم روزه میگیرم عشر و صدقات
می بخشم و وطن خود را از برای شهری که بآن میروم ترک
نموده ام
مسیحی گفت ولی از در تنگ که در ابتدای این راه است داخل نشدی
و از آن راه تنگ کج ورود نمودی لهذا هر چه درباره خود فکر کنی
می ترسم وقتی که روز محاسبه رسد در عوض آنکه اذن دهند که داخل
شهر شوی شکایت ترا خواهند نمود که تو دزد و راه زنی

اظهار ابلهی خود

جهالت گفت ای صاحبان بحسب کلیه نزد من اجنبی هستید شما را
نمی شناسم به پیروی دین وطن خود اکتفا کنید من هم دین و وطن
خود را پیروی خواهم نمود امیدوارم که همه خوب بشود همه عالم میدانند
دریکه درباب آن گفتگو میکنید از وطن ما بسیار دور است گمان نمیتوانم
کرد که یک آدم در همه اطراف و حوالی ما راه آنرا بداند و تفاوت ندارد

که بهر

که بدانند یا ندانند زیرا که راه تنگ خوش سبزی داریم چنانکه می بینید که از وطن ما زودتر باین جاده میرسد

چون مسیحی دید که این آدم در نظر خود حکیم است امیدوار را هموار گفت امیدوار بودن با ابله سزاوارتر از امیدوار بودن بچنین شخص است و علاوه بر این گفت در وقتی که احمق براه میرود قلبش ضعیف میشود و بهر کس وانمود میکند که ابله است (امثال سلیمان فصل ۲۶ آیه ۱۲) واعظ سلیمان فصل ۱۰ آیه ۳) بحکمان شما چیست آیا با او گفتگوی زیاد نمائیم و یا رفته او را ترک کنیم تا آنکه درباب آنچه الحال شنیده است تفکر نماید و بعد از آن بار دیگر بجهه او بایستیم و ببینیم که آیا ممکن است بتدریج خوبرا با او نمائیم یا نه پس امیدوار گفت

برفتار خود ابلهی

ای جهالت فکر میکن چند گاهی
بلکه بنماید ترا هم عقل راهی
از زیان آسوده و ایمن شوی تو

بگوز



بشنوی گر پند شخص نیکخواهی
نشنوی از من گر این پند و نصیحت
جان بخواهی داد با حال تباهی
گفت یزدان هر که او بی عقل باشد
کی نجات او را بود چون بی گناهی

و علاوه بر این گفت فکر و خیال میکنیم که خوب نیست همه را با او یکدفعه بگوئیم از او جلو افتیم اگر بخواهید بار دیگر بقدری که طاقت آنرا داشته باشد گفتگو نمائیم

پس هر دو پیش رفتند و جهالت از عقب میآمد چون قدری از او دور شدند براه تنگ بسیار تاریکی داخل شدند که در آنجا شخصی را ملاقات کردند که هفت دیو او را بهفت طناب محکم بسته بسوی دری که در کمر آن کوه دیده بودند بعقب میکشیدند در این حین مسیحی خوب شروع بلرزیدن نمود امیدوار رفیق او نیز میلرزید چون دیوان آن آدم را میبردند مسیحی نظر کرده

ما به پند

هلاک شدن روگردان

تا به بیند که آیا اُو را می‌شناسد یا نه و فکر نمود که شاید که شخص رو
گردان نام که در بلد ارتداد ساکن است باشد ولی روی اُو را
آشکارا ندید زیرا که سر خود را چون دزد بچنگ آمده بزیر انداخته
بُود چون از آنجا گذشت امیدوار بعقب او نظر کرده دید
که در پشت او کاغذی است که بر آن نوشته شده شخص متزهد
بیحیا و مرتدّ ملعون

حکایت کم ایمان

پس مسیحی برفیقش گفت حال بیاد میآرم آنچه را که شنیدم برای
آدم خوب در این سمت اتّفاق افتاد اسم این مرد کم ایمان
ولی آدم خوبی بُود و در بلدی که اسمش صمیم است سکنی داشت
واقعهٔ او این بُود که در سر این رهگذر از دروازه کشاد یک راه
تنگی است که آنرا راه تنگ مرده مرد مینامند و آن راه سا این
این دره میرسید و جهة نامیدنش بمرده مرد آنست که اکثر
اوقات در اینجا قتلها واقع میشود و این کم ایمان وقتی که
بحجّ میرفت بطوری که الحال ما میرویم اتّفاقاً در آنجا نشسته





ضعیف دل باطل اعتماد و جرم

خوابید و چنین واقع شد که هماندم از دروازه گشاد باین راه
تنگ سه مکار قوی که اسامی آنها ضعیف دل و باطل اعتماد
و جرم است آمدند و این هر سه برادر بُودند و آنها کم ایمان را
در آنجا دیده بچاپاری و بسرعت روی براه نهادند و آن مرد
خوب هماندم از خواب بیدار شد و از برای رفتن بسفر و راه
خود برخاست پس آنها بوی رسیده بالفاظ پر تهدید اُو را امر
نمودند که بایست از این گفتش رنگ از رخ کم ایمان پرید و قدرت
آن نداشت که جنگ یا فرار کند پس ضعیف دل گفت همیانت را
تسلیم نما ولی او در همیان دادن سرعت ننمود (زیرا که خوش
نداشت که پول خود را گم کند) باطل اعتماد بسوی او دوید و دست
در جیب او بُرده کیسه که نقره داشت از جیب او کشید پس کم ایمان

دزدیدن نقره کم ایمان

فریاد کرد دزد دزد هماندم جرم چوب دستی کلفتی که در دست داشت
بر سر کم ایمان زد و بهمان ضربت او را بزمین انداخت و در آنجا
خوابیده خون از او میرفت مثل کسی که از جهة زیاد رفتن خون

بمیرد همهٔ این مدت دزدان بکنار ایستاده بودند آخر الامر چون
شنیدند بعضی از مردمان در راه هند و باینجا میرسند و ترسیدند
که مبادا یک شخص توفیق عظیم نامی که در بلد صحیح اعتماد ساکن است
باشد پا بفرار گذاشتند و این آدم خوب را ترک کردند که
چارهٔ از برای خود نماید بعد از مدت کمی بهوش آمده بزحمت
و کوشش نمود که بچهار دست و پا براه خود رود حکایت

امیدوار گفت آیا همهٔ آنچه را که تحصیل نموده بود از او گرفتند

مسیح گفت خیر جائیکه در آن جواهرات نفیس او بود آنرا تفتیش
نکردند لهذا آنها را نگاهداشت و لیکن چنانکه مرا آگاهی دادند
آن مرد خوب از جهة ضررش بسیار متألم شده بود زیرا که
دزدان اکثر از مخارج راهش را گرفته بودند ولی آنچه را که نگرفته
بودند چنانکه گفتم جواهراتش بود و از برای او نیز کمی پول خورده
باقی بود ولی مشکل بود تا آخر سفرش اورا برساند بلی
(اگر مرا اخبار مغشوش نمیدادند) مجبور بود که در رفتن





سؤال و گدائی نماید که خود را زنده نگاه دارد زیرا که مأذون
نبود که جواهرات خود را بفروشد ولی با وجود سؤال نمودن
و آنچه که میتوانست کردن در اکثر از باقی راه در وقتهای بسیار با شکم
گرسنه چنانکه گفته شد میرفت

امیدوار گفت آیا تعجب نیست که تذکرهٔ او را که باید بتوسط آن
داخل دروازه گردد نگرفتند

مسیح گفت عجب است از آن نگرفتند ولی سبب نگرفتن بجهة
زرنگی او نبود زیرا که از حمله که آنها بر او کردند مضطرب شده
نه قوه و نه هنری داشت که بتواند چیزی را پنهان نماید لهذا بسبب
نیافتن چیز خوب او خواست خدا بود نه کوشش خود او

امیدوار گفت نگرفتن این جواهرها باعث تسلی خاطر او
شود

مسیح گفت هرگاه آنرا بکار میبرد بطوریکه میبایست برد
ممکن بود که باعث تسلی کلی خاطرش شود ولی آنانی که مرا ازاین

حکایت آگاهی دادند گفتند از جهة اضطرابی که بجهة گم شدن
پولش بر او عارض شده بود در باقی راه آنرا کم بکار برد فی الحقیقه
در باقی سفر خود اکثر اوقات آنرا فراموش کرد و علاوه بر آن
وقتی که بخاطرش آمد و شروع به تسلی یافتن از آن نمود باز
در آن حین افکار تازهٔ در بارهٔ ضررش باو عارض میکرد دید که
این افکار همهٔ چیزها را می بلعید

همدم شدن و حاجیان با

امیدوار گفت آه آن مرد فقیر بود و این بر او غیر از غم بزرگ
چیزی نبود

مسیحی گفت غم بلی فی الحقیقه غم بود هرگاه آنچه را که او دید
ما به بینیم و از ما چیزی دزد ببرد و مجروح شویم آنهم در محل غربت
چنانچه بر او واقع شد آیا باعث غم نمیشود عجب است که دل
فقیرش از غم هلاک نگردید مرا آگاهی دادند که غیر از ملامتهای
حزن انگیز تلخ در همهٔ بقیهٔ راهش چیزی از او نمی‌تراوید و بهمهٔ
اشخاصی که در راه باو رسیدند و یا او بایشان میرسید آگاهی





وشرح میداد که در کجا و چگونه دزدها و برخورده و برده و کیان بودند
و آنچه کرده چه بود و چطور مجروح شده و مشکل بود که از آنها زنده
و خلاص گردد

امیدوار گفت عجب است که احتیاجش او را بفروختن و یا گرو
گذاردن بعضی از جواهراتش وادار نکرد تا آنکه بکار رفع احتیاج
سفر خود برد

عتاب کردن مسیحی برفیق خود

مسیحی گفت حرف میزنی مثل جوجه که پوست تخم از سر او نیفتاده
باشد از برای چه چیز جواهر خود را گرو گذارد و یا بکدام اشخاص بفروشد
در همهٔ آن وطنی که در آنجا نقرهٔ او را دزدیدند جواهرش را هیچ بحساب
نمی‌آوردند و او هم با آن طور کمکی که در آنجا باو نمایند محتاج نبود
و علاوه بر این هرگاه جواهرش در دروازه شهر سماوی حاضر
نباشد او را در آنجا از ارثیت منع مینمایند (آنرا خوب میدانست)
و آن منع از برای او از ظهور و شرارت ده هزار دزد بدتر

گفتگو در بارهٔ عیسو و کم ایمان

امیدوار گفت ای برادرم چرا اینقدر تند هستید عیسو حق اول زادگی خود را که بزرگترین جواهر او بود فروخت (نامهٔ بعبریان باب ۱۲ آیهٔ ۱۶) اگر او این عمل را بجا آورد چرا ممکن نیست و بچه جهة باید که کم ایمان نیز چنین بکند

مسیحی گفت عیسو در حقیقه حق اول زادگیش را فروخت و بسیار اشخاص دیگر چنین میکنند و بنظر این عمل خود را از بزرگترین برکات ممنوع مینمایند بطوری که آن شخص پست خود را ممنوع نمود ولیکن باید شما تفاوت در میان عیسو و کم ایمان و نیز در میان اشتهای آنها گذارید حق اول زادگی عیسو شکلی بود ولی جواهر کم ایمان چنین نبود شکم عیسو خدای او بود ولی شکم کم ایمان چنین نبود احتیاج عیسو از اشتهای جسمانی او بود ولی احتیاج کم ایمان چنین نبود علاوه بر این نظر عیسو بر چیزهائی که غیر از هوسها باشد نداشت (او گفت) اینک من رفته رفته میمیرم پس برای من این حق اول زادگی چه فایده دارد

تسلط اشتها بر عیسو

سفر



سفر تکوین فصل ۲۵) آیه ۳۲) اما کم ایمان باوجودی که قسمت او آن بود که ایمانش کم باشد بتوسط ایمان کمش از چنین کارها محفوظ بود ایمانش باعث آن شد که جواهر خود را بحساب آرد و آنقدر عزیز شمارد که آنها را نفروشد بطوری که عیسو حق اول زادگی خود را فروخت در هیچ جائی نخواندید که عیسو ایمان داشت

نداشتن عیسو ایمان

بقدر کمی هم نداشت بنابراین هرگاه بر شخص جسم سلطنت نماید (چنانکه در آن آدمی که ایمان و توانائی که جسم خود را مخالفت نماید ندارد سلطنت خواهد نمود) اگر او حق اول زادگی و جانش و هرچه را که دارد بفروشد اگرچه بدبو جهنم باشد باعث تعجب نمیشود زیرا که اتفاق میافتد برای آنها مثل چیزی که برای خر اتفاق میافتد که در وقت حرارت رانده نمیشود وقتی که خیالات ایشان بشهوتهای نفسانی بسته شود آنها را بهر قیمت خواهند گرفت ولی کم ایمان از سرشت دیگر بود چیزهای الهی در ضمیر او جا داشت گذران او از چیزهای روحانی و فوقانی بود لهذا شخصی که از این

تبعیت نکردن کم ایمان از خود عیسو

از آن

سرشت است (درصورتی که مشتری آن پیدا شود) از برای
چه جواهر خود را بفروشد تا آنکه ضمیر خود را بچیزهای باطل پر کند
آیا شخصی بکیاهی میدهد که از علف خشک شکم خود را پر کند و یا
میتواند قمری را ترغیب نماید که چون زاغ بمردار زندگی نماید — قمری و زاغ
باوجود آنکه اشخاص بی ایمان از برای هوسهای جسمانی آنچه را
که دارند میفروشند و علاوه بر آن خود شان را هم کلیةً گرو رهن
میگذارند ولی آن اشخاصی که ایمان دارند یعنی ایمانی که نجات
آورنده است اگرچه از آن ایمان هم کم داشته باشند چنین
نمیتوانند نمود پس ای برادرم اشتباه تو در اینجاست
امیدوار گفت آن را اقرار دارم ولی جواب شد شما قریب
است که مرا غضبناک گرداند
مسیح گفت ترا به بعضی از مرغان چابک تر تشبیه کردم و بس
که آنها پوست تخم بر سر ایشان مانده در راههای تازه این طرف
آن طرف میدوند اما از آن بگذر و محل گفتگو را تفکر کن و در





میان تو و من همه چیزها خوب خواهد شد — تکبر امیدوار
امیدوار گفت ای مسیحی یقین دارم که این سه شخص از گروه
کم دلانند و بس و اگر کم دل نمیبودند آیا بعقیدهٔ شما آنها از صدای
یک نفر که از راه آید فرار میکردند چرا کم ایمان بیشتر دلیری
بکار نبرد باعتقاد من میتوانست یک زد و خوردی با آنها کند
و چون هیچ چاره نیابد از آنها مغلوب گردد
مسیح گفت بسیار کسان گفته اند که آنها از کم دلانند ولی — بنیاد شجاعت ایمان است
کمی از اشخاص هستند که بعد از تجربه آنها را چنین گویند
اما در باب دلیر نبودن میگوییم که کم ایمان هیچ دلیر نبود
و از تو ای برادرم چنین میفهمم که هرگاه در جای آن مرد میبودی
رایت چنین است که یک زد و خورد کرده بعد مغلوب
میشدی حال که آن اشخاص از ما دورند این درجهٔ شجاعت
میباشد هرگاه بر تو ظاهر شوند بطوریکه بر آن مرد ظاهر
شدند میشود که ترا یقیناً بخیالات غیر از اینها اندازند

و دیگر فکر کن که آنها دزدان دوره هستند و بس پادشاه کودال
بی پایانرا خدمت می کنند که او خودش در صورت لزوم بکمک
آنها خواهد رسید و آوازهٔ او چون غرش شیر است (نامهٔ
اوّل پطرس باب ۵ آیه ۸) من خودم مثل این کم ایمان
در جنگ بودم و آنرا شیئی مهیبی دانستم و این سه شخص شریر
بر من حمله نمودند و چون شخص مسیحی شروع بمقاومت کرده
آنها یک صدائی کردند و بس که بزرگ ایشان آمد و چنانکه مثل است
راضی شدم که حیات خود را یک شاهی فروشم ولی خواست
خدا چنین بود که بسلاح ممتحن شده ملبس بودم بلی با وجود
که چنین مسلّح بودم بمردانگی رفتار کردن را کاری سخت
یافتم هیچکس جز آن کسی که در جنگ بوده است نمیتواند
بگوید که در مبارزت چه چیز بر ما وارد میشود
امیدوار گفت خوب ولی دیدید وقتی که گمان کردند که یک
نفر شخص توفیق عظیم در راه است فرار کردند

بیان نمودن مسیحی سرباز کذشته خود





مسیح گفت صحیح است آنها و بزرگ آنها هم وقتیکه توفیق عظیم
ظاهر شود در بسیار وقتها فرار کرده اند این باعث تعجب نیست
زیرا که او پهلوان پادشاه است باور میکنم که شما تفاوت در میان
کم ایمان و پهلوان پادشاه خواهید گذاشت همهٔ رعایای پادشاه
پهلوان نمیشوند و نمیتوانند در وقت امتحان چون او چنین اعمال
عمدهٔ جنگ را بظهور رسانند آیا مناسب است خیال نمائیم که بچهٔ
کوچک به کلیات چون داود دست زند (کتاب اول شموئیل فصل ۱۷)
و یا آنکه قوّت گاو نر در گنجشک پیدا شود بعضی قوی اند بعضی ضعیف
بعضی ایمان زیاد دارند بعضی کم این مرد یکی از ضعفا بود
لهذا شکست خورد
امیدوار گفت در بارهٔ دزدان دلم میخواست که توفیق عظیم
بجای کم ایمان باشد
مسیح گفت هر گاه او بجای کم ایمان میشد ممکن بود که دستهایش
بسی کارها بکند چه باید شمارا آگاهی دهم که با وجودی که

پهلوان پادشاه

توفنیق عظیم آلات جنگ خود را بطور بسیار خوب بکار میبرد
مادامی که آنها را بواسطهٔ شمشیرش دور داشته و میدارد
نسبت بآنها کار خوبی کرده است و میتواند کرد ولی اگر آنها
یعنی ضعیف دل و باطل اعتماد و آن دیگری در قلب او وارد
شوند مشکل است که او را بزمین نزنند و شما میدانید در صورتی
که شخص بزمین خورد چه میتواند بکند

هر کسی که بر چهرهٔ توفنیق عظیم بدقت نظر کند در آن خواهد
دید نشانهای زخمها و بریدگیها را که دربارهٔ آنچه گفتم برهان
آسانی باشد و آنرا ثابت کرداند بلی یکدفعه شنیدم که او میگفت
(آنهم در وقت مبارزت بود) که قطع امید از زندگانی کردیم
این مکاران قوی و رفقای ایشان چگونه داود را با آه کشیدن
و ناله و غرش انداختند بلی هیمان و خزقایه هم با وجودی
که در ایام خود شان پهلوان بودند وقتی که این دزدان بر
ایشان حمله نمودند مجبور بودند که کوشش نمایند و با وجود





کوشش ایشان دزدان لباس آنها را بسختی می کشیدند وقتی
پطرس خواست امتحان نماید که با آنها چه توان کرد بلی با وجودی
که دربارهٔ او بعضی میگویند رئیس حواریان است آنها بر او دست
نهاده او را از یک دختر پست هم ترسانیدند (مرقس
باب ۱۴) آیهٔ ۶۶ الی ۷۱)

قوت لولیان

علاوه بر این پادشاه آنها مطیع آواز آنهاست هرگز از محل
استماع صوت آنها در دور دست نیست اگر وقتی آنها مشرف
بشکست خوردن باشند هر گاه ممکن باشد از برای کمک ایشان
میآید دربارهٔ او گفته شده است که شمشیر و نیزه و مزراق
و رماح کسی که باو نزدیک میشود کارگر نخواهد شد آهن بجای
کاه و برنج را چون چوب پوسیده محسوب مینماید تیر کمان
او را فرار نمیدهد و سنگهای فلاخن از برایش بکاه بن
مبدل میشود و گرز بجای کاه بن محسوب میگردد و بجنبش
مزراق خنده میزند با این حالت شخص چه میتواند کرد در صورتی

ممتاز بودن اسب ایوب

که کسی همیشه قوت اسب ایوب را و نیز مهر و بصیرت سوار شدنش را
میداشت ممکن بود که او چیزهای شایسته ذکر را بعمل آورد
زیرا که گردن آن اسب بر عد ملبس است مثل ملخ ترسناک
نیست و شوکت صهیلش مهیب است دره را حفر مینماید
و بقوتش شادمان است بجهة دوچار نمودن مسلحان به پیش
میجهد بر خوف میخندد و هراسان نمیشود و از برابر شمشیر بر
نمیگردد خشخش ترکش و درخشندگی نیزه و مزراق در
برابر اوست بغیظ و غضب زمین را میبوردد و باور نمیکند
که صدای کرناست وقت کشیدن کرنا قهقهه میزند و جنگ را
از دور و هم بانگ و خروش سروران را میبوید (کتاب ایوب
فصل ۴۱) آیه ۲۴) الی ۲۹) ایضا فصل ۳۹) آیه ۱۹
الی ۲۵) ولی اشخاص پیاده مثل من و تو هرگز نباید خواهشمند
ملاقات دشمن شویم و چون در بارهٔ دیگران می شنویم که مغلوب
گردیدند لاف نزنیم که گویا بهتر میتوانستیم کردن و از افکار



مردانگی خود خوشحال نگردیم زیرا که چنین اشخاص در وقت آزمایش
اکثر اوقات ببدی گرفتار میشوند

پطرس که او را سابقاً ذکر کردم این شهادت را میدهد او تجبر
گردش مینمود و ضمیر باطلش او را برانگیخت با اینکه نزد آقایش
ادعا کند که از همه مردمان بهتر عمل خواهد نمود و محکمتر خواهد
ایستاد ولی آن اشخاص پست چه کسان را چون او آن قدر پست
و مغلوب و پایمال نمودند

پس وقتیکه می شنویم در شاهراه چنین دزدی میشود ما را مناسب است
دو چیز بعمل آوریم اول آنکه مسلح شده بیرون آئیم و هوشیار
باشیم که سپر با خود برداریم زیرا که از نبودن سپر بود که آن
شخص کم با قوة بر لویاتان حمله نموده نتوانست وی را مغلوب سازد
زیرا که حقیقة اگر آن نباشد از ما هیچ نمیترسد لهذا آن کسی که
هنر دارد گفته است بالادست همه سپر ایمان را بگیرید که بوسیله
آن قدرت خواهید داشت که تمامی تیرهای آتشین آن شریر را

خاموش نمائید (نامهٔ بافسیان باب ۶) آیهٔ ۱۰)

دو فایدهٔ مستحفظین راه

خوب است هم از پادشاه مستحفظین راه بخواهیم بلی نیز بخواهیم که او خودش همراه ما آید این است که داود را وقتی که در درهٔ سایهٔ مرگ بود خوشحال گردانید موسی مردن را در جائی که ایستاده بود ترجیح میداد از اینکه بدون خداوند خود یک قدم زند (سفر خروج فصل ۳۳) آیه ۱۵) ای برادرم اگر او همراه ما آید چه احتیاج داریم که از ده هزار شخص که بضدّ ما صف بندند بترسیم ولی بدون آن شخص امداد دهندگان متحیر زیر کشته شدگان می افتند

من خودم سابقاً در مبارزت بوده ام با وجودی که بتوسّط احسانهای بهترین اشخاص زنده ماندم چنانکه می بینید ولی دربارهٔ مردانگیم فخر نمیتوانم کرد اگر چنین زد و خوردهای دیگر را نه بینم خوشحال خواهم شد ولی می ترسم که الحال در این حین از همه خطرها نگذشته باشیم چون شیر و خرس تا بحال مرا



نخورده امیدوارم که خدا ما را از فلسطی نامختون هم که می آید خلاصی دهد پس مسیحی سرود خواند

ای فقیر کم ایمان در میانهٔ دزدان
از کف تو بر بودند جمله مالت ای نادان
باید اهل ایمان هم پند نیک برگیرند
دین خود نگه دارند از گروه بدکاران
پس بقوت ایمان بر هزار تن رهزن
غالبی و منصوری این سخن یقین میدان
غیر این نصیحت نیک کار میشود مشکل
کی ظفر بیابی تو بر سه تن ازین دزدان

دو راه دیگر

پس روانه شدند و جهالت از عقب می آمد می رفتند تا بمکانی رسیدند که در آنجا راه دو تا میشد و هر دو آنقدر راست بنظر میرسید مثل راهی که بایست از آن عبور نمایند که ایشان نداستند کدام را اختیار نمایند زیرا که چنان بنظر میرسید

که هردو در جلو آنها راست است لهذا در آنجا ایستادند
تا تفکر نمایند و چون دربارهٔ راه فکر میکردند در حال یکمرد سیاه
پوست ولی بجامهٔ سفید ملبس شده بسوی آنها آمده پرسید
چرا اینجا ایستاده اید در جواب گفتند بشهر سماوی میرویم
ولی نمیدانیم ازین راهها کدام را اختیار کنیم آن مرد
گفت از عقب من بیائید آن جا است که من میروم پس آنها
او را در راهی که تازه بجاده وصل شده بود متابعت
نمودند و آن راه آنها را از آن شهری که مقصود ایشان بود
بتدریج منحرف ساخته و آنقدر دور گردانید که در مدت
قلیلی رویهای ایشان از آن راه برگشت باز متابعت آن
مرد میکردند آخر الامر پیش از آنکه از او خبردار شوند آن
مرد هر دو را بدام محاصره انداخت و آنها طوری در آن
گرفتار بودند که نمیدانستند چه کنند و در آن حین جامهٔ
سفید از پشت آن مرد سیاه افتاد پس دیدند که در کجا ایند

چاپلوس

نقشه شکستن مسیحی و د

بدام افتادن آنها



لهذا مدتی فریاد کنان در آنجا خوابیدند زیرا که نمیتوانستند خود را
بیرون آورند

آنگاه مسیحی برفیقش گفت الحال خود را در غلط می بینم آیا شبانان
ما را انذار نمودند که از چاپلوس احتیاط کنیم چنانکه مرد حکیم گفته است
امروز دیده ایم یعنی شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می نماید
از برای پایهای او دام می گستراند (امثال سلیمان فصل ۲۹
آیه ۵)

امیدوار گفت آنها دستور العملی نیز دربارهٔ راه بما دادند
تا آنکه بخاطر جمعی بیشتر آن را دریافت نمائیم ولی فراموش کردیم
که آنرا بخوانیم و از راههای ظالم احتیاط نموده خود را محفوظ
نداشتیم در اینجا داود از ما حکیمتر بود زیرا که او گفته است نسبت
باعمال انسان از کلام لبهای تو از راههای ظالم احتیاط
نموده خود را محفوظ داشتم (مزمور ۱۷ آیه ۴)
و باین طور تعزیت گویان در دام خوابیدند آخر الامر شخص درخشنده را

تعزیت ایشان

شخص دد خنده باتازیانه

دیدند که با تازیانه از زه که در دستش بود بسوی آنها میآمد وقتی که
بآن مکان که در آنجا بودند رسید پرسید که از کجا آمدید و در اینجا
چه میکنید آنها او را آگاهی دادند که حاجیان فقیر هستیم بصیون
میرویم ولی مرد سیاه سفید پوش ما را از راه بیرون آورده امر
نمود که از عقب او آئیم زیرا که او هم بآنجا میرفت پس آنکه تازیانه
داشت گفت آن مرد سفید پوش چاپلوس است حواری
کاذبی است که خود را شبیه فرشتهٔ نورانی کرده است (نامه
۲ باهل قرنتس باب ۱۱) آیه ۱۳ الی ۱۵) پس او دام را
درید و آنها را رها نمود آنگاه بآنها گفت از عقب من آئید تا آنکه
شما را بار دیگر در راه خود نهم بعد از آن آنها را براهی که از جهة
متابعت چاپلوس ترک نموده بودند راهبری نمود
و از آنها پرسید که در شب گذشته در کجا خوابیده بودید
گفتند با شبانان در کوههای مفرح باز از آنها پرسید
آیا شبانان دستور العملی درباره راه بشما ندادند در جواب

گفتند



ملزوم شدن حاجیان از فراموشی

خوشی سخن فریبندگان

تازیانه خوردن حاجیان

گفتند بلی دادند او گفت آیا وقتی که ایستاده بودید آنرا بیرون
نیاوردید و نخواندید در جواب گفتند خیر از آنها پرسید چرا گفتند
فراموش کردیم علاوه بر این پرسید که آیا شبانان شما را
نفرمودند که از چاپلوس احتیاط کنید گفتند بلی ولی گمان نکردیم که این
مرد خوش گفتار چاپلوس باشد (نامه باهل روم باب ۱۶
آیه ۱۷ و ۱۸)
پس در رؤیایم دیدم که آنها را فرمود که بخوابید چون خوابیدند آنها را
تازیانه سختی زد تا آنکه براه خوبی که باید بروند آنها را هدایت نماید
و وقتی که آنها را میزد میگفت هر کس را که دوست دارم او را الزام
و تنبیه مینمایم پس با غیرت باش و توبه نما (مکاشفات باب ۳
آیه ۱۹) و این العمل آورده آنها را فرمود که براه خود روان
شوید و با مرهای دیگر از فرمایشات شبانان احتیاط خوب را
بجا آورید پس آنها او را از همه احسانهایش شکر نمودند
و براه راست هموار روان شده سرود میخواندند

سالکان ره توفیق به اینجا آیند،

حاجیان از نظری بهر خدا بنمایید

دور از راه فتادند و بدام افتادند

دور از راه گر افتید همین را شاید

رشته از دست بدادند و صلاح از کف خویش

از فراموشی این قوم شما هوش آیید

گرچه زین ورطه خلاص شد ولی در نشان

شرح سوط به بینند و بحج مگر آید

بعد از مدتی شخصی را از دور دیدند که از جاده بهمواری و تنها از برای ملاقات ایشان میاید پس مسیحی برفیقش گفت در آنجا مردیست که از صیون رو گردانیده و از برای ملاقات ما می آید

امیدوار گفت او راحتی منیم الحال احتیاط کنیم مبادا او نیز چاپلوس باشد و او نزد یکتر و پیشتر آمد آخر الامر بآنها رسید و اسم او





نامعتقد بخدا
نامعتقد بخدا بود از آنها پرسید بکجا میروید

مسیحی گفت بکوه صیون میرویم

خندیدن او
پس نامعتقد بخدا بخندیدن بسیار عظیمی افتاد

مسیحی گفت مقصود از خنده شما چیست

نامعتقد بخدا گفت از دیدن اینکه شما چه قسم اشخاص جاهلی هستید که آنقدر سفر پر زحمت را از برای خود قبول کرده اید و لی احتمال میرود که بغیر از زحمت هیچ چیز را از برای ثمر کوشش خود دریافت ننمائید

مجادله کردن با او
مسیحی گفت ای مرد چرا آیا فکر می کنید که ما را در آنجا قبول نخواهند کرد

نامعتقد بخدا گفت قبول کنند) چنین جائی که برای آن خواب می بینید در همه اینجهان موجود نیست

مسیحی گفت ولی در جهان آینده هست

نامعتقد بخدا گفت وقتی که در خانه در وطن خود بودم بطوری که

حال میگویند شنیدم لهذا حرکت کردم تا آنرا ببینم و مدت بیست
سال در جستجوی این شهر بودم ولی حالا هم از روز اول حریصترم
اثری بیشتری هیچ چه نمی‌یابم
مسیح گفت ما هم شنیدیم و هم اعتقاد کردیم که چنین جائی پیدا
می شود
نامعتقد بخدا گفت اگر در خانهٔ خودم باور میکردم تا اینجا در جستجوی
آن نمی آمدم ولی چون هیچ را نمی یابم (هرگاه چنین جائی پیدا
میشد البته آنرا می یافتم زیرا که در جستجوی آن از شما دورتر
رفته ام) بار دیگر مراجعت میکنم و میروم بطرف چیزهائی که
از خود دور کردم از برای امیدهای آنچه حال می بینم موجود
نیست و سعی میکنم که تسلی خاطر خود را نمایم
پس مسیحی با امیدوار رفیقش گفت آنچه این مرد گفته است
آیا صحیح است
امیدوار گفت احتیاط کن او یکی از چاپلوسان است از باب

اکتفا کردنش باین جهان





گوش دادن بچنین اشخاص یاد آور که چه زحمت تا بحال برما وارد شده است
چه آیا کوه صیون موجود نیست آیا از کوههای مفرح دروازهٔ
شهر را ندیدیم و نیز الحال نبایست با ایمان رفتار نمائیم روان
شویم مبادا آن مرد با تازیانه بار دیگر بما رسد میبایست آنچه را
من در گوشهای شما میگویم شما را تعلیم دهید یعنی از شنیدن
تربیتی که مورث آوارگی از نشان معرفت است با حذر باش
ای برادرم میگویم از گوش دادن باین سخنان دست بکش
ما باید از برای نجات روح ایمان داشته باشیم (نامهٔ دوم
باهل قرنتس باب ۵ آیهٔ ۷) امثال سلیمان فصل ۱۹
آیهٔ ۲۷)
مسیحی گفت ای برادرم این سؤال از جهت شک داشتن در بارهٔ
حقیقت اعتقادم نبوده بلکه از جهت امتحان شما بود تا آنکه
ثمر امنیت دلت را آشکار کرده باشم در باب این مرد میدانم که
خدای این جهان او را کور نموده است تو و من روان شویم و بدانیم

یاد شنیده
مفید است

که اعتقاد درستی داریم و هیچ دروغ از راستی نیست (نامهٔ اول
یوحنا باب ۲) آیهٔ ۲۱

امیدوار گفت الحال در امید جلال خدا خوشحالم پس از آن مرد
رو گردانیدند و او بر آنها خنده کنان براه خود رفت

پس در رویایم دیدم که روانه شده بوطنی رسیدند که طبیعةً
هوایش این بود که هرگاه شخص غریبی داخل آن گردد او را مایل
بخواب میگرداند در انجا امیدوار شروع بکند شدن و سنگین
شدن از برای خواب نمود لهذا بمسیحی گفت الحال چنان
مایل بخوابم بحدی که نمیتوانم چشمان خود را باز نگاه دارم
در اینجا دراز شده خواب کمی نمائیم

دیگری گفت بهیچوجه نخواهیم مبادا خوابیده هرگز بیدار
نشویم

امیدوار گفت ای برادرم چرا خواب از برای مرد زحمت کش
شیرین است اگر خواب کمی نمائیم میشود که رفع درماندگی ما شود

زمین مسحور





مسیحی گفت یاد نداری که یکی از شبانان ما را فرمود که از
زمین مسحور احتیاط کنید مقصود او این بود که از خوابیدن احتیاط

زمین مسحور کنایه از حالت آسوده گی مسیحیان است
در وقتی که دین ایشان ترقی نموده و مقبول اهل جهان
گردیده و آنها صاحب دولت شده و از جهة
دین در این حین زحمتی ندارند و آسوده میباشند
نتیجهٔ این حالت اینست که آنها را غافل و مائل
خواب گرداند مثل اهل کشتی وقتی که باد شدید
شود و موج زیاد گردد در اینوقت همه بیدارند ولی
وقتی که باد ساکت و موج افتاده مشکل است که آنها هوشیار باشند
و احتیاط نمایند بلکه به خواب میافتند بلی این حالت آسوده گی
خطر اهم دارد زیرا که میشود بخواب غفلت افتاده احتیاط
لازمه را از دست داده فرصت بدشمنان بدهند در این گفتگوی
دینی و یاد کردن رحمتهای خدا حقیقت بیدار مانند ایشان بسیار فایده مند است

اکنیم پس باید چون دیگران بخواب نرویم بلکه بیدار و هوشیار باشیم
(نامهٔ اول به تسلنیقیان باب ۵) آیه ۶)

امیدوار گفت اقرار باشتباه خود میکنم هرگاه شما
میبودم بجهة خوابیدن بخطر مرگ میافتادم می بینم آنچه مرد
عاقل گفته صحیح است که دو از یکی بهتر است (کتاب واعظ
سلیمان فصل ۴) آیه ۹) تا بحال رفاقت تو مرا مرحمت
و اسباب رحمت بوده است و از برای مشقت اجرت
خوبی خواهی داشت

گفتگوی خوب مانع خواب است

مسیح گفت برای آنکه در این مکان میل خواب را از خود دور نمائیم
بگفتگوی خوب بپفتیم

دیگری گفت بجان و دل راضیم

مسیح گفت از کجا ابتدا کنیم

امیدوار گفت از جائی که خدا با ما ابتدا کرد ولی التفات
فرموده شما ابتدا نمائید

کی

مسیح گفت اول از برای شما این سرود را می خواهم

چو سالکان را دل سوی خواب شد مایل
اگر قدم مگذارند اندرین منزل
دهند گوش بگفتار این دو حاجی نیک
یقین که خواب خوش از چشمشان شود زایل
نظر کنند و به بینند چون بصحبت خوب
توان رها شد و فارغ ز دست طبع کسل
چگونه حفظ نمودند حاجیان خود را
بحرفهای خوش از خواب بد نهاد مضل
چو حرف خوش بود و همرهی مردم خوب
شود هر آینه آسان بحاجیان مشکل
سپس چه باک که بر ضد حاجیان باشند
تمام اهل جهنم بدشمنی یکدل

پس مسیحی ابتدا کرده گفت از شما سؤال مینمایم در اول

چون

چگونه بفکر افتادید که چیزهائی را که حال بجا می آورید
بجا آرید

امیدوار گفت آیا مقصود شما این است که بدانید در اول چگونه
باین خیال افتادم که از برای روح خود برکات را
بطلبم

مسیحی گفت بلی مقصود من آن است

امیدوار گفت مدت مدیدی در لذات آن چیزهائیکه در
بازارها دیده و فروخته میشد ماندم چیزهائیکه الحال قبول
میکنم که تا بحال هم اگر در آن می ماندم مرا در هلاکت و خرابی
غرق میکرد

مسیحی گفت آنچیزها چه اند

امیدوار گفت همه چیزهای نفیس و دولت این جهان است
و نیز در جشن و قلاشی و شراب خواری و قسم خوری و دروغ
و ناپاکی و روز مقدس نگاه نداشتن وغیره که اسباب هلاکت



روح است بسیار لذت میداشتم ولی آخرالامر بواسطهٔ شنیدن
و تفکر کردن در آن چیزهای الهی که حقیقهٔ آنها را از شما
و نیز از وفادار محبوب که او را در بازار باطلیت از جهة ایمانش
و گذران نیکش بقتل رسانیدند شنیدم و دریافت نمودم که انجام
آن چیزها مرگ است و بجهة این امورات غضب خدا بر ابنای
بغی نازل میشود (نامهٔ باهل روم باب ۶ آیهٔ ۲۱ الی ۲۳)
نامهٔ بافسیان باب ۵ آیهٔ ۶)

مسیحی گفت آیا فوراً زیر بار قوهٔ این الزام رفتید

امیدوار گفت خیر فوراً راضی نشدم شرّ و بدی گناه و عذابی را
که از ارتکاب آن حاصل میشود بدانم ولی وقتی که ضمیرم در اول
برای کلام خدا شروع بجنبیدن مینمود سعی مینمودم که چشمهای
خود را بر ضد روشنی آن به بندم

مسیحی گفت سبب این قسم رفتار شما نسبت بابتدای
ظهور آثار روح مبارک خدا در شما چه بود

سبب ضدیت دو دنیا

امیدوار گفت سببهای آن این است (۱) آنکه جاهل بودم
که این کار خدا بر من است هرگز فکر نکردم که خدا در اول شخص را
بر گناهش متنبه نموده و بیدار کرده او را از گناهش
منحرف میگرداند (۲) آنکه گناه هم در آنوقت بجسم من بسیار
شیرین بود و بی میل بودم که آنرا ترک نمایم (۳) آنکه حضور
و اعمال رفقای قدیم من بسیار مطلوب بود و نمیدانستم که
چگونه از آنها دست کشم (۴) آنکه ساعتهائی که الزامها
بر من وارد شد آنقدر پر زحمت و ترساننده دل بود که
یاد آنها را در دلم نیز نمیتوانستم متحمل شوم

مسیحی گفت چنین بنظر میرسد که در آن احوال بعضی از
اوقات از زحمت خود خلاصی یافتید

امیدوار گفت بلی البته ولی بار دیگر خیال گناهان بضمیرم
میگذشت و در آنوقت حالت من بد بلکه بدتر از سابق
می شد



سبب عود الزام گناه

مسیحی گفت آنچه گناهان شما را مجدداً بخاطر میآورد چه بود

امیدوار گفت چیزهای بسیار مثلاً

۱) ملاقات شخص خوب در کوچها و یا

۲) شنیدن کتاب توریة و انجیل از کسی که میخواند و یا

۳) درد سرم و یا

۴) از آگاهی یافتن که بعضی از همسایهایم ناخوشند و یا

۵) زنگی که در کلیسا از برای مردگان میزنند و یا

۶) فکر مردن خود و یا

۷) شنیدن حرف در بارهٔ مرگ ناگهانی دیگران

۸) مخصوصاً فکر کردن خود که باید بزودی بدیوان رسم

مسیحی گفت وقتی که بواسطهٔ یکی از این چیزها بر گناه ملزم
می شدید گاهی میتوانستید از آن بآسانی خلاصی یابید

امیدوار گفت خیر نمیتوانستم زیرا که الزام بر عقل و روحانیم بیشتر مؤثر
بود اگر در آنوقت در بارهٔ مراجعت بگناه فکر میکردم (با وجود

که ضمیرم بضدّ مراجعت بود) مرا باعث عذاب مضاعف میکردید

سعی در اصلاح رفتار

مسیح گفت در آنوقت چگونه رفتار مینمودید

امیدوار گفت فکر میکردم که باید در اصلاح رفتارم سعی نمایم و الّا یقیناً محکوم بعذاب عظیم خواهم شد

مسیح گفت در اصلاح رفتار خود سعی نموده اید

امیدوار گفت بلی نه از گناهان و بس بلکه از مصاحبت گناهکاران هم فرار نمودم و بتکالیف دینی چون دعا کردن و تلاوت نمودن و گریستن بجهت گناه و راست گفتن بهمسایگان وغیره توجه نمودم این چیزها را با بعضی از چیزهای دیگر را که تفصیل آن باعث تطویل است بعمل آوردم

مسیح گفت آیا در آنوقت فکر کردید که خوب شدید

امیدوار گفت بلی مدّتی فکر کردم ولی آخر الامر باوجود همه اصلاح رفتار خود زحمتم بار دیگر مرا فرو گرفت





مسیح گفت آن وقتی که شما رفتار خود در اصلاح نمودید چگونه آن واقع شد

در اصلاح رفتار

امیدوار گفت چند چیز بود که آزا احداث نمود مخصوصاً گفتگوهای از این قبیل که همگی اعمال صداقت ما مثل لتّه حیض است و از اعمال شرعی هیچ بشری صداقت پیدا نخواهد کرد و چون آنچه را که مقرر شده است بجا آورید بگوئید که ما بندگان بی منفعت هستیم (اشعیا فصل ۶۴ آیه ۶ نامه بگلتیان باب ۲ آیه ۱۶ لوقا باب ۱۷ آیه ۱۰) و گفتگوهای بسیار دیگر از این قبیل و از اینها شروع بفکر کردن با خودم نمودم باین طور که اگر همه اعمال صداقتم چون لتّه حیض است و اگر بتوسط اعمال شرعی هیچ بشری عادل شمرده نخواهد و اگر چون همه را بعمل آوریم باز بی منفعت هستیم در این صورت احمقی است که شخص در بارهٔ تحصیل و وصول آسمان بواسطهٔ شریعت فکر نماید و علاوه بر این فکر کردم هرگاه شخصی بصاحب دکّانی تقدیر

مقروض بودن به شریعت

صد لیره مقروض باشد و بعد از آن در عوض آنچه از او گرفته وجه
دهد اگر قرض سابق او که در دفتر صاحب دکان قلم نزده بماند صاحب
دکان میتواند او را از جهة آن بدیوان خانه کشد و او را بزندان
اندازد تا اداء دین کند

مسیح گفت خوب این را نسبت بخود چگونه دانستید

امیدوار گفت باین طور با خود فکر کردم که از جهة گناهانم در دفتر
خدا بسیار مقروض شده ام و الحال اصلاح و درست کردن
رفتارم آن قرض را ادا نمی کند از آنجهة باز فکر کردم با وجود همه اصلاحات
آتی رفتارم چگونه از آن عذابیکه خود را در خطر آن بتوسط تجاوزهای
سابق خود انداختم خلاص کردم

مسیح گفت نسبت بسیار خوب بخود داده اید ولی استدعا
آنکه بیشتر مرا آگاهی دهید

امیدوار گفت بعد از اصلاحاتی که تازه بعمل آوردم چیز دیگر مرا
مزاحم میشد یعنی اگر بدقت به بهترین اعمال آتی خود نظر کنم باز





اضطراب ضمیر استغفار

گناه پی گناه تازه را می بینم که به بهترین اعمالم مخلوط میگردد پس
با وجود افکار مطبوعی که در بارهٔ خودم و تکلیفاتم سابقا داشتم
مجبور بودم که نتیجه چنان گیرم که هر گاه در زندگانی که سابقا کردم
بی تقصیر بودم در یکروز آنقدر گناه کردم که از برای انداختن بجهنم
همان مرا کفایت میکند

مسیح گفت در آنوقت چه کردید

امیدوار گفت چه کردم ندانستم چه کنم تا وقتی که ضمیرم را به وفادار
اظهار و آشکار کردم زیرا که با او بخوبی آشنائی داشتم او مرا گفت

تصحیح وفادار

در صورتیکه عدالت شخصی را که هرگز گناه نورزیده باشد تحصیل ننمایم
نه عدالت خودم و نه عدالت کل جهانیان میتواند مرا نجات
دهد

مسیح گفت فکر کردی که آنچه او گفته صحیح است

امیدوار گفت اگر وقتی که در اصلاحات خودم خوش و مشغول بودم
بمن باین طور میگفت او را ابله میخواندم ولی در آن حین که ضعف

خود و گناهی را که به بهترین اعمالم بسته شده بود میدیدم مجبور بودم
که فکر او را قبول کنم

در اول وقتی که بآن طور بشما گفت آیا فکر کردید که چنین شخص که در باب
او بتصدق میتوان گفت که هرگز گناه نورزیده است پیدا میشود

امیدوار گفت باید اقرار کنم که سخنانش در اول صدای غریبی
داشت ولی بعد از گفتگو و قدری رفاقت دیگر با او کلیّةً ملزم
میشدم

مسیحی گفت آیا از او پرسیدید آن شخص کیست و چگونه بتوسط
او باید عادل شمرده شوید

راه نجاة

امیدوار گفت بلی مرا گفت عیسی خداوند است که بدست راست
خدای متعال ساکن است و نیز گفت باید او شما را عادل شمارد
یعنی بآنچه او در ایّام تجسّمش کرده است و بآنچه بردار آویخته شده تحمّل
نموده است اعتماد نمائید و علاوه بر این از او پرسیدم چگونه
عدالت او آنقدر مؤثر است که شخص دیگر را در حضور خدا عادل

شمارد



شمارد و مرا گفت که اوست خدای قادر و آنچه بعمل آورده و مرگی
که بآن مرد از برای خود نبوده بلکه از برای من بود اگر با و ایمان
آورم اعمال او و شایستگی آنها برای من محسوب خواهد شد
(نامه باهل روم باب ۴ (نامه بقلسیان باب ۱) نامه بعبریان
باب ۱۰) نامهٔ دوّم پطرس باب ۱)

مسیحی گفت در آنوقت چه کردید

ترس از قبول نشدن

امیدوار گفت در باب ایمان آوردنم ایراد میگرفتم بجهة آنکه
فکر میکردم که او راضی نیست که مرا نجات دهد

مسیحی گفت در آنحین وفادار بشما چه گفت

تعلیم اسکاتی

امیدوار گفت مرا فرمود که نزد او روم و به بینم پس گفتم
گستاخی است او گفت نه زیرا که مرا دعوت نموده است
که بروم پس کتابی را که از تصنیف عیسی بود بمن داد که
مرا از برای رفتن دلیر نماید که مایل برفتن شوم و گفت
هر نقطه و همزهٔ از آن کتاب محکمتر از زمین و آسمان

بکار

دعا کردن

بجای خود ایستاده است پس از او پرسیدم که در آمدنم چه باید
بکنم او مرا گفت که زانو زده با همهٔ دل و جان التماس کن
که پدر مسیح را بمن مکشوف گردان و نیز از او پرسیدم که
چگونه باید از او التماس نمایم او گفت برو او را بر تخت
رحمت خواهی یافت و در آنجا تمام مدت سال نشسته است
تا آنکه آنانی را که بسوی او میآیند عفو فرموده و بیامرزد او را گفتم
وقتی که باو رسم نمیدانم چگویم او مرا فرمود باین طور
بگو خدایا بمن رحم کن که گناه کارم مرا در حق عیسی مسیح
عارف و دارای ایمان گردان زیرا می بینم که اگر عدالتش
نمیبود و یا با آن عدالت ایمان نمی آوردم کلیةً هلاک
میگردیدم ای خداوند شنیدم که تو خدای رحیمی
و مقرر فرموده که فرزندت عیسی مسیح نجات دهندهٔ
اهل جهان باشد و علاوه بر این شنیده ام راضی هستی
او را از برای چنین گناه کار فقیری چون من (که در حقیقت



گناه کارم) ناجی قرار دهی پس ای خداوند این فرصت را قبول
کن و بتوسط فرزندت عیسی مسیح بجانم نجات را ارزانی داشته
توفیقت را عظیم گردان آمین (متی باب ۱۱) آیه ۲۸) ایضا
باب ۲۴) آیه ۳۵) یرمیاه فصل ۲۹) آیه ۱۲ و ۱۳) سفر
خروج فصل ۲۵) آیه ۲۲) نامهٔ بعبریان باب ۴) آیه
۱۶)

مسیحی گفت بطوریکه شما را فرمود عمل آوردید
امیدوار گفت بلی مکرراً مکرراً مکرراً
مسیحی گفت آیا پدر فرزندش را بشما مکشوف گردانید
امیدوار گفت نه در بار اول بلکه دوم سوم چهارم پنجم
ششم هم مکشوف نگردانید
مسیحی گفت در آنوقت چه کردید
امیدوار گفت چه کردم ندانستم که چه کنم
مسیحی گفت در ترک نمودن دعا فکر ننمودید

فکر بودن دعا

امیدوار گفت بلی دو چندان صد دفعه

مسیح گفت سبب ترک نکردن چه بود

امیدوار گفت باور کردم که آنچه بمن گفته اند صحیح است یعنی بدون عدالت این مسیح همه جهانیان نمیتوانند مرا نجات دهند لهذا با خود فکر کردم که اگر ترک کنم میمیرم و نزد تخت توفیقش از مردن بیشتر چیزی بر من واقع نمیگردد و همان دم بخاطرم این رسید که اگر چه تأخیر نماید منتظر آن باش زیرا که بتحقیق میآید و معوق نخواهد ماند (کتاب حبقوق فصل دوم آیه ۳) پس در دعا نمودن ماندم تا پدر فرزندش را بمن نمودار گردانید

سبب ترک نکردن دعا

مسیح گفت چگونه بشما مکشوف شد

مکشوف شدن مسیح به امیدوار

امیدوار گفت او را بچشمان ظاهر ندیدم ولی بدیدهای بصیرت او را دیدم باین طور بود که روزی بسیار غمگین و محزون بودم گویا از همه اوقات حیاتم حزن تر



و این حزن در نظر مجدد بزرگی و بدی گناهم بود در آنوقت که منتظر هیچ چیز غیر از جهنم و هلاکت ابدی روح خود نبودم ناگهان چنانکه فکر کردم عیسی خداوند را دیدم که از آسمان بر من نگریسته گفت بعیسی مسیح خداوند ایمان بیاور و رستگار خواهی شد (نامهٔ بافسیان باب ۱) آیه ۱۸ و ۱۹) اعمال حواریان باب ۱۶) و آیه ۳۰ و ۳۱)

جواب دادم ای خداوند گناهکارم بل بسیار عظیم گناهکارم جواب داده فرمود توفیقم برای تو کافی است پس گفتم ای خداوندا ایمان آوردن چیست در آنوقت از این آیه یعنی آنکس که بنزد من میآید هرگز گرسنه نخواهد شد و آن کس که بر من ایمان آورد گاهی تشنه نخواهد شد فهمیدم که ایمان آوردن و آمدن یکی است یعنی آنکه بدل و محبتهایش آمد و از برای نجات بتوسط مسیح پیرو

دو دید او ست که مسیح حقیقة ایمان آورده است پس چشمانم
پر آب گردید و نیز پرسیدم ای خداوند آیا میشود عظیم
گناه کاری چون من نزد تو مقبول گردد و نجات را از تو
یابد و از او شنیدم که گفت آنکس که بنزد من آید هرگز
او را بیرون نخواهم انداخت پس گفتم ای خداوند در
وقت آمدنم بنزد تو چگونه باید تفکر کنم تا آنکه ایمانم
نسبت بتو راست گردد پس گفت مسیح عیسی بدنیا آمد تا
آنکه گناه کاران را نجات بخشد برای هر کسی که با و ایمان
آورد او مقصد از شریعت است با عدالت و در راه گناهان
ما مرد و برخاست تا که ما بعدالت منسوب شویم ما را محبت
نمود و ما را بخون خود شست او در میان ما و خدا واسطه است
پیوسته زنده است که بجهة ما شفاعت نماید از همه اینها
نتیجه گرفتم که از برای عدالت بشخصیت او و از برای کفاره
گناهم بخون او باید انتظار کشم و آنچه در اطاعت شریعت



پدرش و در متحمل شدن بعذاب آن کردار برای خودش نبود
بلکه از برای آنکس بود که آنرا از برای نجات خود قبول کند و شاکر
شود و در آن حین دلم از سرور و چشمانم از اشکها پر بود چنانچه بایمان
با دوستی اسم و اهل و راههای عیسی لبریز گردیدم (یوحنا باب
۶) آیه ۳۵ و ۳۷) نامه اول به تیموتیوس باب اول آیه
۱۵) نامه باهل روم باب ۱۰) آیه ۴) ایضاً باب ۴ آیه ۲۵
مکاشفات باب ۱) آیه ۵) نامه اول به تیموتیوس باب ۲
آیه ۵ نامه بعبرانیان باب ۷) آیه ۲۵)
مسیحی گفت فی الحقیقه این اثر انکشاف مسیح بجان شما بود
ولی مخصوصاً مرا خبر ده که این بروح شما چه اثر کرد
امیدوار گفت برای من نمودار گردانید که همه جهانیان
با وجود همه عدالتشان محکوم بعذابند و برای من آشکار
کرد که خدای پدر با وجود یکه عادل است میتواند بعدالت
گناه کار را که بسوی او می آید عادل شمارد و مرا در خباثت

رفتار سابقم خجل گردانید واز احساس جهالتم مضطرب ساخت
زیرا که پیش از این هرگز فکری بدلم داخل نشد که بگوئی عیسی مسیح را
بمن آن قدر نمودار گرداند مرا دوستدار رفتار مقدس گردانید
و مرا مائل به بجا آوردن کاری از برای احترام و جلال نام عیسی
خداوند گردانید بلی فکر کردم هرگاه در بدنم هزار من خون
میبود راضی بودم که همه را برای خاطر عیسی خداوند
بریزم

پس در رؤیایم دیدم که امیدوار بعقب نگریسته جهالت را
که بعقب گذاشته بودند دید که در این حین از پشت سر میآمد
مسیحی گفت بگرو به بین آنجوان چه قدر در عقب مانده است
مسیحی گفت بلی او را می بینم مائل برفاقت ما نیست
امیدوار گفت اعتقادم اینست که هرگاه تا بحال همراه ما میآمد
او را ضرری نمیرسید
مسیحی گفت این صحیحست ولی خاطر جمع باش که او فکر





دیگری دارد
امیدوار گفت فکر میکنم که چنین است ولی از برای رسیدن او
بایستیم (چنین کردند)
رسیدن جهالت
پس مسیحی بجهالت گفت ای مرد بیا برویم چرا اینقدر به عقب
میمانید
جهالت گفت خشنودی خود را در قدم زدن به تنهائی مییابم
یعنی بسیار بیشتر از آنکه در رفاقت دیگران یابم جز آن رفاقتی را
که از تنها بودن بیشتر به پسندم
پس مسیحی با امیدوار گفت (ولی بهمواری) آیا شما را نگفتم
که مائل برفاقت ما نیست و نیز گفت با وجود آن بیا و در این مکان
گفتگوی با جهالت
ویران وقت را بگفتگو بسر بریم پس جهالت را مخاطب ساخته
گفت احوال شما چه طور است حال روح شما در توجه بخدا
چه طور است
بنیاد امید جهالت
جهالت گفت امیدوارم که خوش باشد زیرا همیشه خاطرم از

خیالات خوب که در قدم زدن از برای تسلّی بضمیرم وارد میشود پُر است

مسیح گفت این خیالات خوب چه است استدعا آنکه ما را آگاهی دهی

جهالت گفت یعنی دربارهٔ خدا و آسمان فکر میکنم

مسیح گفت همچنان دیوها و ارواح جهلکه نیز فکر می کنند

جهالت گفت ولی دربارهٔ آنها فکر کرده آرزومند آنها هم میباشم

مسیح گفت همچنین اشخاص بسیاری که احتمال میرود هرگز بآنجا نرسند آرزومندند غافل جانش آرزو میکند و چیزی پیدا نمیکند (امثال سلیمان فصل ۱۳ آیه ۴)

جهالت گفت ولی دربارهٔ آنها فکر میکنم و از جهة آنها همه چیزها را ترک کرده ام

مسیح گفت در آن شک دارم زیرا که ترک نمودن همه چیز امر





بسیار مشکل است بلی آنقدر مشکل است که بسیار از اشخاص آنرا نمیدانند چرا و از چه جهة است که اعتقادت بر این شده که همه را از برای خدا و آسمان ترک کردهٔ

جهالت گفت دلم مرا چنین میگوید

مسیح گفت مرد عاقل فرموده است اعتماد کننده بر قلب خود ابله است (امثال سلیمان فصل ۲۸ آیه ۲۶)

جهالت گفت آن دربارهٔ قلب شریر گفته شده است ولی قلب من خوب است

مسیح گفت چگونه آنرا ثابت میکنی

جهالت گفت مرا در امیدهای آسمانی تسلّی میدهد

مسیح گفت میشود که آن از فریب او باشد زیرا که میشود دل شخص اُو را تسلّی دهد بامیدهائی که بنیادی ندارد

جهالت گفت دل و رفتارم با یکدیگر متفقند لهذا بنیاد امیدم خوب است

مسیح گفت که ترا گفته که دل و رفتارت متفق یکدیگرند

جهالت گفت دلم مرا چنین میگوید

مسیح گفت از رفیقم بپرس که آیا دزدم یا خیر دلت ترا چنین میگوید عجب جز آنکه کلام خدا در این امر شهادت دهد گواهی دیگر عبث است

جهالت گفت آیا دل خوب آن نیست که افکار خوب دارد و آیا رفتار خوب آن نیست که مطابق احکام خدا باشد

مسیح گفت بلی دل خوب آنست که افکار خوب دارد و رفتار خوب آنست که مطابق احکام خدا باشد ولی داشتن اینها یک چیز است و فکر داشتن و بس که داشته باشیم چیز دیگر است

جهالت گفت استدعا آنکه بگوئید چه چیز را شما افکار خوب و رفتار مطابق احکام خدا میدانید

مسیح گفت افکار خوب اقسام مختلفه دارد بعضی درباره خود و بعضی درباره خدا بعضی درباره مسیح و بعضی درباره چیزهای





دیگر است

جهالت گفت افکار خوب درباره خودمان چه اند

مسیح گفت افکاری که با کلام خدا موافق است

جهالت گفت افکار درباره خودمان چون است که با کلام خدا مطابق میشود

مسیح گفت وقتی که همانرا بر خود حکم کنیم که کلام حکم میکند مقصود خود را آشکار میکنم یعنی کلام خدا نسبت باشخاص در حالت طبیعی خود میگوید هیچکس راست کار نیست و هیچکس نیست که نیکوکار باشد و دیگر آنکه هر تصوری از تدبیرات ایشان همواره محض بدی است و دیگر آنکه فکرت قلب انسانی از جوانی خود بر شرارت است (نامه باهل روم باب ۳ ایه ۱۰ الی ۱۴) سفر تکوین فصل ۶ ایه ۵) ایضاً فصل ۸ ایه ۲۱) پس وقتی که درباره خود چنین فکر کنیم و احساس آن نمائیم در آن وقت افکار ما خوب اند زیرا که مطابق

کلام خدا هستند

جهالت گفت هرگز باور نخواهم کرد که دلم آنقدر بد باشد

مسیح گفت پس مدت العمر فکر خوبی درباره‌ٔ خود نکرده‌ٔ ولی چیز دیگری بگویم چنانکه کلام بر دلهای ما حکم میکند همچنان بر راههای ما حکم میکند و چون افکار ما درباره‌ٔ دلهای ما و راههای ما با حکمی که کلام نسبت بآنها میفرماید مطابق باشند در آن وقت هر دو خوبند زیرا که با آن مطابق میباشند

جهالت گفت مقصود خود را آشکار فرما

مسیح گفت یعنی کلام خدا میگوید راههای انسان کج است نه خوب بلکه خلاف است و میفرماید که طبیعةً از راه خوب منحرف شده‌اند و آنرا ندانسته‌اند (مزمور ۱۲۵ آیه ۵) امثال سلیمان فصل ۲) آیه ۱۵) نامهٔ باهل روم باب ۳) آیه ۱۷) چون شخص درباره‌ٔ راههای خود باین طور فکر کند یعنی میگویم چون شخص با احساس آن و با خضوع دل فکر کند در آن وقت





درباره‌ٔ راههای خود افکار خوب دارد زیرا که در چنین حالی افکارش با حکم کلام خدا مطابق است

جهالت گفت افکار خوب درباره‌ٔ خدا چه است

مسیح گفت چنانکه درباره‌ٔ خودمان گفته‌ام همچنان وقتی که افکار ما درباره‌ٔ خدا با آنچه کلام درباره او میگوید مطابق است خوب است یعنی وقتی که درباره‌ٔ وجود و صفات او چنانکه کلام ما را تعلیم میدهد فکر کنیم در این حین نمیتوانم تفصیلاً گفتگو کنم ولی درباره‌ٔ آن نسبت بخود میگویم که افکار راست درباره‌ٔ خدا داریم وقتیکه فکر می کنیم که او ما را بهتر میشناسد از آنچه ما خود را می شناسیم و در وقتی که ما در خود هیچ گناه نمی بینیم او میتواند گناه را در ما دید و در چیزیکه ما در آن گناه را نمی بینیم او میتواند گناه را دید و وقتی که فکر می کنیم که او افکار مخفی تر ما را میداند و اینکه دل ما با همگی عمقهایش همیشه پیش چشمان او مکشوف است و نیز وقتی که فکر می کنیم که همهٔ عدالت ما در دماغ

او متعصب است لهذا او مینتواند متحمل آن شود که ما را با قدری
خاطر جمعی یا با بهترین اعمال ما در حضورش ایستاده ببیند
در این صورت افکار ما درباره خدا خوب است

جهالت گفت آیا چنین فکر می کنید که من چنان ابلهم که فکر
آن کنم که خدا از من بیشتر نمیتواند دید و یا آنکه با بهترین
اعمالم بنزد خدا آیم

مسیح گفت در این امر چه فکر می کنید

جهالت گفت یعنی مختصراً فکر میکنم باید از برای عدالت
مسیح ایمان آورم

مسیح گفت چگونه فکر میکنی باید بمسیح ایمان آوری
وقتی که احتیاج خودت را باو نه بینی تو ضعفهای اصلی و
موجودی خود را نمی بینی درباره خودت و افعالت چنین
خیال میکنی که آشکارا ثابت میگرداند که تو شخصی هستی که هرگز
خود را بعدالت شخصیت مسیح از برای عادل شمردن خود

محتاج



محتاج ندیده پس چگونه میگوئی که بمسیح ایمان آوردم

جهالت گفت با وجود آن ایمان خوب را بقدر کفاف
دارم

مسیح گفت چگونه ایمان داری

جهالت ایمان

جهالت گفت ایمانم آنست که مسیح از برای گناه کاران
مرد و آنکه بتوسط قبول کردن او از راه کرم اطاعت مرا
بشرایعش هم از لعنت محفوظ و در پیش خدا عادل شمرده خواهم
شد و یا باین طور که مسیح تکالیف دینیم را بتوسط ثوابهایش
مقبول پدر گرداند لهذا عادل شمرده خواهم شد

مسیح گفت باین اقراری که درباره ایمانت کرده بگذار
جواب دهم

۱) آنکه اعتقادت اعتقاد وهمی است زیرا که این ایمان در
هیچ جائی از کلام خدا بیان نشده است

۲) آنکه اعتقادت اعتقاد کاذب است زیرا که عادل شمرده

شد ترا از عدالت شخصی مسیح گرفته و بعدالت شخصی خود نسبت میدهی

(۳) از این اعتقاد چنین مستفاد میشود که مسیح عادل شمارندهٔ شخص تو نیست بلکه عادل شمارندهٔ اعمالت میباشد و عادل شمردن شخص تو بجهة اعمالت میباشد و این کذب است

(۴) این اعتقادی است فریبنده یعنی چنان است که ترا در روز خدای قادر مطلق (یعنی روز دیوان) مغضوب خواهد گذاشت زیرا که اعتقادی که شخص را حقیقةً عادل شمارد آن است که چون شخص حالت گم شدهٔ خود را نسبت بشریعت دریافت نماید همین اعتقاد صحیح و برابر میانگیزد که بجهة پناه خودش بعدالت مسیح رو آورد و بسوی او فرار نماید (عدالت مسیح آن نیست که بجهة عادل شمردنت اطاعت ترا از راه توفیق مقبول خدا گرداند بلکه آن عدالت این است که مسیح خودش اطاعت شریعت را نموده است و آنچه از ما مطلوب بوده



آنرا در عوض ما بجا آورده و متحمل شده است) میگوئیم اعتقاد صحیح این عدالت را قبول میکند و روح شخص این عدالت مسیح را چون خلعت پوشیده در حضور خدا بتوسط آن بدون عیب گذارده شده مقبول میشود و از حکم بعذاب خلاصی می یابد

جهالت گفت یعنی چه آیا شما میخواهید بآنچه مسیح بشخصیت خود بدون ما بعمل آورده است اعتماد کنیم این خیال جلو شهوتهای ما را سست میگرداند و میگذارد ما را که بطور هوس زیست نمائیم زیرا که اگر بتوسط عدالت شخص مسیح از همه چیز بتوانیم عادل شمرده شویم وقتی که آنرا قبول کنیم هر قسم زیست نمائیم چه تفاوت دارد

مسیحی گفت جهالت اسم تست و همانطوریکه اسم تست هستی این جواب تو نیز آنچه را میگوئیم ثابت میکند درباره عدالتی که شخص را عادل میشمارد جاهلی و همچنان درباره

آنکه چگونه روحت را از غضب سخت خدا بتوسط ایمان روحی
امین و سالم گردانی جاهلی بلی دربارهٔ نتایج حقیقی ایمان در
عدالت مسیح که نجات میآورد نیز جاهلی که آن نتایج
اینست که دل شخص را خاضع کند و مائل بخدا در مسیح گرداند
که اسم و کلام و راهها و اهل ورا دوست داشته باشد
و بآن طوریکه تو جهالتاً توهم میکنی نیست

امیدوار گفت از او بپرس که آیا مسیح از آسمان باو گاهی
منکشف گردیده است یا نه

جهالت گفت یعنی چه شما مردی هستید که مایل بمکاشفات هستید
باور میکنم که آنچه هردو شما و همه اشخاص غیر از شما در این باب
میگویند ثمرهٔ خبط دماغ است و بس

امیدوار گفت ای مرد چرا مسیح از فهمهای طبعی جسم در خدا
آنقدر پنهان شده است که هیچکس او را بطوری که نجات
میدهد نمیتواند شناخت جز آنکه خدای پدر او را بوی

مکشوف



ناسزا گفتن جهالت

مکشوف سازد

جهالت گفت این اعتقاد شما است اعتقاد من این نیست ولی
با وجودیکه آنقدر از خیالات وهمی چون شما در سر خود
ندارم شک نیست که اعتقادم بقدر اعتقاد شما خوب است

مسیحی گفت مرا اذن دهید که یک سخن گویم نبایست شما
در این امر آنقدر بخفّت حرف زنید زیرا که این را بجرئت
میگویم بطوریکه رفیق خوب من اظهار کرده است که هیچکس
بدون انکشاف از پدر نمیتواند عیسی مسیح را بشناسد بلی
آن ایمانی هم که بتوسط آن اعتقاد روح دست خود را بر مسیح
میگذارد (اگر آن ایمان صحیح باشد) باید از عظم و عظمت
قدرتش بعمل آورده و حاصل شود (متّی باب ۱۱ آیه ۲۷
نامهٔ بافسیان باب ۱ آیه ۱۷ الی ۱۹) ای جهالت
هنیز میفهمم که دربارهٔ آن ایمان هم جاهلی پس بیدار شو بدبختی
خود را ببین و بعیسی خداوند فرار کن و بتوسط عدالتش

که ای

ای جهالت گر نصیحت نشنوی
بر زبان خویش باید دل نهی

پس مسیحی رفیق خود را باین طور مخاطب نموده گفت ای امیدوار خوب پا فهمیدم که باید بار دیگر تو و من با هم قدم زنیم

پس در رؤیایم دیدم که آنها به تندی بجلو روان شدند و جهالت از عقب هموار هموار میرفت پس مسیحی برفیقش گفت دلم از برای این مرد فقیر میسوزد و یقیناً در آخر اذیت برای او سخت خواهد شد

امیدوار گفت آه در بلد ما بسیار اشخاص هستند که باین حالت اند خانوادها تماماً بلی کوچها تماماً و اینها نیز از حاجیانی هستند که در این حالت اند اگر در میان ما ها از چنین اشخاص باشد بگمان شما در مکان تولد و وطن او چه قدر از این اشخاص هستند





که آن عدالت خداست (زیرا که او خودش خداست) از حکم بعذاب خلاصی خواهی یافت

آخر گفتگو با جهالت

جهالت گفت شما آنقدر تند میروید که همقدم شما نمیتوانم شد شما بجلو افتید باید من مدتی بعقب بمانم پس گفتند

ای جهالت شد یقین تو ابلهی
آنچه گفتیم گر بدانی آگهی
مصلحتهای خوشم را ای جهول
چون ندانی قدر کمتر از گلی
گر نصیحتهای من دور افکنی
تو یقین میدان که در قعر چهی
از شرارتهای تو بسیار زود
میشود ظاهر که بس دور از رهی
مرد شو فرصت بدان بی ترس باش
گر قبول افتد ترا میدان شهی

مسیح گفت حقیقةً کلام خدا میگوید که چشمان ایشان را کور
کرده است که مبادا ببینند وغیره
الحال که باهم هستیم درباره چنین اشخاص چه فکر می کنید
بفکر شما آیا هرگز ملزم بنجاه نمیشوند واز آن جهة هیچ
نمی ترسند که حالت ایشان خطرناکست
امیدوار گفت بهتر آنست که خود شما جواب این سؤال را بدهید
زیرا که شما بزرگترید
مسیح گفت پس میگویم (چنانچه فکر میکنم) بعضی از اوقات
میشود که ملزم بنجاه شوند ولی آنها طبیعةً جاهل شده نمیفهمند
که قصد از این الزامها خوبی آنهاست لهذا بطور ناامید
سعی می کنند که آنها را خفه گردانند و بطور گستاخی دائما
در راهی که دلهای خود شان آنرا پسند د بخود چاپلوسی
میکنند
امیدوار گفت چنانکه میگوئید باور میکنم که ترس قصد بسیار



فایده ترس

در خوبی انسان دارد که در ابتدای حج رفتن راه آنها را راست
گردانند
مسیح گفت بلاشک در صورتی که ترس راست باشد چنین
میکند زیرا که کلام خدا چنین میگوید که ترس از خداوند ابتدای
حکمت است (مزمور ۱۱۱ آیه ۱۰)
امیدوار گفت چگونه ترس راست را بیان میکنید
ترس صحیح
مسیح گفت ترس صحیح راست از سه چیز معلوم میگردد
۱) سبب پرورش از الزامهاست که متعلق به نجات است
که آن بوجود می آید
۲) روح را می انگیزد که از برای نجات بطور محکم مسیح را بدست
گیرد
۳) در روح خشیت عظیمی از خدا و کلام و راههایش تولید
و پدیدار مینماید و آنرا دائم برپا میدارد و آن خشیت روح را
نرم نگاه میدارد و آنرا از منحرف گردیدن بدست

راست و یا بطرف چپ بسوی هرچه خدا ایشانرا محترم کرده‌اند
و یا سلامتی روح ایشان و یا روح القدس را مکدر نماید
و یا خصم را مجال مذمت دهد ترسناک میکرداند

امیدوار گفت خوب گفتید باور میکنیم که شما حقیقت را گفتید
آیا الحال عبور نمودن از زمین مسحور نزدیک تمام شدن است
یا نه

مسیحی گفت چرا آیا از این گفتگو خسته شده اید

امیدوار گفت خیر فی الحقیقه خسته نشده ام ولی خواستم
بدانم که در کجا هستیم

مسیحی گفت در رفتن از این زمین بیشتر از دو میل راه
باقی نیست ولی بمحل گفتگو برگردیم جاهلان چونکه نمیدانند
چنین الزامهائی که قصد آنها ترسانیدن میباشد از برای
خوبی ایشان است لهذا سعی می کنند که آنها را خفه و مضمحل کردانند

امیدوار گفت چگونه سعی می کنند که آنها را خفه و مضمحل کردانند

مسیحی گفت الزامها را خفه کردن



مسیحی گفت (۱) فکر می کنند که آن ترسها از شیطان
عارض شده باشد (با وجودی که از خدا عارض شده) و با این فکر چون
چیزهائی که قصد آنها یقیناً هلاکت آنها است بر ضد آن
ترسها میباشند (۲) و نیز فکر می کنند که قصد از این ترسها
ضایع شدن ایمان ایشان است ولی اشخاص فقیر شده هیچ
ایمان ندارند لهذا بر ضد آن ترسها دلهای خود را سخت
میسازند و (۳) بر آنها گستاخی کرده فکر میکنند که نباید بترسند
لهذا بر ضد آن ترسها بطور گستاخی خاطر جمع میشوند (۴)
می بینند که قصد آن ترسها برداشتن قدوسیت پست قدیم
خودشان است لهذا با کمال قوت بر ضد آنها هستند

امیدوار گفت درباره این مطلب قدری خودم میدانم زیرا
قبل از آنکه خود را بشناسم حال من نیز چنین بود

مسیحی گفت خوب در این وقت جهالت همسایه خود را
بخودش واگذار نمائیم و بمسئله مفید دیگر افتیم

امیدوار گفت بجان و دل راضیم ولی باز هم شما ابتدا کنید

بدنام

مسیح گفت خوب قریب ده سال قبل از این آیا شخصی بدنام
را که در اطراف شما مسکن داشت شناختید که در آن ایام در
دین مرد سبقت جوئی بود

مسکن او

امیدوار گفت او را می‌شناختم بلی در بلد بی توفیق که قریب
دو میل از امنیت دور است ساکن بود و مسکن او پهلوی
مسکن بی وگردان نام بود

مسیح گفت صحیح زیر همان بام ساکن بود خوب وقتی
که آمرزد از جهت گناهانش بدرستی بیدار گردیده بود باور
میکردم در آن زمان گناهان و مزدی که لایق آن
گناهان بود قدری منظور نظر و معلوم وی گردیده بود

امیدوار گفت هم خیال شما هستم زیرا که خانه ام از خانهٔ
او بیشتر از سه میل مسافت نداشت اکثر از اوقات با گریه‌های
زیاد هم نزد من می‌آمد فی الحقیقه از برای آن مرد دلم میسوخت



وکلیةً درباره او ناامید نبودم ولی میتوان دید نه هر که خداوند
خداوند گوید (در ملکوت آسمان داخل خواهد گشت)

مسیح گفت وقتی او مرا گفت که بخود قرار گذاشته ام
که بحج روم چنانچه ما می‌رویم ولی ناگاه با شخص ناجی خود
نام آشنا شد و پس از آن با من بیگانه و غریب گردید

امیدوار گفت الحال که درباره او گفتگو میکنیم در باز برگشتن
او و امثال او قدری تفتیش کنیم

مسیح گفت ممکن است که بسیار فایده‌مند گردد ولی شما
ابتدا کنید

امیدوار گفت خوب بعقل من چهار سبب دارد

سبب باز گشت چنین اشخاص

۱) اگرچه عقل روحانی چنین اشخاص بیدار شده است ولی
ضمیرایشان مبدل نگردیده است لهذا وقتی که رفته رفته
اثر جرم رفع شود آنچه آنها را بدین داری می‌انگیخت تمام
میشود بنابراین از روی طبیعت برفتار سابق خود بر میگردند

بطوریکه سگ را می بینیم که از خوراک ناخوش شده مادامی که بخوبی
قی میکند و آنچه را خورده بالا میاورد نه اینکه از روی
اختیار ضمیر خود کند (اگر میتوان گفت سگ را ضمیر
باشد) امّا از جهة اینکه معده اش او را زحمت میدهد چنین
میکند چون ناخوشی او رفع شود و معده اش آسوده گردد
میل او از قی خود بیزار نشده روی خود را گردانیده همه را
می لیسد و باینطور آنچه مرقوم شده صحیح است یعنی که
سگ بقی خود رجوع کرده است (نامه دوّم پطرس باب ۲
آیه ۲۲) میگوییم از سبب احساس و ترس از عذابهای
جهنّم از برای آسمان شد و گرم شده وقتی که احساس ایشان
از جهنّم و ترس از عذابهای ابدی خنک و سرد گردد همچنان
میل آنها از برای آسمان و نجات هم سرد میگردد از
این جهة بوقوع میرسد که از جرم و ترسشان رفع شده میل
ایشان از برای آسمان و سعادت تمام میشود و برفتار



سابق بار دیگر مراجعت میکنند
۲) سبب دیگر این است که آنها ترسهائی مثل غلام دارند
که بر آنها مسلّط میشود حال گفتگوی من در بارهٔ آن ترسهایی
نسبت بانسان است زیرا که ترس از آدمی گسترانندهٔ
دام است (امثال سلیمان فصل ۲۹ آیه ۲۵) پس اگرچه
بنظر رسد مادامی که شعلهای جهنّم بدور گوشهای آنها باشد
از برای آسمان تند ولی وقتی که قدری خوف رفت با فکار
ثانی میافتند یعنی که خوب است حکیم شوند و (از جهة تحصیل
آنچه را نمیدانند چیست) بخطر کم کردن همه چیزها و یا بخطر
متحمّل شدن زحماتی که چاره از آن ندارند و لازم بوده
خوبست خود را نیندازند پس بار دیگر برفتار دنیوی می افتند
۳) خجالتی که بدین متعلّق است در راه ایشان چون سنگیست
متکبّر و مغرور میباشند دین در چشم ایشان پست و دون
لهذا چون احساس ایشان از جهنّم و غضب آینده رفع شد

برفتار سابق خود مراجعت میکنند

۴) جرم و تفکر ترس از برای آنها خیالی سنگین است دوست ندارند پیش از آنچه داخل آن کردند مستمندی خود را ببینند با وجودی که ممکن است در اول دیدن آن هرگاه سابقاً آنرا فکر میکردند آنها را بجائی میدوانید که با آن عادلان فرار میکنند و سالم میمانند ولی چنانچه سابقاً اشاره کردم چون از تفکر در جرم و خوف کناره جویند و از ترسهای غضب خدا خلاص کنند دلهای خود را به خشنودی سخت میکردانند و چنین راهها را اختیار می کنند که آنها را سخت تر و باز سخت تر کرداند

مسیحی گفت خیلی نزدیک بمطلب هستید زیرا که بنیاد همه عدم تبدل و تبدیل در ضمیر و میل ایشانست لهذا آنها مثل بدکاری هستند که در پیش قاضی ایستاده باشد میلرزد و می جنبد بنظر میرسد که از دل توبه می کند



ولی بنیاد همه ترس از عذابست نه آنچه گناه خود را مکروه دارد و دشمن آن شود این آشکار است زیرا که هرگاه این شخص آزاد شود باز دزد خواهد بود از این جهة نیز مکار است ولی اگر ضمیر او متبدل میشد غیر از این بود

امیدوار گفت حال سبب بازگشت ایشان را بشما نموده ام شما چگونگی آنرا بمن نشان دهید

مسیحی گفت بخشنودی نشان میدهم

چگونگی بازگشت

۱) افکار و خیالات خود را حتی المقدور از یاد آوردن خدا و مرگ و حکم آینده دور میسازند

۲) بتدریج تکالیف خاصه خود را چون دعای خلوتی و جلو بستن شهوت و پاسبانی کردن و غمگین شدن از برای گناهان و امثال آنها از خود دور میکردانند

۳) و بعد از آن از رفاقت و همراهی مسیحیان زنده و گرم دل کناره می جویند

۴) نسبت به تکلیف جماعتی و انجمنی چون شنیدن و خواندن
و صحبت خداترسی و امثال اینها سرد میکردند

۵) بعد شروع بداغ زدن در جامهٔ بعضی از خداترسان مینمایند
چنانچه این مثل است و آنرا بطور شیطانی می کنند تا
آنکه عذر ظاهری داشته باشند (بسبب بعضی از ضعفهائی
که در خداترسان یافته اند) که دین را پشت سر خود اندازند

۶) بعد شروع بچسپیدن و رفیق شدن با اشخاص جسمانی بی
شریعت و بی حیا می نمایند

۷) بعد در خفیه بصحبتهای جسمانی بیحیا می افتند و خشنود ند
اگر این چیزها را در اشخاصیکه این شمرده شده اند ببینند
تا آنکه بجرئت بیشتر بواسطهٔ نمونه آنها این را به عمل
آورند

۸) پس از این آشکارا شروع ببازی کردن با گناه کوچک
مینمایند





۹) بعد سخت دل شده خود را بطوریکه هستند نشان میدهند تا بطور
باردیگر بر بحر مستمندی سوار شده جز آنکه معجزه توفیق آنرا
ممانعت نماید در فرجهای خود شان تا ابد الاباد و هلاک خواهند گردید
حال در رؤیایم دیدم که در اینوقت حاجیان از زمین مسجود بیرون آمده اند و البعولاه

بعولاه

بعولاه) این لفظ در کتاب اشعیاه فصل ۶۲) آیه ۴) مرقوم شده
لغةً معنایش نکاح کرده شده است در این فقره اشعیاه پیغمبر
از قبل خبر میدهد در بارهٔ وقت آینده که در آنوقت دین
رونق خواهد گرفت معنای آیه این است چنانکه حالت
دختر تازه نکاح کرده شده خوب است همان طور
در آنوقت سعید حالت دین داران خوش و خرم
خواهد شد و مصنف کتاب این لفظ بعولاه را
از برای اطمینان سالم و خاطر جمعی کامل که اکثر
از مسیحیان حقیقی آنرا از توفیق خداوند در وقت
آخر عمرشان تحصیل می کنند استعمال نموده است

که هوای آن بسیار خوش و مُفرح است داخل شدند و چون
راه آنها از وسط آن میگذشت در آنجا مُدّتی خود را تسلی
دادند بلی در آنجا علی الاتصال صوت مرغان می‌شنیدند و هر
روز گلهائی را که از خاک میروئید میدیدند و آواز قمری
در آن زمین بگوش ایشان میرسید در آنجا دولت آفتاب شب
و روز درخشان است لهذا این مکان از درهٔ سایهٔ مرگ زیاد
دور است و نیز از دسترس یأس بلند قامت خارج است
و از این مکان قصر شکک را نمیتوان دید و در اینجا
شهر را که با آن راهی و عازم بودند بنظر ایشان رسید
و نیز در اینجا بعضی از باشندگان آن شهر ایشان را ملاقات
کردند زیرا که در این زمین اشخاص درخشنده اکثر اوقات فرشتگان
میخرامیدند چونکه این زمین بر دامنهٔ آسمان واقع شده
بود و در این زمین عهد در میان داماد و عروس تجدید
میشود بلی در اینجا بهجتی که داماد از عروس مبتهج است





بهمان نهج خدای ایشان از ایشان مسرور است بلی در اینجا
از غله و شراب کم بودی نداشتند زیرا که در اینجا فراوانی
آنچه را که در همهٔ حجّ خود جستجو میکردند یافتند در اینجا
آوازهای بلی آوازهای بلند از شهر می‌شنیدند که می‌گفتند
بدختر صیّون بگوئید که اینک نجات تو میآید و اینک مزد
او همراهش هست در اینجا همهٔ ساکنان دولت ایشان را
قوم مقدس و رها کرده شدهٔ خداوند و مطلوب وغیره
میخواندند (اشعیاه فصل ۶۲ آیه ۴ الی ۱۲)

مادامی که در این زمین میخرامیدند بیشتر از اطراف دورتر
از ملکوتی که قصد آنها بود خوشحالی داشتند هرچه نزدیک
میرفتند شهر را آشکارتر میدیدند بنای آن شهر از مروارید
و سنگهای گران بها شده بود و نیز کوچهای آن از طلا
سنگ فرش گردیده بجهة این و بواسطهٔ جلال طبیعی این
شهر و عکس تابش آفتاب بسبب میل بسوی آن مسیحی در ضعف

افتاد امیدوار هم از آن ضعف یک دو اثری داشت لهذا
مدتی در اینجا خوابیدند از جهت دردهای خود فریاد کرده میکشیدند
که اگر محبوب مرا ببیند او را بگوئید که مریض محبتم
ولی قدری قوه بهم رسانیده و استعداد زیاد برای تحمل تضعفشان
یافته قدم براه نهادند نزدیکتر و قریبتر شدند بجائی که
درختهای مثمر و تاکستانها و باغات بود رسیدند و درهای
باغات در پهلوی آن جاده بود در اینوقت که باین مکانها
رسیدند باغبان بین راه ایستاده حاجیان ویرا
گفتند این تاکستان و باغات خوش نما از آن کیست او
جواب داده گفت از آن پادشاه است و اینها را از برای
لذات خودش و از برای تسلی حاجیان غرس کرده است
پس باغبان ایشان را بتاکستانها برده فرمود که از ثمرات
لذیذ رفع درماندگی خود کنید و جائی که پادشاه خرامیده
و دارستهائی را که پادشاه از بودن در آنها مسرور بوده



با ایشان نمود و در اینجا توقف نموده خوابیدند
پس در رؤیایم دیدم که در اینوقت از همهٔ اوقات سفر خود
در خواب بیشتر گفتگو داشتند چون در این خصوص متفکر
بودم باغبان مرا گفت چرا متفکری خاصیت این ثمرات
یعنی انگور این تاکستانها این است که آنقدر بخوبی وارد
بر انسان میشود که لبهای خفتگان را بتکلم میآورد
پس دیدم که چون بیدار شدند از برای رفتن بالا بسوی
شهر خود را مستعد ساختند ولی چنانچه گفتم عکس تابش
آفتاب بشهر (زیرا که شهر از طلای خالص بود) آنقدر بشدت
متشعشع و روشن بود که در اینوقت نمیتوانستند آشکارا
بآن بنگرند ولی با توسط اسبابی که مخصوصاً از برای آن
ساختند بنگرند پس دیدم که چون راهی شدند دو مرد
که جامه‌های آن دو چون طلا و چهرهٔ آنها چون نور خورشید
ایشان را ملاقات کردند

این دو مرد از حاجیان پرسیدند که از کجا آمده اید ایشان
آنها را آگاهی دادند و نیز پرسیدند که کجا منزل کردید و چه اشکالها
و خطرها را و چه تسلیها و خشنودیها را در این راه ملاقات نموده اند
ایشان آنها را آگاهی دادند پس آن دو مردی که ایشان را
ملاقات نموده بودند گفتند که ملاقات دو اشکال دیگر شما را
باقیست و بعد از آن در شهر حاضر خواهید بود

پس مسیحی و رفیقش از آن دو مرد خواهش کردند که همراه ایشان
بیایند آنها گفتند که راضی هستیم و نیز گفتند آن را باید بتوسط ایمان
خود بیابید پس در رؤیایم دیدم که با همدیگر راهی شدند
الی وقتی که دروازه آن شهر پدیدار شد

الحال نیز دیدم که در میان آنها و دروازه رودخانه بود مراد

مراد از رودخانه در اینجا مرگ است چنانکه اسرائیلیان بایستی
از رود اردن بگذرند تا آنکه بزمین موعود برسند همچنان
باید ایمانداران از مرگ رد شده بارث سماوی خود





و هیچ پلی که از آن عبور نمایند در آن نبود و رودخانه بسیار
عمیق بود لهذا از دیدن این رودخانه حاجیان بسیار حیران
شدند ولی آن دو مرد که همراه ایشان بودند گفتند که باید
شما از میان این رود بروید و الا بدروازه نمی توانید
رسید

پس حاجیان شروع بپرسیدن کردند که آیا بدروازه راه
دیگری نیست در جواب آن سؤال گفتند بلی هست ولی بغیر
از دو شخص یعنی خنوخ و ایلیاه از وقت بنیاد عالم هیچکس
ماذون نشد که بآن قدم زند و تا کشیدن شیپور آخر هم ماذون

برسند لهذا اهل مغرب زمین مرگ را برود عمیق بی پل تشبیه میکنند و چون
جدا شدن روح از بدن و وداع نمودن از دوستان بسیار مشکل است بجهة
آنکه طبیعت انسان از مرگ خائف هست بعضی از اوقات مسیحیان هم از مرگ خائف شوند ولی
مسیحیان حقیقی اگرچه مدتی بترسند ولی مثل مسیحی در این کتاب
آخر الامر بسلامت عبور کرده بدروازه سماوی خواهند رسید

نخواهند شد پس حاجیان مخصوصاً مسیحی در ضمیر خود شان
شروع بمأیوس شدن نمودند و باین طرف و آن طرف نگریستند
ولی هیچ راهی نیافتند که بتوسط آن از رودخانه خلاص
گردند و آنگاه از آن دو مرد پرسیدند که همه جای این رودخانه
یکی است گفتند خیر در این خصوص نمیتوانیم شما را کمک دهیم
زیرا که آنرا برابر ایمانی که نسبت بپادشاه این مکان دارید در عمق
بیشتر یا کمتر خواهید یافت

پس از برای رفتن و وارد شدن بآب خود را مستعد نمودند
و داخل شده مسیحی شروع بفرو رفتن نمود و بامید دوست خوب
خود فریاد کرده گفت در آبهای عمیق فرو میروم طلاطمهای بالای
سرم و همهٔ امواج از بالای سرم میگذرند سلاه

پس دیگری گفت ای برادرم خاطر جمع باش ته رودخانه را
یافتم که خوب است پس مسیحی گفت آه دوست من غمهای
مرگ مرا محاصره کرده است زمینی را که در آن شیر و عسل جاری است



نخواهم دید و همانندم خوف و تاریکی عظیم بر مسیحی مستولی گشت
بحدی که جلو خود را نمیدید و در اینجا قریب آن بود که از
هوش برود بحدی که آن تسلیات شیرین را که در راه
حج ملاقات نمود نتوانست یاد آورد و یا بهوشیاری صحبت
کند ولی قصد از همه سخنان او این بود که خوف ضمیرش
و ترسهای دلش را که مبادا در رودخانه بمیرد و هرگز بدروازه
داخل نشود مکشوف سازد و در اینجا اشخاصی هم که در
پهلوی او ایستاده بودند فهمیدند که او بسیار افکار
و خیالات پر زحمت در بارهٔ گناهانی که هم در حج و هم در
سابق مرتکب شده بود دارد و نیز معلوم داشتند که
رؤیاهای جن‌ها و ارواح پلیده مزاحم او میشوند زیرا که
گاه گاه از سخنانش معلوم بود

لهذا امیدوار در اینجا زحمت زیاد داشت که سر برادر خود را
از آب بیرون نگاه دارد ولی بعضی از اوقات تماماً فرو

میرفت پس بعد از زمانی چون تحص نیم جان بر می خاست امیدوار نیز سعی میکرد که او را تسلی دهد و میگفت ای برادر دروازه و اشخاصیرا که از برای پذیرائی ما در آنجا ایستاده اند می بینم ولی مسیحی جواب داده میگفت از برای شما از برای شما است که انتظار می کشند زیرا از وقتی که شما را شناختم امیدوار بوده اید و او مسیحی را گفت همچنان شما امیدوار بودید او گفت آه ای برادر اگر راست میبودم البتّه در این حین او برای کمک من بر میخاست ولی بسبب گناه من است که مرا باین دام آورده و ترک نموده است پس امیدوار گفت ای برادر شما کلیّةً آیه را فراموش کرده اید که درباره شریران گفته شده است تا بمرگ فشرده نشدند و قوّت ایشان محکم ماند و در مشقّت مثل سایرین نشدند مثل بنی نوع انسان زحمت نمی کشند (مزمور ۷۳ آیه ۴ و ۵) این



زحمات و محنتهائی که در این آبها می یابید نشان آن نیست که خدا شما را ترک نموده ولی فرستاده شده است تا که شما را آزمایش نماید که آیا احسانهائی را که از او سابقاً یافته اید بخاطر میآورید یا نه و در محنتهای خود بقوّه او زیست می کشید یا نه

پس در رؤیایم دیدم که مسیحی مدّتی بتفکّر افتاد و امیدوار نیز بسخنان خود افزوده میگفت خاطر جمع باش عیسی مسیح ترا شفا می بخشد همان دم مسیحی باواز بلند فریاد نموده گفت ها او را بار دیگر می بینم مرا میگوید هنگامی که از آبها عبور میکنی من با تو ام و چون از نهرها میگذری ترا فرو نخواهند گرفت (اشعیاه فصل ۴۳ آیه ۲) و در آنوقت هر دو دلیر گردیدند و بعد از آن تا گذشتن از رود خانه دشمن چون سنگ خاموش ماند در این حین مسیحی از برای پاهای خود زمینی را یافت و باقی رود خانه از این جهت کمتر آب داشت

باینطور عبور نمودند آنگاه حاجیان آن دو مرد درخشنده را در
این طرف وقتی که بجا رودخانه ایستاده و منتظر حاجیان بودند دیدند
وقتی که از آب بیرون آمدند ایشان را سلام داده گفتند ما ارواح خادم
هستیم که بجهة خدمت آنانی که نجات را بمیراث خواهند یافت
فرستاده شده ایم باینطور بسوی دروازه راهی گردیدند
الحال باید شما نظر نمائید که شهر در بالای تل عظیم واقعست
ولی حاجیان ببالای آن تل بآسانی میرفتند زیرا که آن دو
مرد بازوی ایشان را گرفته آنها را میبردند و نیز جامه های
فانی خود را در رودخانه گذاشته بودند زیرا با وجودیکه با
آنها داخل رودخانه شدند بدون آنها از آن بیرون
آمدند لهذا در اینجا بچابکی و بسرعت بسیار بالا میرفتند
با وجودیکه بنیادی که بر او بنای شهر شده بود از ابرها
بلندتر بود لهذا در فضای هوا با گفتگوی خوش شیرین صعود
نمودند و از جهة آنکه از رودخانه بسلامتی عبور

انتظار فرشتگان

رد شدن حاجیان از فنا



نمودند و از برای رفقای پرجلال که بهمراه خود داشتند
تسلی می یافتند
گفتگوئی که با اشخاص درخشنده داشتند درباره جلال آن مکان
بود آنها ایشان را گفتند که زیبائی و جلال آن خارج از کلام است
و گفتند کوه صیون و اورشلیم آسمانی و فوجهای بیشمار فرشتگان
و ارواح راستان کامل گردیده در آنجا هستند نیز
گفتند الحال بفردوس خدا راهی و عازم هستید که
در آنجا درخت حیات را خواهید دید و از میوه آن که هرگز
پژمرده نمیشود خواهید خورد و وقتی که بآنجا برسید جامه های
سفید را بشما خواهند داد و هر روز یعنی همه ایام ابدی با پادشاه
گردش کرده گفتگو خواهید نمود (نامه بعبریان باب ۱۲
آیه ۲۲) الی ۲۴) مکاشفات باب ۲) آیه ۷) ایضا
باب ۳) آیه ۴ و ۵ ایضا باب ۲۲) آیه ۵) و در آنجا
چنین چیزهائی که در این اماکن ادنای زمین دیده اید

چون غم و ناخوشی و محنت و مرگ بار دیگر نخواهید دید زیرا
که چیزهای سابق گذشته است الحال بسوی ابراهیم
و اسحق و یعقوب و پیغمبران بروید که آنها اشخاصی هستند
که خدا ایشان را از بدی آینده محفوظ داشته است و الحال
هر یک از آنها براستی سالک شده بر بستر خود آرام
گرفتند پس حاجیان پرسیدند در آن مکان مقدس چه
باید بکنیم جواب دادند که از برای همه مشقت خود باید تسلی
یابید عوض غم شادی را تحصیل نمائید و آنچه کاشته اید یعنی
ثمرهٔ همهٔ دعاها و اشکها و اذیتها که برای خاطر پادشاه این
راه داشتید باید بدروید و در آن مکان باید تاجهای
زرین بر سر خود داشته باشید و در آنجا از نظر و دیدن
آن شخص مقدس علی الاتصال خوشحالی خواهید داشت
زیرا که او را چنانکه هست در آنجا خواهید دید (اشعیاه
فصل ۵۴) آیه ۱۵) و ۱۷ (نامه گلیتیان باب ۵ آیه ۷





و ۸) نامه اول یوحنا باب ۳) آیه ۲) و در آنجا آن شخصی را که
میل شما در این جهان خدمت کردن باو بود ولی آن خدمت
از جهة ضعف جسم شما بسیار مشقت داشت آن شخص را
در آنجا متصلا با حمد و گلبانگ و شکرگذاری خدمت خواهید
کرد و در آنجا چشمان شما از دیدن شخص مقتدر و گوشهای
شما از شنیدن آواز خوش او مسرور خواهند گردید و با دوستان
خود که سابقا بآنجا وارد شده اند رفاقت خواهید داشت
و نیز هر یک از اشخاصی را که بعد از شما بآن مکان مقدس
آیند بخوشحالی خواهید پذیرفت و در آنجا بلباس جلال
و شوکت ملبس خواهید شد و بکالسکه شایسته پادشاه ذو
الجلال است سوار خواهید شد وقتی که او بکشیدن شیپور
در ابرها چون بر بالهای باد آید شما همراه او خواهید آمد
چون بر تخت دیوان جلوس فرماید شما با او خواهید نشست
چون بر همهٔ عاملان شرارت چه از انسان چه از فرشتگان

حکم فرماید شما در آن حکم فرمودن نیز شریک خواهید بود زیرا
که هم دشمنان او و هم دشمنان شما بوده اند و نیز وقتی که بار
دیگر بشهر مراجعت فرماید شما همراه او با کشیدن شیپور خواهید
آمد و تا ابد الاباد با او خواهید بود (نامه به تسلینیقیان باب ۴
آیه ۱۳ الی ۱۷) نامه یهوداه آیه ۱۴ و ۱۵) دانیال
فصل ۷) آیه ۹ و ۱۰) نامه اوّل باهل قرنتس) باب ۶
آیه ۲ و ۳)

در وقتیکه بسوی دروازه شهر میرفتند جمعیتی از لشکر آسمانی
از برای استقبال آنها بیرون آمدند و آن دو مرد درخشنده
بآنها گفتند که ایشان مردمانی هستند که در جهان خداوند
ما را دوست داشته اند و همه را برای خاطر اسم مقدس
او ترک نموده اند و خداوند ما را جهة آوردن ایشان
فرستاده است و ما ایشان از سفر مرغوب خود باین جا
آورده ایم تا آنکه داخل شهر شده بروی رهانده خود



بشادی بنگرند پس آن لشکر آسمانی بکلبانگ عظیم گفتند خوشا
حال آنانی که بزفاف بره طلبیده شده اند (مکاشفات باب ۱۹
آیه ۹) و در این حین بعضی از شیپورچیان پادشاه از برای
استقبال بیرون آمدند و آنها بجامه سفید و درخشنده
ملبس بودند و از آواز خوش بلند ایشان آسمان بهمان صوت
آواز میداد این شیپورچیان مسیحی و رفیقش را سلام
دادند که ده هزار مرتبه از جهان خوش آمدید و این سلام را
بکلبانگ و کشیدن شیپور ادا کردند

این سلام را بجا آورده ایشان را از هر طرف احاطه
نمودند بعضی از جلو و عقب بعضی از طرف راست و چپ
ایشان می آمدند (که گویا ایشان را در هوای بالا محارست
مینمایند) مادامی که میرفتند با آواز خوش و نواهای
بلند شیپور می کشیدند بنظر اشخاصی که ملاحظه ایشان را
مینمودند چنین میآمد که گویا خود آسمان از برای استقبال

ایشان پائین میآید لهذا باین طور باهم قدم میزدند و گاه گاه
این شیپورچیان بآواز شادمانی و موزیک و باشارات مسیحی
و به برادرش نمودار میکردند که چه قدر برفاقت آنها مسرورند
و چه قدر با سعادت از برای استقبال ایشان بیرون آمدند
و برحاجیان چنان معلوم بود که گویا الحال در آسمانند پیش
از آنکه بآنجا رسند زیرا که از دیدن فرشتگان و از شنیدن
صداهای خوش ایشان مستغرق شادی بودند و در اینجا نیز
خود شهر را میدیدند و بنظر حاجیان رسید که همهٔ زنگهای
شهر بجهة مرحبای ایشان بصدا آمد ولی بالاتر از همه این بود
یعنی فکر اشتعال و شادیی که داشتند درباره سکونت خود
که با چنین رفقا تا ابد الاباد خواهد بود کدام زبان و کدام
قلم میتواند شادی و جلال ایشان را بیان کند باینطور
بدروازه رسیدند چه دروازه که بالای آن بخط طلا
نوشته شده بود خوشحال آنانی که احکام او را



بجا می آورند تا اقتدار در جنت حیات را
داشته باشند و از دروازها بشهر در آیند

مکاشفات باب ۲۲ ) آیه ۱۴ ) پس در رؤیایم دیدم آن دو
مرد درخشنده ایشان را گفتند که بدر رسیده صدا کنید
و آنرا بجا آوردند از بالای دروازه اشخاصی یعنی خنوخ
و موسی و ایلیاه و غیره نگریستند و بآنها گفته شد این حاجیان
از جهة محبتی که بپادشاه این مکان میورزند از شهر هلاکت
آمدند و پس از آن حاجیان هر یک تذکرهٔ خود را که در ابتدا
سفر یافته بودند پس دادند لهذا آن تذکره ها را پیش پادشاه
بردند و آنها را خوانده فرمود که آن مردمان کجایند جواب
داده شد که بیرون دروازه ایستاده اند پس پادشاه
فرمود دروازه را باز کنند و حکم داد که قوم صادق حق
نگاه دار داخل شوند (اشعیاه فصل ۲۶) آیه ۲

پس در رؤیایم دیدم که این دو مرد بدروازه داخل شدند و در حین
دخول دیگرگون گردیدند جامه‌هائی را که چون طلا میدرخشید
برایشان پوشانیدند و در آنجا اشخاصی ایشانرا با بربطها و
تاجها ملاقات نمودند و بایشان بربطها برای ستودن دادند
و تاجها برای نشان عزت پس در رؤیایم شنیدم که همهٔ
زنگهای شهر بجهت شادی بصدا آمد پس بایشان گفته شد

**در خشنودی خداوند خود داخل شوید**

ونیز شنیدم که آن دو مرد بآواز بلند سرود خوانده میگفتند

**نشیننده تخت و بره را شکر و عزت و جلال و قدرت تا ابدالاباد مستدام باد**

مکاشفات باب ۵) آیه ۱۳)

همانندم که دروازه را از برای دخول حاجیان باز کردند
بعقب آنها نگریستم اینک شهر چون آفتاب میدرخشید



وکوچه‌ها از طلا سنگفرش بود و مردمان بسیاری تاج بر سر
و نخلها بر دست داشته و بربطهای زرین که با آنها ستایش را
بسرایند در کوچها میخرامیدند
ونیز در اینجا بودند آنانی که بالهائی داشتند و علی الاتصال
در جواب یکدیگر میگفتند قدوس قدوس قدوس است
خداوند و بعد از آن دروازه را بستند چون آنرا دیدم
خواهش کردم که ایکاش من در میان آنها میبودم
رسیدن جهالت برودخانه
چون همهٔ این چیزها را ملاحظه کرده بعقب نگریستم جهالت را
دیدم که بکنار رودخانه رسید ولی چندان نکشید که از آن
عبور نمود و اشکال و بقدر نصف اشکال آن دو حاجی
نبود زیرا چنین اتفاق افتاد که در آنوقت در آن مکان
امید باطل
عبوردهندهٔ امید باطل نام بود که با طراده او را عبور
داد پس جهالت چون دیگران که آنها را دیدم ببالای
تل میرفت تا بدروازه رسد ولی او به تنهائی میرفت

هیچکس او را ملاقات ننمود که قدری خاطر جمعی هم بود دید وقتی که بدروازه رسید بنوشته بالای آن نگریست پس از آن شروع بکوبیدن در نمود و گمان داشت که زودی در را باز خواهند نمود که داخل گردد ولی مردمانی که از بالای دروازه می نگریستند از او پرسیدند که از کجا آمده اید و چه میخواهید او جواب داد که در حضور پادشاه خوردم و آشامیدم و او در کوچه های ما تعلیم داده است پس از او تذکره اش را طلبیدند که آنرا بحضور برده بپادشاه نشان دهند پس دست به بغل برده جستجوی تذکره نمود هیچ نیافت پس گفتند آیا هیچ ندارید آن مرد یک کلمه هم جواب نداد پس بپادشاه آگاهی دادند ولی او از برای دیدن آن مرد بپائین نیامد و بآن دو فرشته درخشنده که مسیحی و امیدوار را بشهر رسانیده بودند فرمود که بیرون روید و جهالت را گرفته دست و پایش را بسته



دور کنید پس آنها او را برداشته از میان هوا بسوی آن دری که در کمر تل دیدم بردند و او را در آن انداختند پس دیدم چنانکه از شهر هلاکت راهی بجهنم هست همچنان از دروازه آسمان هم راهی بجهنم هست پس بیدار شدم از اینک رؤیا بود

## خاتمه

شنیدید ای ناظران کتاب — نمودم بیان جمله تفصیل خواب
برای تو این خواب یا بهر خویش — و یا زانکه باشد ز اهل صواب
نمائید تعبیر و تأویل وی — کنید از خطا و غلط اجتناب
معبر گر از راستی در گذشت — کنه کرد و پشتک بجای صواب
غلط هر که این خواب تعبیر کرد — شود قسمت او عذاب و عقاب
ز حد بیش کن لاجرم احتیاط — درنگ آر باری بجای شتاب
بظاهر مکن حمل این خواب را — که اندر قشور است لابد لباب
بامثال رنگین و تشبیه وی — کنایات پاکیزهٔ مستطاب

لمائی اگر خنده چون کودکان
بخندد اگر کودکی بچرد
بقصود روا اگر عاقلی
کند رکن یکی از حجاب غرض
ز صورت بگذر معنی خنزام
نباید بچشم تو بی غش اگر
که خذ ما صفا گفت ودع ما کدر
وگر درگه امتحان یافتی
نگهدار در مخزن دل بهر
اگر این طلای معانی به سنگ
برای صیانت نهد زیر سنگ
ولی هوشمندان گوهر شناس
بیابند از این پوست تا مغز که
چه در بند خاری بگل در نگر

پس آنگاه از غیظ و کینه عتاب
بود شد و جاهل بعهد شباب
که تشنه شتابد همی سوی آب
ببین روی معشوق را بی نقاب
مثل هیچ و زان نکته نغز یاب
سخنهای من روی از آن بر متاب
سخندان با هوش کامل جواب
زغش خالص و پاک چون زر ناب
مرآنرا چو یاقوت و در خوشاب
نهان است چندان نباشد عجاب
طلا را خردمند با فر و آب
که پسندند از آن روی ابر آفتاب
بگیرند از این سیم چه بضاب
که خاکش علیر است و آتش کلاب



حکایات من گر ترا نیست خوش
سر خویشتن گیر و روز این سرای

سرابت نماید گوارا شراب
مکن گفتگو با من از هیچ باب

بخواب دگر چاره سازی کنم
که آباد سازم جهان خراب

بحمدالله و حسن توفیقه اختتام یافت تحریر کتاب بخط اقل
الکتاب عبدالغفار همدانی و خوئی فی
شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۱ هزار
و سیصد و
یک

## فهرست تصویرها



## فهرست حواشی

(ا)

تم و ختم الفهرست
من التصاویر والحواشی

# غلط نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۱۲ | ۳ | اقات | اوقات |
| ۱۲ | ۱۰ | میداست | نمیدانست |
| ۲۱ | حاشیه ۲ | راضی شدن مسیحی که با خود رای برود | راضی شدن ست رای که با مسیحی برود |
| ۲۲ | ۱ | مژده دهنده | بمژده دهنده |
| ۲۳ | ۱۲ | مارا میدرخشاند | میدرخشاند |
| ۳۰ | حاشیه ۲ | خود رای | ست رای |
| ۳۹ | ۲۲ | خداواندان | خداوندآن |
| ۵۴ | ۲ | خود نیم | خود می کنیم |
| ۷۸ | ۱۳ | پسندند | پسندد |
| ۱۰۳ | ۶ | هوناکی | هولناکی |
| ۱۱۷ | ۴ | انهار ازبرای | آنهارا ازبرای |
| ۲۷۸ | ۴ | خستاست | خسته است |